تذکره الائمه

هو الله و المستعان و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه الرسالة المسمى بتذكرة الائمة من تاليف ملا محمد باقر المجلسی ره

الحمد لله الذی جعل للنبیین لسان صدق فی الآخرین و صیر الائمة المعصومین تذکرة للمتقین و الصلوة والسلام علی محمد و آله حجج الله علی العالمین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید خاک راه شیعیان محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که مقصد اصلی از تحریر بیان این کتاب در اثبات و فضیلت بزرگواری ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم است که از کتب معتبره اهل اسلام و از تواریخ و از کتب براهمه هندوان و حکمای یونان که ضبط نموده اند استخراج شده است بعد از آنکه تعب بسیار کشیده ام در طلب آن کتاب و قدری تفصیل آنرا بیان مینمایم که حجت باشد بر همه ملل و نحل از مسلمانان غیر امام و سایر اهل کفر و اهل ضلالت اما آنچه از طرف اهل نصاری بنظر رسیده آنکه عیسویان لعنهم الله انجیل را آسمانی نمیدانند بلکه میگویند چهل روز و بروایتی سه سال از عروج حضرت عیسی باسمان چهار نفر از حواریان آن یوحنا و مرقوس و لوقا و متی نوشتند از ابتداء تولد آنحضرت تا باسمان رفتن و باعتقاد ایشان او را جهودان بر چهار میخ کشیدند یهودان و در قبر کردند بعد از سه روز یا چهل روز یا بیشتر زنده شد و باسمان رفت و باز بدنیا آمد و انجیل را گفت و نوشت و باز باسمان رفت و در دست پدر خود نشست قاتلهم الله انی یؤفکون و مثل قصه و سرگذشت و هیچ احکام و امر و نهی ندارد و در انجیل عبری گویند که انجیل بلغت عبری بوده است که بلغت لاتین بوده اند و آنچه حال دارند بلغت سریانی است

و والیان انجیل بر پانیل عربی و فارسی و ترکی و گرجی و ارمنی و ماجر و انگلیس و هر ومی و بنگاله کتب معتمد علیه ایشان است اسامی کتب ایشان این است کتاب فرهف و کتاب سندره و کتاب کلوپین و کتاب کبال پیغمبر و کتاب حیقوق نبی که فرنگیان اباکرک میگویند و کتاب شعیا و کتاب سفنیای پیغمبر و کتاب ارسفای که آنرا پیغمبر میدانند و کتاب دانیال پیغمبر و کتاب شمعون که آنرا بیدوس میگویند و کتاب کندرال و کتاب نورچیل که اینرا پیغمبر میدانند و نقل کتاب توراة آنچه موافق احادیث است هشتاد و شش میکشیدند و آنچه الحال در میان است منحرف کرده اند شاید سی هزار بیت بود و از لغت عربی بلغت ترکوم و جبلی بوده و همین دو توراة طور را آسمانی میدانند و باقی توراة را یهودان مدعی آنند که بنادیها یعنی پیغمبر ایشان الهام میشده و وحی میرسیده و بدفعات مینوشتند و آنچه کفر و زندقه اند گویند که الحال در توراة است نادیها داخل کرده اند تا تمام شد و کتب معتمد علیه ایشان دو هزار است که فالا نیز میگویند و کتاب ترنالست و کتاب نجبن و کتاب قومر و کتاب تراعو و کتاب انگار هشتی منسوب حضرت سلیمان و کتاب عزیر و کتاب ارمیا و کتاب لاینا اسامی کتاب براهمه هندوان که بزعم ایشان بعضی را اماتون دانند و بعضی کتب را نبی میدانند کتاب وید است و کتاب شماکوستی و کتاب شانی کلبود و کتاب نانسک و کتاب طمطم هندی و کتاب حکیم داهر و کتاب وشن و کتاب هزارنامه و کتاب قطره و کتاب نجبار و کتاب ناشکل اسامی کتب یونان مصحف هرمس الهرامسه است و کتاب هیاکیل و تماثیل مغربی و کتاب بلبند و منتخب جالینوس و کتاب وابیل و ماتماسطن بطلیموس و کتاب ماربافین افلاطون و حل و عقد ارسطو و کتاب ماطس پادشاه یونان و کتاب هنکاور و کتاب قوسموس فیثاغورث و کتاب نوامیس افلاطون و کتاب خلاصه جاماسب اسامی کتب مجوس کتاب زند و پازند مجوس و کتاب زمزم از تصنیفات زردشت که آنرا اسیاه نیز میگویند و کتاب جاودان از تصنیفات هوشنگ الملک و همین پادشاه دنیا که فارسیان او را پیغمبر میدانند و کتاب قسطنطین لوقا و کتاب مزدک و کتاب زند فه مانی و کتاب فرهنگ الملوک و کتاب فرنخل و کتاب اقلیدس و کتاب لطرقم و کتاب

اسامی کتب هندوان

اسامی کتب مجوس

آزاد بخت وکتاب دساتیر وکتاب لیفا وکتاب اباغ که مدعی اند که صحف است در انهمه کتب
بلغت مختلفه والفاظ مغلقه اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین بزرگواری ایشانرا
بیان نموده اند هرچند که الحال منکر دین اسلامند ومدت حیات وعدد فرزندان وسال
وفات ومواضع مشاهد ایشان وازواج ووقایع که برایشان روداده وازکتب اهل اسلام
دراین رساله برسبیل اهل ایجاز اختصار نماید وآنرا بتذکرة الائمه موسوم ساخت بر
مقدمه وچارده باب اما المقدمه درظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
در حدیث از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب الاحبار حاضر بود
من ازاو پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صرا در کتابهای
خود وفضیلت برای آنحضرت یافته اید پس کعب التفت بسوی معاویه شد که به بیند او راضی است
بگفتن یا نه پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که بگو ای ابو اسحق گفت که من هفتاد و
دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است وصحف دانیال را خوانده ام
ودر همه آنها ذکر ولادت آنحضرت صه وذکر ولادت عترت آن هست وبدرستی که نام او معروفست
در همه کتابها ودر هنگام ولادت هیچ پیغمبر ملائکه نازل نشد بغیر عیسی واحمد صه وحجابهای بهشت را
نزدند برای زنی بغیر از مریم وآمنه وملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زائیدن بغیر از
مادر مسیح ومادر احمد صه وعلامت حمل آنحضرت آن بود که شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد
منادی ندا کرد در آسمانهای هفت گانه که بشارت باد شما را که در شب هوا نطفه خاتم
انبیا در صدف عصمت وجلالت قرار گرفت ودر جمیع زمینها ودریاها این مژده مسرت
ثمره را ندا کردند ودر زمین هیچ رونده وپرنده وچرنده نماند که بر ولادت شریف
آنحضرت مطلع نگردند ودر شب ولادت شریف سعادت آیات آنجناب هفتاد هزار قصر از
مروارید تر بنا کردند وآنها را قصر ولادت نامیدند وجمیع بهشت را زینت دادند وندا
کردند شاد شو وبر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت بخندید وتا
قیامت خندان است شنیدم که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند که آن سید

وبزرگ ماهیان است وهفتصد هزار دم دارد وبر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود که
هر گاوی از دنیا بزرگتر است وهر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز
آن ماهی زر قرار آنها خبر ندارد وآن ماهی برای شادی ولادت آنحضرت بحرکت آمد واگر نه
حق تعالی آنرا ساکن نگردانید همه زمین را بر سر گردانید وشنیدم در آنروز هیچ کوه
نماند که کوه دیگر را بشارت ندهد وهمه صداها را به لا اله الا الله بلند کردند وجمیع کوهها
خاضع شدند نزد کوه ابو قبیس برای کرامت جناب محمد صه وجمیع درختها تقدیس کردند
با شاخها ومیوهها بشادی ولادت آنحضرت وزدند درمیان زمین هفتاد عمود از انواع رنگها
ونورها که هیچیک بدیگری شبیه نبودند وروح حضرت آدم ع را بشارت دادند بولادت آنحضرت
پس هفتاد برابر حسن او زیاده ومضاعف شد ودر آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت
وحوض کوثر در بهشت باضطراب درآمد وهفتاد هزار قصر در ویاقوت بیرون افکند از
برای نثار ولادت آنحضرت وشیطان لعین را در زنجیرها ببستند وچهل روز او را در
قلعه محبوس کردند وعرش را چهل روز در آب غرق کردند وبتها همه سرنگون شدند
وفریاد واویلا از آنها بلند شد وصدائی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی
شما بشارت دهنده بثوابها وترساننده از عذابها وبا اوست عزت ابد وسود مند
وبزرگ واوست خاتم پیغمبران وما در کتابها یافته ایم که عترت او بهترین مردمانند بعد از آن
مردمان در امانند از عذاب مادامیکه در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت
ای ابو اسحق عترت او کدامند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد
ولبهای خود را گزید ودست بریش نجس خود مالید پس کعب گفت ما یافته ایم صفت آن
دو فرزند آن پیغمبر صه که شهید خواهند کرد وآنها دو فرزند فاطمه اند خواهند کشت ایشانرا
بدترین خلق خدا معاویه گفت که خواهد کشت ایشانرا گفت مردی از قریش پس معاویه
غضبناک شد گفت برخیزید اگر میخواهید پس یتامی معاویه برخاستیم واز حضرت
امیر المؤمنین ع مرویست که حق تعالی بود وهیچ خلق نبود پس اول چیزی که خلق کرد

نور حبیب خود محمد مصطفی ص بود او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده بپاکی او را یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود توئی مراد و مقصود از خلق عالم و توئی برگزیدهٔ از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نمیبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع آن بلند شد پس حقتعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب اول قدرت حجاب عظمت حجاب عزت حجاب هیبت حجاب جبروت حجاب رحمت حجاب نبوت حجاب کبریا حجاب منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود نور محمد ص را که داخل شو بحجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان العالم السر واخفی و در حجاب عزت میگفت ده هزار سال سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون و شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان الملک الحنان و پنجهزار سال در حجاب کبریا میگفت سبحان العلی العظیم و چهار هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العلی الکریم و سه هزار سال در حجاب رفعت میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و دو هزار سال در حجاب سعادت میگفت سبحان العظیم و بحمده سبحان العظیم و یکهزار سال در حجاب شفاعت میگفت سبحان ربی الاعلی و بحمده پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حق سبحانه و تعالی از نور پاک محمد ص بیست دریا آفرید و در هر دریا علمی چند آفریده که کسی بغیر از خدا نمیداند پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت و در دریای جبروت و در دریای خشوع و در دریای تواضع و دریا رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای امانت

و دریای

و دریای علم و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حقتعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول آفریدهای من توئی شفیع روز جزا پس بسجده افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره چکید پس خدا از هر قطرهٔ آن نور پیغمبری آفرید پس آن نورها بدور نور آنحضرت طواف میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حقتعالی همه را ندا فرمود که آیا میشناسید مرا پس نور محمد ص پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یا رب الارباب و ملک الملوک پس خداوند فرمود که توئی برگزیدهٔ من و دوست من و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا بدو نیم کرد و در یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بر دیگری بنظر شفقت نظر کرد عرش را از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی فرمود که بنویس چندان پس هزار سال مدهوش بود از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز نویسم فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد ص بر زبان راند بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود مقرون گردانیدی حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او نمیبود ترا خلق نمیکردم و نیافریدم خلق خود را اگر از برای او پس بشارت دهنده و ترساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من است پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب گفت علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن نور سلام کردن سنت شد و جواب دادن واجب پس حقتعالی قلم را امر فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه

خواهم آفرید تا روز قیامت پس حقتعالی از نور محمد صلعم بهشت را آفرید و بچهار صفت اورا
زینت داد تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل
طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخاست خلق کرد
و از کف آب زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس
کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت و گاوی عظیم خلق کرد تا سنگ بر پشت او ایستاد و
و پای گاو بر پشت ماهی ایستاد و ماهی بر روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی
ظلمت و بعد از آن کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور
فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید و از عدل خوف و بیم
را آفرید و از عدل رضا و خوشنودی را آفرید و از حلم مودت و سخاوت و محبت را
آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد صلعم و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس
از آن ارواح مومنان امت محمد صلعم را آفرید پس آفتاب و ماهتاب و ستارها
و شب و روز و تاریکی و روشنائی و سایر ملائکه را از نور محمد صلعم آفرید پس نور آنحضرت را
هفتاد و سه هزار سال در بهشت ساکن گردانید و هفتاد و سه هزار سال در زیر عرش و هفتاد و
سه هزار سال در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس باسمان اول رسانید حق تعالی اراده نمود
که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین و قبضه از خاک برای
بدن آدم فرا گیر ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد از تو خلقی
بیافریند و آنرا باتش بسوزاند و عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از
آنکه از من بگیرد که آتش را در آن بهره باشد پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل
برگشت گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و همچنین میکائیل و
اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد و گفت من نیز پناه میبرم
بخدا از آنکه فرمان نبرم پس قبضه از بالا و قبضه از پائین تمام روی زمین از سیاه و سفید و سرخ
و نرم و درشت زمین بر گرفت باین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حقتعالی

وحی

وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه آنها رحم کردند گفت فرمانبرداری
ترا بهتر از رحم کردن او دانستم پس وحی نمود که از این خاک میخواهم خلقی بیافرینم که پیغمبران
و شایستگان و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشد و ترا قبض کننده همه ارواح
گردانم پس خدا امر کرد جبرئیل را که بیاورد آن قبضه سفید نورانی که طینت مقدس
پیغمبر آخر الزمان بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با همه ملائکه کروبین و ملائکه
صافات و مسبحان بیامدند و نزد موضع ضریح آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و باب
تسنیم و باب تکوین و باب رحمت و باب خوشنودی و باب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را
از هدایت و سینه آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل
آنحضرت را از عفت و پای آنحضرت را از شرف و نفسهای آنحضرت را از بوی
خوش آفرید پس مخلوط گردانید آن طینت را با طینت آدم ع و چون جسد مطهر آنحضرت
تمام شد و بملائکه وحی نمود که من بشری آفرینم از گل چون درست کنم و روح بدو بدمم
پس همه بسجده در آئید نزد او پس ملائکه جسد آدم را برگرفتند و در بهشت گذاشتند
و ملائکه منتظر فرمان حقتعالی بودند که هرگاه مامور شوند بسجود سجده نمایند پس حقتعالی امر
نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان تنگی دید از داخل شدن استعفا
نمود پس حقتعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون بدیدهای آدم
رسید آدم ع جسد مطهر خود را میدید و صدای تسبیح ملائکه را می شنید پس چون بدماغش
رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن در آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم
بآن متکلم شد پس حق تعالی باو وحی فرمود که یرحمک الله یا آدم برای رحمت ترا خلق
کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم که هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی
پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گرانتر
نیست از دعا برای عطسه کننده پس آدم ع نظر کرد ببالا دید که در عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است پس چون روح بساقش رسید

پیش از آنکه به قد مهاپیش رسد خواست که برخیزد نتوانست باین سبب خدا گفته است خلق الانسان عجولا یعنی آفریده شد انسان از تعجیل اقوال نصاری در باب تولد آنحضرت در کتب فرنگان پرتگال و فرنگ ولنده نوشته شده است که چون پرفارقلیط متولد شود ملائکه فرمان او برند و آسمانها سجده باو کنند و نام او برود تا تمام دنیا و در همه کوهها و دریاها آنرا بخوانند آن زمان ذلت وخواری مسیحیان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود و طاقهای آنها خراب شود و چون نام او پدید آید وجزال که عبارت از سردار سپاه باشد همه دنیا برود و خلفا ادین خود خوانند و مالک شود و آیات جلیل و ناصریه و صاحب شود قبه مسیح خدای نصاری را و برهم زند کتابهای آسمان را و در کتاب نور جیل و سفهای پیغمبر مسطور است که خاتم پیغمبران ص چون بدنیا آید عرش خدا شادی نماید و ماهیان دریاها بدیدن هم روند و او حرام گرداند کنی و خوز را که مراد از شراب باشد و دین او برد دینها را چون شمشیر و پاره کند کتابها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات دهد و دوازده نفر از آل او والی شوند در دین امت و بحکمت خدا عدالت کنند و شمشیر ایشان ها شد بکردن خلایق و هر که اطاعت ایشان نکند خوار شود و باج دهد و بی اعتبار شود و حرف ایشان حرف خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان امر خداست حرام نخورند و ننوشند و نگویند و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و دین خدا در دست ایشان است و در مشت ایشان است والسلام پس نور محمد ص از آدم ع بهبة الله که شیث است منتقل شد و از شیث با نوش ع و از او بقینان و از او بمهلائیل و از او بالیا و از او با درپس که هرمس الهرامسه میگویند که علم حکمت و ریاضی و هیأت و طلسمات و اعداد و طب متعلق بآنحضرت است که خداوند عالمیان باو فرستاد و صنعت خیاطت و نجوم باعث و کرباس باعث از مخترعات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه کرد او بود چه در زمان حضرت آدم ع به کل کتابت میکردند پس آن نور باخنوخ منتقل شد و از او بمتوشلخ و از او به لمک و از او بنوح ع منتقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند

و از نوح

و از نوح منتقل شد بسام که عجمان او را ایرج میگویند و حام و سام از فرزندان آنحضرت سلم و تور و سه پسر دیگر بودند یافث که کافر بود و کنعان و مصر و انبیا و صالحان و اوصیای پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل سام اند و ترکان از نسل یافث یاجوج و ماجوج و حام سیاهان از او بهم رسیدند و از کنعان عبریان و از مصر رومیان و سفید پوستان و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از او بشالخ و از او به ارغو و از او به عابر که واضع لغت عبری بوده است تا اینکه الهاما متکلم بلغت عبری شده و از او بقانع که بعضی هود میدانند و از هود بشروغ و از او بناخور و از او بآزر که مجوس میگویند زردشت همین است که صاحب کتاب صحف است و زند و پازند عبارت از آن کتب است و اینکه اهل سنت پدران حضرت را آزر میدانند افترا برآنحضرت و انبیا و اوصیای ایشان و ائمه هدی است از نسل کفر و شرک بهم نرسیده اند و از صلب مشرکان و کافر پرورش نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که نطفه ایشان در حالت کفر و شرک بسته نشده و هرچند که قبل از بستن نطفه کافر باشند مثل پادر بعضی از ائمه که مشرک بوده اند و شرف اسلام دریافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منتقل شد باسمعیل و از او به قیدار و از او به حمل و از او به نبت و از او بسلامان و از او بهمیسع و از او بالیسع و از او بعدنان و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس و از او بمدرکه و از او بخزیمه و از او بکنانه و از او بنضر که قریش است و از او بمالک و از او بفهر و از او بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی که اسم زید است و از او بعبد مناف که اسم او شیبة الحمد است و از او بعبد الله رسید و از عبد الله آنحضرت بدید آمد و چگونگی تولد آنحضرت را در کتاب بحار الانوار ذکر و بسط کرده ام و تمام داده ام هر که خواهد رجوع بآن کتاب نماید والله یعلم

الباب الاول

در احوال خیر مآل حضرت رسالت کنیت آنحضرت ابوالقاسم است و القاب آنجناب عبد الله و امین و مصطفی و فاتح و کاسف و خاتم و حاشر و متوکل و مدثر و موقف و قثم و

وداعی وبشیر ونذیر وشاهد وشهید ونبی ونور ونعمت ورئوف ورحیم ومؤثر ومنذر ومذکر
وشمس ونجم وحم وسیما ومبین وسراج منیر واحی وتهامی وابطحی ورحمة للعالمین ومصطفی ورسول
الله وخاتم النبیین وسید المرسلین در اسامی انحضرت محمد واحمد مشهور است ودر
احادیث موافق توریة احید است ودر توریة بطریق صحیح ماد ماد وبطریق دیگر
ماذ ماذ ودر لغت ترکوم یهود میدمید ودر انجیل آسمانی احمد وبروایت دیگر حمیال ودر
انجیل نصاری که منحرف کرده اند محمید ودر انجیل متی مارکاره ودر انجیل مرقوس
فارقلیط ودر انجیل لوقا مخطاریح ودر انجیل بلغت لاتین که فرنگان دارند منطیاب
ودر انجیل یوحنا ماکاذ ودر کتاب زند مجوس که صحف میدانند سین ودر کتاب
پاتنگل هندوان حمید ودر کتاب انگلیون سیحیان ودر کتاب اپناال ایمان ودر کتاب
ترقف پسندیده ودر کتاب تویرحاد ودر کتاب براهمه کشین ودر کتاب شاکمونی
تسلی دهنده ودر صحف حاشر ودر زبور ششم طاب طاب ودر زبور نود وچهارم ماح ماح
ودر کتب یونانیان عبدالله ودر کتاب پرقلیطس ودر لغت یونانیان عزیز ودر کتاب
حضرت سلیمان که فرنگان پرتگال آنرا اکلر باستی میگویند ودر کتاب ترمانی توریة
در فصل بیستم اسم انحضرتست ودر کتاب همه فرنگان خاتم نقش نگین انحضرت است
لا اله الا الله محمد رسول الله است وانحضرت دو نام مشهور داست وپنج پیغمبر دو نام
دارد آدم وابو البشر ثمود وصالح هود وعاد ویعقوب واسرائیل عیسی ومسیح
وانحضرت عرب بود وهود وصالح واسمعیل وایوب وخطیب الانبیا شعیب نیز عرب
بودند وانحضرت هم پادشاه بود ودوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند آدم وشیث
ادریس ونوح وابراهیم ویوسف وموسی ویوشع وداود وسلیمان وایوب وذو
القرنین علیهم السلام ودر سلطنت بعضی از ایشان جمع علما توقف کرده اند وپدر انحضرت
از آفتاب روشن تر است ومادرش آمنه خاتون بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره
ابن کلاب است ودایه انحضرت حلیمه سعدیه است ومربیه انحضرت ام ایمن وبرادر رضاعی او

ایمن

ایمن ابن ام ایمن است وعثمان بن مظعون است وقبر او در خارج مدینه است وبعضی
توهم کرده اند که عثمان بن عفان امام سنیان است اما غلط است ولادت باسعادت
انحضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول وقت زوال وبروایت دیگر نزد
طلوع فجر بود ومادرش بانحضرت حامله شد ودر ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل
عبدالله بن عبد المطلب ولادت انحضرت در مکه معظمه بود در شعب ابیطالب در خانه
محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ که کسی داخل خانه شود خیزران آن
حجره را بیرون انداخته وانرا مسجد کرد که مردان وزنان نماز کنند وسنی عامه ولادت
انحضرت را در روز دوشنبه گویند که هشت سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود
وبعضی گویند که در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود موافق بیستم شباط ماه
رومی وبعضی گویند غره یا بیستم یا بیست وهشتم نیسان ماه رومی بود وهفدهم شهر
شهریور ماه فرس بود وعفرا از منازل قمر طالع بود وابومعشر گفته که طالع ولادت انحضرت
درجه بیستم جدی بود وزحل ومشتری در عقرب بودند ومریخ در خانه خود بود در حمل
وآفتاب در شرف بود وعطارد نیز در حوت بود وقمر در اول میزان بود وراس
در جوزا بود وذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنخانه را به عقیل بن
ابیطالب بخشید وعقیل آنرا فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج داو داخل خانه خود
کرد وچون وقت زمان هرون شد خیزران مادر او انخانه را بیرون کرد از خانه
محمد بن یوسف ومسجد کرد وبرهمان حالت باقیست ومردم بزیارت میروند وتا دری از
مخالفان در هشتم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند وشاذی از ایشان گفته اند که در ماه
مبارک رمضان واقع شد وابن بابویه گفته است که حامله شد مادر انحضرت باو در شب
جمعه هفدهم یا هجدهم ماه جمادی الاخره ودر کتاب عدد قولویه گفته است که ولادت ان
حضرت نزد طلوع آفتاب متولد شد در روز جمعه ماه ربیع الاول وهفدهم بود بعد از پنجاه
پنجروز بعد از آنکه اصحاب فیل هلاک شده بودند یا چهل وپنجروز بعد از آن وبعضی

ناسی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در همان روز گفته اند و اشهر آنست که در همان سال و
مشهور آنست که تولد آنحضرت در عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه
حبشه ابرهه را سردار کرد با فیل و لشکر بخرابی کعبه معظمه فرستاده بود و حق تعالی ایشانرا
بعذاب سجیل هلاک کرد و اکثر شیعیان بر آنند که هفدهم ماه ربیع الاول قایل شده اند و در
کافی کلینی رضی الله عنه بدوازدهم قایل شده است و مشهور آنست که بعد از هشت
سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل ابن قباد بود از ملوک ساسانیان عجم و نوشیروان
در هفت اقلیم تسلط داشت و ملوک شام و چین و هند و عرب او را اطاعت میکردند و
دار الملک او مداین سبعه عراق و کوفه بود و آنحضرت فرموده انا ولدت فی زمان
الملک العادل او را عادل یاد کرده است و انوشیروان مجوس بود و عبده نار و چون
صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسیده بود و عادل واقع بود حقتعالی او را بسبب
کفرش مؤاخذه نخواهد کرد و حاتم طائی را بسبب سخاوت و ایثار در اعراف خواهد کرد
بعثت آنحضرت در شب دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب در خانه ام المؤمنین حضرت خدیجه
کبری در مکه معظمه واقع شد بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین آن
حضرت هر دو فوت شده بودند و در مهد عزت ابیطالب ع پرورش یافت و آنحضرت
قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ پیغمبر خدا را عبادت نکرد الا بطریق
مرضیه خود و اینکه بعضی میگویند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی میگویند بطریق
حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند بمذهب حضرت عیسی بوده از اقوال عامه است و
اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافه خلایق از شرق و غرب عرب و عجم و
ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا و روم و شام و مصر و فرنگ و تمام
اقالیم سبعه و ما وراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین
و اهرمن و عفاریت و قیس و لاقیس و ریان و غولان و قاطبه خلایق از ذوی العقول
و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر ملائکه و این قول نزد فقیر قوی است و کتاب او

ناسخ

ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیانست و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال
در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه طیبه و خلایق را هدایت مینمود جبرئیل
بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دو
مرتبه و دو مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود که میان آسمانها و زمینها پر شده بود
از عظم جثه مبارک ع دید و گاهی روح الامین بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل
میشد و روح ملکیست اعظم از تمام ملائکه و اکثر امر را ملائکه بر او نازل میشد و هیچکس از
از انبیای عظام بمعراج نرفتند مگر آنحضرت که دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نقل
کرده اند که معراج رفت و مشهور دو مرتبه است یک مرتبه جسمانی و یکمرتبه روحانی
و در مقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب شد و معراج مشهور پیش از هجرت
بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد و جمعی قایل اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حقتعالی حضرت رسول را
صد و بیست مرتبه بآسمان برده و هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر
المؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود آیات
توریه که در شان حضرت رسالت پناه ص نازل شده است استخراج نموده ام
و متفق علیه یهود است که از توریه است و لو قام ناو یعود بی اشرائیل کوی
بداعواذونای پایئم آل یابئم ناوی مقربخا بیع جیخا کامانی یا فیم لخا ادونای الوی
تشماعون آل اشماعیل قول شمعتیا هن برختی او تو هربطی اد تو ابیم ادماد داوتوتیم
اشار یولد او تو تای او لاهم مقرب اخیم کامواخاو نا تیبنی دباری الفیو دبر لاهم
ات کل اشر اصو نو ادرذبئم با با صوت و هاو شماور سینا بنوخ بکویم او توابی
اشماعیل آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقس و متی در شماره
بیست و چهارم باصطلاح ترتیب آن کتاب هر چند انجیل را آسمانی نمیدانند اما میگویند
انرا مسیح فرموده و استنای توزیگ بس بسیار اکم ار نبیس ارکاره اش فارقلیط

آیات توریه در بیان پیغمبر آخر الزمان نازل شده

آیات انجیل

بو ایما ستو تش یو متبرش یو آپتو سانش یو با نا نی ضنک یو خاج با نی ضنک یو با صبک لاء
کا عا که که ای کا غاک دور لیس نی یکدسه آبره آتمی نا ئین ای را آتس آتی صور بک ها ز
بین آر تور و بر نیه لی مین چر سا را روز آکار یا آدر تون بار اکیا ضرس با نک اتی مج
واچاری و از کتاب زند و پا زند که زعم مجوس آنست که همین کتاب صحف است این
آیات استخراج شده و جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ
الملوک تصریح باین کرده است هرچند که از لغت زند ایشاغ مفهوم کس نمیشود و از لغت
سریانی مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پا زند به پهلوی و از پهلوی
بفارسی ترجمه نمود والله یعلم این است پیام ایزد پیام نیا فریدون رکا کور کوم خانوا
اکنا ایم تاری تاره تشت و با کو کا کرین و خشور عارجی جادنکی سروب مردتش ارنجی
ما اکش نندشتان مینا شو لمن دینو چینوا و درا ملکا سروب رکو تا منش بهانه شوتوم
سبنا جا ما متوتن انجز منزا سن رس سور اشطر مجه ذا با شور ما منذار پاره سین
شمسا شو نمک ذ ابو اتتن رز نکی پوره ملکو تا گنجو بره کنبا سلش جکروز رتش ده ده و س
سارم و قرآن در عرض بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر آنحضرت نازل شد
و بعضی گویند در عرض بیست سال نجما بعد نجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول
قرآن باین نحو است که مذکور میشود و اکثر مفسرین بر آنند و این قرآنی که در میان است
باین ترتیب است که اول الحمد و بعد از آن بقره تا آخر قل اعوذ برب الناس جمع
عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است روایت کند ابو محمد مهدی بن نزار الحسینی
القاینی که گفت خبر داد مرا ابو القاسم عبدالله بن عبدالله او گفت حدیث کرد
مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد او گفت حدیث کرد مرا ابو
ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد مرا ابو موسی او گفت حدیث کرد
مرا عمر ابن هرون از عثمان بن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد
بمکه اول اقرأ بود و قبل از الحمد پس ن والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس

کورت پس سبح اسم ربک الأعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس
الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطینا پس الهیکم التکاثر پس ارایت
پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس
پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلنا پس والشمس پس بروج پس والتین
پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه
پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس حم سجده پس حمعسق
پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس
نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه
پس ذوالمعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت
پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره که بمکه نازل شده است و نام مکه معظمه در بهر
سورهای قرآن قدیم بنامهای مختلف نوشته اند و اسامی مکه معظمه این است که اگر
در جائی آنرا به بینید نزول آنرا بدانید مکه بلد الحرام و صلاح و عرش و قادس
و مقدسه و نساسه و الناسه و الباسه و البیت العتیق و ام القری و حاطمه و راس و بکه
و کوثی اسم بقعه ایست که منزل عبدالدار بوده و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه این است
البقره پس انفال پس عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزله پس حدید
پس محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء پس
لم یکن پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس
تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این بیست و هشت سوره است و اسماء
مدینه را سید المرتضی علم الهدی فرموده است باین نحو که طیبه و یثرب و طابه و دار
و سکنه و جابره و مجبوره و غدارا و مرحومه و قاصمه و یندد و از این قرآن که در میان است مشهور
آنست که جزو آنرا که در فضیلت امیر المؤمنین ع و اهل بیت رسالت مشهور صلوات الله علیهم در مذمت

قریش و فضایح ایشان و بعضی در مذمت منافقین بود آنرا عثمان بیرون کرده مثل آیهٔ
لم اتخذ ابا بکر خلیلاً که الحال فلانا خلیلا هست و مشهور است که اسم ابو بکر بوده است و بعد
از انکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عاملان آنرا بمدینه فرستادند و قریب
بچهل هزار بود و همه را گرفت تا سوختند و هفت قرآن نوشت بترتیب که الحال هست و اهل
سنت آنقرآنرا امام میگویند یعنی پیشوا مان از روی آن قرآنها نوشته باید بنویسند و صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل میکند که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را
با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقولست از حضرت صادق ع که در سورهٔ احزاب
فضایح مردان بسیار از قریش بود بزرگتر از سوره بود و ایشان تحریف دادند و کم کردند و
در حدیث مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین ع که در نزد ائمه ع است بمؤمنان میدادند
که بخوانند و مصحف جمع عثمان را نخوانند مفاسد عظیم بر این مترتب میشد اول آنکه کتاب خدا
دو تا میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول نمیکردند خلایق بکفر اصلی خود بر میگشتند
دوم آنکه مخالفان آن قرآن صحیفها مینوشتند و بامصار و بلاد میفرستادند چون شوکت در
استیلای خود داشتند سیم اینکه آنحضرت نمیتوانست که قرآن خود را رواج دهد از
برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبهٔ معاندان گرفته بود چهارم انکه مؤمنان قبول میکردند
از ترس خلفای ثلثه و انصار و اعوان ایشان اظهار نمیتوانستند نمود و همیشه قرآن مخفی
بود و کمتر کسی قبول میکردند این قرآن را برای انکه قرآن ایشان شهرت کرده بود پنجم
آنکه حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص قرآنرا جمع کرد و در کیسه کرد
و سر آنرا مهر کرد و آورد بنزد ابو بکر لعین قبول نکردند گفتند ما را بقرآن تو احتیاج
نیست و در صحاح سته ایشان مسطور است و علی هذا القیاس و از تفسیر کازر و مولانا فتح الله
رحمه الله بعضی از آیات دزدیده را و دو سوره از سورهٔ قرآنی از مصحف عبد الله بن مسعود
نوشته بودند در این رساله بیان مینماید السورة النورین بسم الله یا ایها الذین آمنوا آمنوا
بالنورین انزلناهما یتلوان علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما

سورة النورين

من بعض

من بعض و انا لسمیع علیم ان الذین یوفون بعهد الله و رسوله لهم جنات النعیم و الذین
کفروا من بعد ما آمنوا بنقض میثاقهم و ما عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم ظلموا
انفسهم و عصوا الوصی اولئک یسقون من الحمیم ان الله نور السموات و الارض بما شاء
و اصطفی من الملائکة و الرسل و جعل من المؤمنین اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء لا اله الا هو الرحمن
الرحیم قد مکر الذین من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمکرهم ان اخذی شدید الیم اهلک عادا و ثمود
بما کسبوا و جعلهم لکم تذکرة افلا تتقون و فرعون لما طغی علی موسی و اخیه هرون اغرقته و من
تبعه اجمعین لیکون لکم آیة و ان اکثرهم فاسقون ان الله یجمعهم یوم الحشر فلا یستطیعون القول
حین یسئلون ان الجحیم مأویهم و الله علیم حکیم یا ایها الرسول بلغ انذاری فسوف یعلمون
قد خسر الذین کانوا عن آیاتی و حکمی معرضین مثل الذین یوفون بعهدک انی جزیتهم جنات
النعیم ان الله لذو مغفرة و اجر عظیم و ان علیا لمن المتقین و انا لنوفینه حقه یوم الدین
و ما نحن عن ظلمه بغافلین و کرمناه علی اهلک اجمعین فانه و ذریته لصابرون و ان عدوهم
امام المجرمین قل للذین کفروا بعد ما آمنوا اطلبتم زینة الحیوة الدنیا و استعجلتم بها و نسیتم ما
وعدکم الله و رسوله و نقضتم العهود من بعد توکیدها و قد ضربنا لکم الامثال لعلکم
تهتدون یا ایها الرسول قد انزلنا الیک آیات بینات فیها من یتوفه مؤمنا و من
بتولّه بعدک یظهرون الظلم فاعرض عنهم فانهم معرضون و انا لهم محضرون فی یوم لا یغنی
عنهم شیئا و لا هم یرحمون ان لهم مقاما لا یعدلون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین
و لقد موسی و هرون فبغوا علی موسی لما استخلف فصبر جمیل فجعلنا منهم القردة و الخنازیر
و لعناهم الی یوم یبعثون فاصبر فسوف یبصرون و لقد آتینا الحکم و الذین من قبلک من
المرسلین و جعلنا لک منهم وصیا لعلهم یرجعون و من یتول عن امری فانی مرجعه فلیتمتع
بکفره قلیلا فلا تسئل عن الناکثین یا ایها الرسول قد جعلنا لک فی اعناق الذین آمنوا عهدا
فخذه و کن من الشاکرین ان علیا قانتا باللیل ساجدا یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل
هل یستوی الذین ظلموا و الذین ظلموا و هم یعلمون سنجعل الاغلال فی اعناقهم و هم علی اعمالهم

نادمون انا بشرناک بذریّة الصالحون وانهم لامرنا لایخلفون فعلیهم منّی صلواة ورحمة
احیاء واموات فی یوم یبعثون وعلی الذین یبغون علیهم من بعد ذلک غضب الله علیهم انهم
کانوا قوم سوء خاسرین وعلی الذین سلکوا مسلکهم منّی رحمة وهم فی الغرفات آمنون
وانّ الله لذو فضل علی العالمین والحمد لله رب العالمین سورة الولات بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی والولی الذین بعثناهما یهدیانکم الی الصراط المستقیم
نبیّ وولی بعضهما من بعض وانا العلیم الخبیر انّ الذین یوفون بعهد الله لهم جنات
النعیم فالذین اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذّبین انّ لهم فی جهنم مقام عظیم اذا نودی
لهم یوم القیمة این الضالون المکذّبین للمرسلین ما خلفهم المرسلون الا بالحق وما کان الله لیظهرهم
الی اجل قریب وسبح بحمد ربک وعلیّ من الشاهدین سورة المائده یا ایها الرسول
بلّغ ما انزل الیک من ربک فی شان علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس فی الرعد انما انت منذر للعباد وعلیّ لکل قوم هاد فی الشعراء
وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی النساء ام یحسدون الناس علی
ما اتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم وآل محمد الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
فی الصافات وقفوهم انهم مسئولون فی ولایة علی بن ابیطالب ما لکم لا تناصرون فی الزمر
فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابیطالب فی طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات
فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة المعصومین من ذریة الحسین فنسی فلم نجد له عزما
فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج ما اوحی فی آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب وکفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابیطالب وکان الله قویا عزیزا واز این قبیل آیات بسیار است وچون آن کاملون
الخرافات آیات قرآن نمود مفتران عامه وعلمای ایشان واکثر فرق اسلام این قرائت
که درمیان است باز آیات آنرا برای خود تفسیر نموده اند ومعنیها قرار داده اند وهر یک

سورة الولات

فی المائده

فی الرعد

فی الشعراء

فی النساء

فی الصافات

فی الزمر

فی طه

فی النجم

فی آیة الکرسی

بطریقی خوانده اند والفاظ واعراب آنرا تغیر داده اند وبر عالم متدبّر ظاهر است که چه با قرآن
کردند ومعلوم نمیشود که نزول قرآن بقرائت کدام قاری نازل شد وبچه طریق آیات درا
خوانده اند در ابتداء اسلام وسورهٔ حمد را با فاتحة الکتاب از آنجمله مشنودی که مطبوعی
وحسن بصری امام اهل تصوف که از علمای عامه است چنین خوانده اند وعلی هذا القیاس
بپسیند که چه کرده اند الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین هیاک نعبد ویاک نستعان
ارشد سبیل المستقیم سبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم ولا الضالین
در غزوات وجهاد او با کفار بیست وشش غزوه بود اوّل غزوهٔ ابواء هیت
در حوالی مدینهٔ مشرفه دوّیم غزوهٔ بوات سیّم غزوهٔ عشیره چهارم غزوهٔ بدر
اوّل وبدر نام چاهی است در مابین الحرمین پنجم غزوهٔ بدر کبری واین جنگ در
هفدهم شهر رمضان واقع شده وعسکر ظفر اثر آنحضرت سیصد وسیزده نفر بودند
دو شتر ویک اسب داشتند واکثر پیاده وبعضی پای برهنه بودند وطعام ایشان
سبوس آرد جو وخرمای پوسیده بود ودر جنگ هفتاد نفر از صنادید قریش وشیاطین ایشان
کشته شد ومثل ابوجهل وعتبه وشیبه وهفتاد نفر از عظمای آنقوم اسیر شدند مثل عباس بن
عبدالمطلب وعقیل بن ابیطالب ودر این جنگ خداوند عالمیان جبرئیل را با جمعی از ملائکه عظام
بمدد آنحضرت فرستاد که همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشانرا میدیدند
ششم غزوهٔ بنی سلیم هفتم غزوهٔ سویق بود هشتم غزوهٔ ذی امر نهم غزوهٔ احد وعسکر
آنحضرت هفتصد نفر بودند وسردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود وهند زوجهٔ
خود را همراه خود آورده بود ودر این حرب رباعیات حضرت رسول بضربت سنگ عتبة بن
ابی وقاص شکسته شد وجناب اسد الله حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنهما با هفتاد نفر از
صحابه کرام شهید شدند ولشکر اسلام گریختند وبمدینه رفتند بنحویکه بعد از سه روز ابوبکر و
عمر از خانه بیرون آمدند وحضرت امیر بر سر حضرت محمد ایستاده بود وجنگ میکرد
وکفار را میکشت ودر آخر ابوسفیان منهزم شد دهم غزوهٔ نجران واقع شد یازدهم

در غزوات

غزوهٔ بنی نضیر دوازدهم غزوهٔ ذات الرقاع سیزدهم غزوهٔ بدر اخیر چهاردهم غزوهٔ دومة
الجندل پانزدهم غزوهٔ خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف الکحل و شرب
در روزه و در این جنگ نازل شد و از آنجمله زبردستان عرب عمرو بن عبدود کشته شد
و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر ابا صخر بن حرب بود یعنی ابوسفیان
و حسب المشهوره سلمان فارسی رضی الله عنه خندق بدور مدینه حفر نمودند و ماه مبارک
رمضان بود که خداوند عالمیان او را با لشکرش منهزم گردانید شانزدهم غزوهٔ بنی
قریظه واقع شد و در این جنگ لشکر آنحضرت سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته
شدند و بقیة السیف از منازل خود جلاء وطن کردند هفدهم غزوهٔ بنی لحیان بود هیجدهم
غزوهٔ بنی قرد بود نوزدهم غزوهٔ بنی مصطلق بیستم غزوهٔ حدیبیه واقع شد و حضرت با
سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح کرد بیست و یکم غزوهٔ خیبر و فتح شد و در این غزا
لشکر فیض آثار آنحضرت هشتهزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب در روز فتح خیبر از حبشه
آمد با یاران که آنجا از جانب اصحمه ملقب بنجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که
مشهور است از جملهٔ تعلیمات که حضرت رسالت پناه صلعم به او داد و گذاردن آن در
میان سنت شد بیست و دوم غزوهٔ فتح مکهٔ معظمه واقع شد و در این جهاد عدد لشکریان
حضرت به دوازده هزار کس رسیدند و در این سال بتهارا از کعبه بزیر انداختند
و شکستند و هبل را آنحضرت فرمود شکستند و در باب السلام فرمود خاک کردند
و بت پرستی در مکهٔ معظمه بلکه در میان عرب برطرف شد و کفار فوج فوج بدین اسلام
در آمدند و ابوسفیان و هند زوجهٔ آن ملعون از ترس و خوف مسلمان شدند پس بعد از
آن غزوهٔ حنین واقع شد بیست و چهارم غزوهٔ طائف بیست و پنجم غزوهٔ تبوک
و در این حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در بعضی
از این غزوات زره پوشیده بودند و حرب میکردند اول بدر کبری بود و آن در روز
جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود دوم هجرت غزوهٔ دیگر جنگ احد بود و در

آن

آن شهر شوال سال سوم هجرت بود و حرب خندق و قریظه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد
و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شهر شعبان پنجم هجرت واقع شد و جنگ خیبر و فتح مکهٔ معظمه
در شهر رمضان سال هشتم هجرت واقع شد و غزوهٔ دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر این
غزوات را حضرت امیر علیه السلام سردار بوده و علم را باو داده و تمام این فتوحات را حقتعالی

عدد ازواج آنحضرت

بر دست او ظاهر گردانید عدد ازواج پیغمبر از امّهات المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها
نه زن نکاحی بعقد دوام داشت ماریه و قبطیه ام ولد مادر ابراهیم فرزند آنحضرت ثانی
وی عایشه دختر ابوبکر بود و حضرت او را حمیرا خطاب میکردند برای آنکه نسبت بسایر
زنان وجیه‌تر بود و بحسب سال کمتر و بعضی از علما گویند که حمیرا معشوقهٔ آنحضرت بود چنانکه آنحضرت
او را بدوش مبارک خود بر میداشت و بر بلندی میرفت و او بر سر منبر بود و او پا بر دوش
مبارک حضرت میگذاشت و تفرج بیرون میکرد و دیگر حفصه دختر عمر بن الخطاب است و ام
حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت وام سلمه بنت ابوامیه و این پنج زن
از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حی ابن اخطب خیبری بوده و میمونه بنت حرث هلالیه

عدد اولاد آنحضرت

و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت الحرث المصطلقیه عدد اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه
کبری و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر لقب
ابراهیم است و صبایای آن حضرت فاطمهٔ زهرا و رقیه و زینب فرزندان ایشان خدیجه
کبری بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران سابق و بعضی میگویند
دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بود و پدر ایشان هند است که از قبیلهٔ
تمیم است و در کتاب تحفة الابرار و کامل السقیفه چنین مسطور است و این اقوال تردید کیست و فرزند

عدد اسبان آنحضرت

خواندهٔ آنحضرت زید ابن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد عدد اسبان آنحضرت
اول سکب است که از اعرابی حزیده بودند و اسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود دیگر مرتجز که
این نام را او گذاشته اند که شیهه را خوب می کشید دیگر لزاز است سهل از علمای لغت گفته است
که معنی لزاز آن است که هیچ اسب بر او سبقت نکرد مگر آنکه واماند از رفتار دیگر ظرب و لحیف

بودند که زمین را مثل لحاف در دو ند کی برهم می پیچیدند دیگر دراست که نیم داری برای جعفر
بهدیه آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عامه است دیگر اسب ابلق بود و ذو
الفعال و ذو اللمه و مرتجل و سرطان و یعضوب و بحر و ادهم و ذو الجناح و دیگر استر آنحضرت دلدل
بود که نجاشی بهدیه فرستاده بود و فضه و سهبا و حمار حضرت یعفور نام داشت و از نتاج
حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقه آنحضرت عضبا بود و امرای آنحضرت وزیر
و وصی و صاحب سر و داماد آنحضرت و معین و یار و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر
الامرا عالی مقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشهدا حمزه و جعفر بن ابیطالب عباس بن
عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران عباس و عقیل بن ابیطالب سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
یاسر و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و خزیمه
بن ثابت و ذی الشهادتین و جبیر بن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه الیمان
و خالد بن سعید العاص و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه و ابو الهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و زید بن حارثه و اسامه بن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابوبکر
و عثمان و طلحه و عمر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای حذیفه و مغیره
بن ابی شعبه و عمرو بن عاص و خالد بن ولید و ابو هریره و معاویه مؤلفه قلوب بوده ابو سفیان
و عبد الرحمن بن عوف بودند و ولایات آنحضرت در ایام نبوت مکه معظمه و مدینه مشرفه
فتح شد مخاد بجد و تهامه و صحاری عمان و طایف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر
و قلاع آن با مضافات و کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع آن و بعضی از شام و
طایف و گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است والله یعلم و در سال پنجم هجرت با شکم
بقولی آنحضرت مامور شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نویسد و ایشان را باسلام
دعوت نماید اول بهرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شده اسلام خود را مخفی میداشت
پسرش زهر داد و کشت دویم نامه بپادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند چیزی
فرستاد توفیق اسلام نیافت سیم باصحمه پادشاه حبشه فرستاد که ملقب نجاشی بود و او مسلمان

شد و استر دلدل را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات یافت
در حبشه و جبرئیل خبر فوت او را بحضرت در مدینه آورد و آنحضرت در مدینه باو نماز گذارد
و با عجاز آنحضرت زمین حبشه مرتفع شد بنحویکه جنازه آن پادشاه را دید از این سبب سنیان
نماز جماعت را در کوچها و بازارها می کنند در پشت دیوارها و امام در میان مسجد یا هر جا باشد
و دیوار حایل میان خود و امام میدانند هر چند بعید باشد و نامه دیگر بخسرو پرویز پادشاه عجم
فرستاد باین مضمون که به عبد الله خزاعه دادند و روانه کردند این بود نامه حضرت
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الذی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم غلبه الشقوة و سلبت عقولهم من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله لبصیر بالعباد و اما بعد فان تسلم اسلم و اذن بحرب من
الله و رسوله و لم تعجزهما و آن بدبخت مسلمان نشد و نامه آنحضرت را درید و در آب انداخت
و گویند آن رودی بود که در حوالی بلده کرمانشاهان است که معروف است بقراسو این
آب بود که نامه را انداخت و در کنار آن جائی که بیستون واقع شده یا کوهی که معروف است
بطاق بستان در دامن آن کوه شهر ارمن حصار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بوده که مقر
سلطنت آن بیسعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا نام خود را مقدم
بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیسه کرد و فرستاد چون قاصد برگشت
و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تعبیرش چون است که خاک ولایت او بدست
ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت شام و روم و هند و توران و ایران
بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرنگل مجوس که مصنف آن مرد منصفی بوده
ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بوده و مثل او در ملوک عجم نبود و لیکن او
دین کبرا را و آئین ساسانیان را بر باد داد و شوکت فارسیان را بر هم شکست و خود
و دیگران را بر ابای و کار بد که متابعت اهرمن کرد و دل او هوش نداشت و راه
دیو را بجور و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر نامه رسول خدا را درید و عربان او را بلا

عجم دست داد و عالم خراب کرده او شد و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار
آفت باد بروزگار پرویز نامه مرتبه و بختیار مجوس در کتاب لسنبک گوید که دولت از پرویز
برگشت وقتی که شمشیر دولت را بدست بهرام چوبینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از او
گریزان شد و بخت برو بشورید و تاج و تخت از او برگشت وقتی که دیو در جهنم برو تاختن آورد
و صحیفه محمد صلعم رسول خدا را درید و شیر شتر خواران و عربان شتر سواران در ایران راه نهادند
و دلیر کردند بر ساسانیان که اینکه طعام لذیذ ایشان سوسمار بود و تن در نداد و دست
از کیش پدران خود برنداشت و اطاعت مؤید و برگزیده خدا محمد عربی نکرد و خوار و ذلیل
کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم بر باد رفت و گبران صاحب شوکت
نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد نامه دیگر بپادشاه یمن نوشتاد و او نیز مسلمان
شد و ولایت یمن را بلازمان آنحضرت واگذاشت و نامه دیگر ببحرین و قطیف و لحسا و جبل
عامل نوشتاد و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت واگذاشتند که هر سال
با یمن خراج بدهند اما کاتبان آنحضرت امیر المؤمنین ع هم کاتب وحی و خازن و ضابط قرآن
بود و علت این بود که شان آنحضرت ارفع از آن بود که خود چیزی بنویسد و بعضی
عامه گویند که چون او سواد نداشت و مأمور بخواندن و نوشتن نبود از این جهة
نمینوشت و وقتی از اوقات عثمان بن عفان کاتب وحی بود و معاویه کاتب رسایل
بود و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند غلط است و بعضی میگویند ابی بن کعب و
زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبد الله بن ابی سرح و در آخر عبد الله را معزول ساخت
و او را لعنت کرد و طرید نمود چرا که او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل
غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد
بیرون انداخت دختران آنحضرت سیده زنان عالمیان فاطمه زهرا در حباله زوجیت
امیر المؤمنین ع بود و رقیه در خانه عثمان بود و زینب در خانه ابی العاص بن ربیع بود عثمان
رقیه را شهید کرد و ابو العاص فوت شد باز زینب را خواستگاری نمود و اهل سنت از

کاتبان آنحضرت

دختران آنحضرت

بجز

اینجهة است که عثمان را ذو النورین میگویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا
مغیره بن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و او را لعنت کرد و فرمود
که هر کس مغیره را نگاه دارد یا آب و توشه و شتر بدهد خدا او را لعنت کند و از
مدینه بیرون کرد قدری راه که رفت شتر او مرد براه افتاد و نعلین او پاره شد و از رفتار
واماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد جبرئیل رسول خدا ص را خبر داد پس آنحضرت
امیر المؤمنین ع و عمار بن یاسر را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی
نداشت بهانه کرد و رقیه را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را
کشتند و باکنیز رقیه زنا کرد و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آن
حضرت امیر المؤمنین ع را گفت که برو دختر عمت را بیاور حضرت امیر المؤمنین ع شمشیر خود را
برهنه کرد و آمد رقیه را بخانه حضرت رسالت آورد و رسول خدا ص هفت مرتبه و بروایتی
نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود عثمان ترا کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد
از سه روز رقیه از آن درد بعالم بقا رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و زینب
و رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حضرت رسالت پناه ص و حضرت فاطمه
زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت
وفات یافت و از این جهة آنحضرت مکنی بود بابو القاسم و ابراهیم در مدینه مشرفه
وفات یافت سلام الله علیهم اعمام آنحضرت که ادراک زمان نبوت او را کردند حمزه و
ابو طالب رضی الله عنه بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام خود را پنهان میداشت
از کفار قریش و برادران برای مصلحتی چند چون مؤمن آل فرعون در این مدت که او نیز
ایمان خود را از قبطیان فرعون پنهان میداشت و در احادیث وارد شده است که
صدیقان سه نفر بودند یکی حزبیل مؤمن آل فرعون و یکی حبیب نجار مؤمن آل یس و یکی
ابو طالب مؤمن آل محمد ص و مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان
داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و وصی عبد المطلب بود و وصایا

اعمام آنحضرت

مسلمانان آنحضرت

وودایع وکتب ابراهیم واسمعیل وسایر انبیا نزد او بود که در وقت ممرُون تسلیم حضرت رسالت
پناه صلعم کرد ونام او در توریة عمران است وچون ابوطالب بسفر حبشه رفته ومهارات تمام
داشت در لغت حبش مکرر کلمهٔ طیبه میگفت باین نحو که کس نفهمد اسدن لمصافا ما لا ها یعنی
اشهد مخلصاً لا اله الا الله واکثر کفار این کلام را نمی فهمیدند ورفاعه از آبای خود نقل
میکند که نقش نگین حضرت ابوطالب این بود رضیت بالله ربّاً وبابن اخی نبیاً وبابنی وصیاً و
دیگر از اعمام آنحضرت حمزه سید الشهدا است که او نیز بشرف اسلام در مکهٔ معظمه مشرف
شد ودر جنگ احد بضرب وحشی علیه الرحمه شهید شد وقاتل او بعد از او مسلمان شد واز اهل
بهشت شد واول مسجد که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه سبحه دودانه
ساخته بود بند او از ریسمان کبود بود وقبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی
مدینهٔ مشرفه وقبر ابوطالب در مکهٔ معظمه است ودر آنسال که ابوطالب فوت شد ام المومنین
خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد وآنسال را عام الحزن نام نهادند وحضرت رسول صلعم بعد از
فوت ابوطالب از مکهٔ معظمه بمدینهٔ مشرفه هجرت نمود وتاریخ هجری در اسلام از آنروز
بهم رسید ودیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود واو از طلقای بدر است وقبر او در
بقیع است وجد خلفای عباسیه است ودیگر از اعمام آنحضرت عبد العزی است مکنی بابی لهب
او ایمان نیاورد وبا زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالمیان او را حمالة
الحطب خطاب کرده است وسورهٔ تبّت را در کفر این دو کس نازل فرمود وعمه آنحضرت
صفیه بنت عبد المطلب بود مادر زبیر ابن العوام وعاتکه اما ملازمان آنحضرت سلمان
فارسی رحمة الله علیه واسم شریفش روزبه است واز مردم شیراز است وبعضی
گویند از ولایت جی صفهان است وچون اسلام اختیار نمود حضرت او را ابو عبد الله
کنیت داد ونام او سلمان گذاشت واینکه قلندران میگویند محبوب بود وآلت نداشت
وتناسل نکرد دروغ میگویند بلکه زن وفرزند داشت وپسری داشت عبد الله نام وحضرت
رسالت صلعم سلمان را آزاد ساخت واز کمال شیعیان وبزرگان است وبعد از امیر المومنین وائمه

معصومین

خصایص آنحضرت

معصومین در میانه صحابه از سلمان کسی فاضلتر نیست واهل تسنن هم بفضیلت او اقرار دارند
وحضرت رسالت صلعم در شان او فرموده است که السلمان منا اهل البیت ودر حدیث السلمان
منی هم فرموده است واز سخنان سلمان است که در روز ثقیفه بمعاندین امیر المومنین علیه السلام گفت
قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین ولما اجتمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم الثقیفه
قالوا یا ابا عبد الله ان لک وسنک ودینک وعلمک وصحبتک من رسول الله فقل فی هذا
الامر قولا بخلد عنک فقال بالفارسیه کردید ونکردید ثم عذا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا
عبد الله فقال بالفارسیه کفتم اگر بکار برآید است یقول الشعر ما کنت احسب ان
الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن الیس اول من صلی القبلة واعلم
القول بالاحکام والسنن ما کان فیهم من صنوف الفضل یجمعها ولیس فی القوم
ما فیه من الحسن ودیگر از غلامان آنحضرت شقران وثوبان ورباح وسالم ویسار و
مدعم وکیشه وهمه اهل مکه مملوک آنحضرت بودند باعتبار فتح آن بلدهٔ شریفه وسایر مواضع
که مفتوح العنوت بودند همه از بندگان آنحضرت خصایص وخوارق عادات آنحضرت
آن بود که هرگز محتلم نشد وآب دهن وبلغم وکثافت دماغ نداشت وخمیازه وتکاسل
نمیکرد وسیر وپیاز واپیل نمیخورد وآنچه از آنحضرت دفع میشد از مشک خوشبوتر
بود وتقاضای آنحضرت را هرگز از دوست ودشمن ندید وزمین آنرا می بلعید وپیوسته
نور از جبین انورش ساطع بود وانگشت مبارکش را که بلند میکرد مانند شمع بر در
ودیوار شعاع می انداخت وعرق آنحضرت را بجهة عطر میگرفتند وآنحضرت بجبر و
گردن بلندتر بود ومرغی از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد ومگس وپشه وغیر آن
بر آنحضرت نمی نشست وهرچه در خواطرها میگذشت میدانست وهرگز بوی بد بشامش
نمیرسید وآب دهان بر هر چاهی که می افکند پر میشد وهر صاحب دردی که میمالید به میشد
وهر طعامی که دست مبارک دراز میکرد بابرکت میشد چنانچه از بزغاله ویکصاع جو هفتصد
نفر سیر خوردند وهمه سخنها را می فهمید وهمه زبان سخن میگفت ودر محاسن مبارکش هفده

موی سفید بهم رسیده بود که چون آفتاب بتابید و ناف بریده و ختنه کرده و مهر نبوت
در پشتش نقش کرفته بود متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و بر هر
اسب و چهارپای چموشی که سوار میشد هموار میشد و هرگز پیر نمیشد و بهر جانب که حرکت
میکرد همه مخلوقات از سنگ و کوه و درخت بآنحضرت تعظیم میکردند و در طفولیت
ماه گهواره آنحضرت را میجنبانید و با آن حسن خلق و بزرگی از مهابت کسی بروی حضرت
نظر نمیتوانست کرد و حرام بود بر مردم که در سخن گفتن صدا را بر آنحضرت بلندتر کنند
و زنان آنحضرت خواه مدخوله و خواه غیر مدخوله اشرف زنان بودند و بر دیگران
حرام بود که بخواهند که هر یک بمنزله مادر مؤمنان بودند و حرام بود که از پشت
درها آنحضرت را ندا کنند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی
بوجوب قایل نیستند و گفته اند برای شرف و عزت و اعتبار صحابه با ایشان مشورت
میفرمود و واجب بود بر آنحضرت که کسی بمیرد و فقیر باشد دین او را ادا کند و چنانچه از
پیش رو میدید از عقب هم میدید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف که راه میرفت
یکماه رعب و هراس او در دلها می افتاد و سایه نداشت و همیشه ابری بر بالای سر
آنحضرت ایستاده بود هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت و چون بر زمین صلب
و سنگ راه میرفت نقش قدم او می نشست و در زمین نرم و سست که راه میرفت
اثر پای مبارک نداشت و هیچکس از بنی آدم در حرب با آنحضرت مقاومت نمیکرد
و در قوت کسی با او برابری نتوانست کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت
بیدار بود و هر که سخن میگفت آنحضرت در خواب بود می شنید و هرگز خنده قهقهه نکرد
بلکه تبسم مینمود در بازارها چیز نمیخورد و سر و پای برهنه راه میرفت و تندخوئی و غلظت
و درشتی نمیکرد و کج خلق و عبوس نبود و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیا و فقرا در نزد آن
حضرت یکسان بود و در رعایت مالدار را بجهت دنیاداری او نمیکرد و هر چیز که بدست
او می آمد بفقیران میداد و اندکی را برای سد رمق و مؤنت عیال بر میداشت و حرام

بود بر امت که در حین حیات آنحضرت را بنام مبارک یا کنیت یا اسم تنها یاد کنند بلکه
خطاب یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز نعره نزد و صدا بلند نکرد و از
برای دنیا و مال دنیا و جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه امتان
بود و اکثر روزها روزه بود و بسیار اوقات بود که دو روز سه روز گرسنه
بود و همیشه قائم اللیل بود و بسیار بود در بلاها و سختیها و محنت و آزار دشمنان و دشمنی
منافقان و عصیان امت صبر نمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام
لیل و نماز شب و وتر و اضحیه بر آن حضرت واجب بود بر خلاف امت و حرام بود بر
آنحضرت و بنی هاشم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال
و حلال بود بر آنحضرت نه زن بعقد دوام و مجتمعا بخلاف امت و بی حجابی زنان از مردان
در زمان او بهم رسید و ظاهراً در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آنحضرت که زنان مسلمه
خود را هبه میکردند با بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان
خود را مخیر سازد اگر سازگاری کنند میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند و آزار نهند
و هرگاه ناسازگار باشند از آنحضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر
آنحضرت عقد کنیزان و استبدال نساء بر آنحضرت روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه
از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر آنحضرت حلال بود و دون انبیای سابق و آنحضرت
خاتم پیغمبران بود و افضل از همه ملائکه و انبیای مرسلین و مقربین است و بعد از آنحضرت
ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و شعر گفتن و هرگز
شعر نگفته و خط ننوشته و برای مصلحت نمینوشت و میتوانست بنویسد و همه را دیگران
مینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق ع
منقولست که آنحضرت نامه را میخواند و نمینوشت و شخصی از امام محمد تقی ع سؤال کرد که
چرا حضرت را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا
که نمیتوانست چیزی نوشت گفت دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آن

حضرت مینوشت و میخواند و به هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را خبا میداد برای آنکه از اهل مکه است
و بجا ام مکه ام القری است و بعضی گویند پیغمبر ص امی بود یعنی امت او امیان و بیسوادان
و کم عقلان بودند و در میان ایشان کتابی نبود و دیگر آنکه آنحضرت بضیافت میرفت
هر چند راه دور بود و بعیادت بیماران میرفت بلکه هرگاه مؤمنان میمردند داخل قبر
ایشان میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت بر دراز گوش بی پالان سوار میشد
و در روی خاک با فقرا و غلامان چیز میخوردند و بدیدن فقرا و درویشان میرفت خصوصا
فقرائی که در صفه بودند با صحاب صفه مشهور ند و بوی خوش و عطر میمالید در هیات
و شال بطریق عیسویان نمیکرد و دشنام نمیداد و عصات امت را هرگز نفرین نکرد و در
سلام کردن سبقت میگرفت بنحویکه بر اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام جاهلیت میان
عرب صباح الخیر و مساء الخیر و الحال در میان بدوان و حضران عرب متعارفست و به هر راه
که تشریف میبرد بعد از هفته که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از این
راه رفته است و هر تحفه و نوباوه که برای آنحضرت می آوردند بصحابه بخشی میداد و هرگز
متربع ننشست و بر دوش بندگان چیزی میخورد و مؤمنان را از برای خدا دوست
میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها بقبرستان بقیع و سایر مقابر میرفت
و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع مخصوص مناجات آنحضرت
در جبل فاران بود و غار حرا که قریب بمکه و اشرف جبال دنیاست و هر پیغمبری موضع
مخصوص از برای مناجات داشت در کوهها چنانچه حضرت موسی در جبل حوریث و حضرت
عیسی در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در کتب عیسویان [illegible]
در همه جا اشاره باو کرده اند که از طرف فاران ماه طلوع میکرد و خاتم شرقی در
فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول ظهور کند و در فاران علم پیدا شود و خاتم انبیا
اظهار نبوت کند و از کتاب اول برلیپومینو که از کتب توریه است در باب امامت شکوئنک
یازده نفر از فرزندان هرون امام شدند و یازده نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در جوالی

فاران بدر آید امامت کنند و از فصل شانزدهم و بیست و ششم کتاب تومر توربه نوشته اند
که بوصی حضرت موسی سه کس از سرکردهای بنی اسرائیل یاغی شده اند و نام ایشان کراه و
راتان و عبران باشد در امت پیغمبری که اقوام او شتر سوارانی باشند و گرداگرد جبل
فاران نشسته باشند و سه کس یاغی شوند بوصی او که ابلیس یکی از آن سه کس شود و کر زن
باشد و لعنت بر او کند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار متجاوز
کرده از آنجمله قرآن است که الحال در میان است و شق القمر است بدو انگشت مبارک و
گشتن درختان خرماست برای سلمان و سلام کردن درخت و میوه اوست برای حجت بر ابوجهل
و فرو بردن زمین است پاهای اسب سراقه و ناله کردن چوب درخت خرماست که حضرت
پشت بر او میداد و بعد از آنکه منبر را ساختند و حضرت از منبر زیر آمد و آن ستون را در بغل گرفت
و نوازش کرد و سخن گفتن آهو و سوسمار و شتر و گرگ و بزغاله بریان و حمار آنحضرت و ناقه آنحضرت
در شب عقبه و دلالت نمودن شیر است سفینه مولای آنحضرت و سخن گفتن سنگریزه است
و آب در میان دو انگشت جاری شدن و سیراب شدن خلق بسیار و از اندک طعام جمع کثیر
خوردن و نزول میوه و مائده های آسمانی از این قبیل بسیار است بدین قدر اکتفا نمود و آنحضرت
در ایام نبوت با امیرالمؤمنین ع و قلیلی از مؤمنان با چندین هزار هزار کس از سرکشان
عرب و عظمای قریش مجادله و مقاتله کرد و بنصرت حضرت رب العزت بر ایشان غالب
آمد و سیصد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بود همه را شکست و دین همه را
برطرف کرد اسامی بتان قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و بعل و
یغوث و یعوق و نسر و طایر و بک و اساف و نسب و نائله و جبت و طاغوت و صنم و وثن
و ایشان بذکر میدانند که نام بردند لات خدای بنی ثقیف بود بعضی گفته اند از قریش
بود و عزی از بنی غطفان و منات از بنی هذیل و خزاعه از بنی فلان بود و ود از بنی کلاب
و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مذحج و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر و ... از
رث طاوس بود و اعراب یمن داشتند و اساف و نائله صورت زن و مردی بودند

در صفا و مروه و صنم را میگویند از عسل و روغن ساخته بودند و بنی حنیف داشتند در آن وقت
قحط در میان ایشان پدید آمد آنرا شکستند و خوردند و افلازا مردم موصل و جزیره داشتند
قدری از کفر و زندقه ایشانرا بیان مینماید مذهب قریش آن بود که سیصد و شصت بت را
عبادت میکردند و هم عبادت کواکب مثل ستارهٔ شعری و سهیل مینمودند و این بتانرا عوام
الناس ایشان خدا میدانستند و عقلا و دانایان ایشان واسطه و شفیع میدانستند میانه خالق
و خلایق و بعضی از ایشان شریک میدانستند در عبادت و بعضی با لوهیت و آنچه ظاهر میشود
همه بتان خود را خدا میدانستند و در طواف حرم زن و مرد برهنه طواف میکردند و زنان ایشان
برهنه در روی افتاده بروش چهار پایان با چهار دست و پا شوط میکردند و خوردن حیوانات
مرده را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدا اند و قرآن اساطیر
الأولین است یعنی از کتابهای پیش که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا صلعم عربی کرده و
در استخاره عمل با زلام میکردند و برادر که فوت میشد زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و
این طریق میان یهود نیز متعارفست و اگر چند برادر بودند و هر کدام که بزرگتر بود ندا اورا
تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کس میکشتند و اگر این پسر صغیر بود صبر میکردند
تا بزرگ میشد و میکشتند و بعضی از ایشان عبادت کواکب سبعه میکردند و دختر و خواهر
و جمع بین الاختین و شراب و ربا و قمار را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان اینکه بمعاد و
حشر و نشر و بعضی از اینها ندا شتند و نکاح و سفاح را جایز میدانستند و جمع بین الاختین
با امهات در میان ایشان جایز بود و زن را بظهار حرام ابد میدانستند و مادر زن و دختر
خواهر را بنکاح حلال میدانستند غرض کفر و زندقهٔ ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود
آنحضرت اینچنین دینی را برطرف کرد و دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار بر عناد و
تکذیب و قتل داشتند عتبه و شیبه و صخر ابن حرب و ابو الحکم که ابو جهل است و ولید ابن مغیره
و مغیره بن ابی العاص و عاص بن وایل سهمی و ولید ابن عتبه و ابی العاص و عاص بن وایل سهمی
و ولید بن ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابو سفیان و ابو لهب عم آنحضرت

و حکم ابن

و حکم ابن العاص و حمالة الحطب زوجه او و عاص ابن سعید بن العاص و طعیمه بن عدی بن نوفل
این جماعت رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود
و زمعه بن الأسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد الدار و آن
ملعون آن بود که مکرر میرفت تا در ولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان ایرانرا
میشنید و میفرستاد و او میگفت که محمد صلعم قصه و حکایات یاران گذشته را بیان
میکند و اما احدث بحدیث رستم و اسفندیار و این را بر مردم میخواند و مردم را متفرق
میکرد و دیگر عقبه ابن ابی معیط و حنظله بن ابی سفیان و عتبه بن ابی وقاص و شهاب بن عتبه
و قیس بن فاکهه و از این قسم جماعت بسیار است که بیان کردن او طول در کلام بهم میرسد
و از جمله معاندین آنحضرت اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن و برطرف کردن دین آن
حضرت بودند و در برگشتن از حجة الوداع در تل هرشی دبه ها را اندختند که پر از ریگ
کرده بودند که شتر حضرت صلعم رم کند و آنجناب را بیندازد و آنها چهارده نفر از منافقین
این امت بودند و از اشرار عرب بودند که همه شدند که آنحضرترا بکشند و بعد فوت
نگذارند خلافت بعلی ابن ابیطالب برسد نه نفر از قریش بودند و پنجنفر از غیر قریش
و تعداد آنها از برای اهل فهم و بصیرت در کار نیست هر که خواهد رجوع به کتب
احادیث نماید دیگر از جمله معاندین که در خرابی دین آنحضرت میکوشیدند و در ایام
آنحضرت و بعده دعوی نبوت کردند از الجمله مسیلمه کذابست که رحمن الیمامه میگفتند
و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عربست از بسیاری محصولات و مسیلمه
در زمان رسول صلعم مدعی نبوت بود و خلق بسیار بر او گرویدند و از او معجزه طلبیدند قارورهٔ
تنگی آورد و تخم مرغی که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان
آوردند و آن ملعونه کتابتی برسول نوشت بدین مضمون از مسیلمه برسول خدا محمد صلعم سلام
علیک اما بعد در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری نیز ما را نیمه دنیاست و قریش را نیمه
اما بیحساب بسیار میکنند و خانها را غارت میکنند و خلق الله را میکشند بگو به ایشان

بحال خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از آن خداست بهر کس از عباد که بخواهد سپرده
مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت چرا مخلوق خدا را عذاب کرده اید اگر خدا تعالی
از پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی من پریدن را بر شما حرام کرده اندم بعضی
گفتند از خدای درخواه تا پر او را در دهد گفت اگر خواهم میتوانم اگر پر او بر آید ایمان بمن میآورید
گفتند بلی گفت همراه من بخانه در آیند تا کبوتر را بی‌پر بیرون آورم و به پرواز آید چون با کبوتر
بخلوت رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و بیرون آورد کبوتر را سر داد کبوتر
پرواز کرد و جمعی بوی ایمان آوردند گویند شبی باد می‌آمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته
نزد من می‌آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را
بگیرد پس صورتی از کاغذ که بال و دنبال بود و جلاجل داشت و سر داد باد آنها را بهوا
برد و صدای جلاجل عالم را گرفت مردم آن صورت را میدیدند و صدای جلاجل را شنیدند
از ترس صاعقه منزلهای خود گریختند گویند چون سوره والذاریات را شنید گفت من
نیز مثل این نازل شده والزارعات زرعا فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا
فالخابزات خبزا فالآکلات اکلا و سوره فیل را شنید گفت من نیز مثل این نازل شده
الفیل و ما الفیل له ذنب وبیل و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت بمن نیز
مثل این نازل شده انا اعطیناک الجماهر فصل لربک و جاهر ان شانئک هو الکافر
روزی باو گفتند که پیغمبر برای کوری دعا کرد چشم او روشن شد او هم کسی را طلبید
که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش هم کور شد باو گفتند محمد آب دهان مبارک
در چاهی کم آب که خشک شده بود انداخت چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آب
آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه نکند و به خوانند اما خالد بن ولید
در زمان خلافت ابوبکر مسیلمه کذاب را بجهاو به فرستاده و دیگر از مدعی نبوت سجاح
نام زنی بود و اسود کذاب و از سخنان اسود است که مدعی آن بود که از آسمان بمن
نازل شده یا ضفدع یا ضفدع نقی نقی بم تنقین لا الشارب تمنعین و لا الماء تکدرین اعلاک

فی الماء و اسفلک فی الطین و چون بنی اسد یمامه را غارت کردند گفت خدا تعالی این
سوره را او فرستاده و از عذاب بنی اسد در گذشت والذئب الاطلح والجرع الاکرم فالبقت
اسد در عوض والذاریات گفت والذارعات زرعا والذاریات قمحا والثاردات ثردا
واللاقمات لقما ولقد فضلتم اهل الحضر علی کل قوم ما فضلکم اهل الدین ما صحکم فاصفعه والمعتبر
فارده والباغی فناوه و سوره قد افلح من تزکی را گفت تتمه اش این است
که بمن نازل شده من هشم فی صلاته واخرج الواجب من زکاته واطعم المسکین من مخلاته
واجتنب الرجس فی فعلاته لفوزک فی تقوره و شانه و در عوض والسماء ذات البروج
گفت والسماء ذات البروج والارض ذات المروج والنساء ذات الفروج والخیل ذات
السروج ونحن علیها نموج بین اللوی والفلوج و صاحب کتاب کندرال در کتاب
خود در باب معجزات انبیا میگوید فارقلیط پیغمبر عرب باشد که در مکه بتخفیف کاف
پیدا شود و معجزات او کتاب او باشد که تبدیل نتوان کرد و بلغتهای متفرقه سوال
رد و آن پیغمبر بیسواد باشد و در نزد کسی حرفی نخوانده باشد اما خطوط و کتب انبیای
سابق را همه بداند و لغات متفرقه بنی آدم را بداند و نزول کتابهای آسمانی را
بدون انحراف در خاطر داشته باشد و جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبریم و
کتاب بر ما نازل شده است قسم بروح الله و مادر او و قسم بصلیب مبارک که هر کس
دعوی کند بعد از او دروغگو باشد و کتاب او مثل و شبیه ندارد و قوم او
شبانان و سبع طبیعتان و جنگلیان و بیسوادان و شتر سواران باشند و در
کتاب ارماطیس و نیکار یونانیان نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن
مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی دین او نزدیک باشد که منسوخ شود
نه مطلق دین او باشد و مذهبش تمام شود یعنی روح الله این پیغمبر فیلسوف نباشد
و طبیب نباشد و استاد نداشته باشد و آنچه گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس
برابر او آید و حدیث کند و آفتاب را برگرداند و ماه را شق کند و حیوانات با او سخن

گویند و علامتهای طوفان نوح و ابراهیم را نماید از درون آتش روشن و مرده زنده کردن
مرغان و علامتهای موسی علیه السلام از ید بیضا و عصا و اژدها را بنماید و معجزات مسیح روح
الله در نزد او بازی باشد و آنچه پیغمبران در مدتها کرده اند در یک لحظه کند و از خدا سخن گوید و از
جانب خود نگوید و بیشتر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون کارها کند
و دشمنان او را ذلیل کند و خانه نشین کند و دشمنان او در قیامت از ایمان بی بهره
باشند و هر که بغیر او دعوی نبوت کند شیطان در شکم و دهان او باشد و دروغ
گوید و فریبنده خواهد بود صاحب کتاب بختا در گوید که ناموس آخر الزمان شال
پوشد و با بندگان چیز خورد و کوهها و درختها او را تعظیم کنند و سنگها با و سخن گویند و بهر طرف
رود او را سایه نباشد و از احوالات آینده خبر دهد و در نزد ارام چند بنده را
از او مقربتر نباشد و حق با او باشد و دین ارام در مشت او باشد و آنچه بر اهل بیت
او نازل شود دوستان و فرزندان تا بقیامت باز گوید و اصحاب او بسیار کافر
باشند و بعد از آن بدر روند از دین خدا و جمعی دعوی نبوت کنند و جمعی دعوی امامت
و بدعتها نهند و فقیر از حکیم رفائیل پادری فرنگان که کلمه حی بود شنیدم که گفت در ایطالیا
مقامیست که حضرت شمعون در آنجا آسوده است و در آنجا پاپ که اعلم علمای
نصاری است میباشد و این پاپ را جانشین و نفس ناطقه روح الله میدانند و کلیسای
عظیم است در آنجا کتابی دیدم بخط فرنگی که قبل از بعثت پیغمبر شما در زمان خالد عمیر
نوشته بودند و احوالات محمد صلعم و دوازده امام نوشته بود و خروج کردن بنی امیه
و خلافت بنی عباس و عدد همه ایشان و اسامی و صفت و صورت و خروج کردن خوارج
نهروان و جنگ کردن معاویه بن ابی سفیان و ناکثین در بصره لشکر کشیدن عایشه
و ادعا نمودن نبوت کیجور که نام او مسیلمه کذابه باشد و آنچه اذیت و آزار بمسلمانان
گذشته و میرسد تا روز قیامت در آنجا بود و بعد از مدتی که از فرنگ باصفهان
آمدم و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بعربی و فارسی شدم حقیقت دین شما از آن کتاب

بر من ظاهر شد که بعد از پیغمبر شما بنهم عناد منافقین در این امت کردند من تبرّا
دارم در اسلام خود که به پنج نجا برسد احوال من و اسم آن کتاب که ابولده است
منهم لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شما را اما رفائیل توفیق اسلام نیافت
بدان کمال که ادا شت علمای مفسرین قرآن عبد الله بن عباس بود و ابو سعید
الخدری و حذیفه الیمانی و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و ابن
زبیر و جابر انصاری و ابوذر غفاری و زید بن ارقم و برا ابن عازب و جابر بن سمره
و سمرة بن جندب و شعبی و مجاهد و مقاتل و عطا و سعید ابن مسیّب و ابو ایوب انصاری
و زید بن ثابت و عمران بن الحصین و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و عمار
یاسر و خذیمه بن ثابت و ام المومنین ام سلمه و عایشه و ابن عباس رئیس ایشان است
و جماعت دیگر بودند با بن الکواء نمود آیه اسامی نقبای آنحضرت در بیعت اول از اهالی
در شارف مدینه مشرفه دوازده نفر با آنحضرت بیعت نمودند سعد بن عباده بود که آن
حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره و سعد بن ربیع و سعد بن
خیثمه و منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و برا ابن معرور آنچه ابن بابویه گفته است که در
محله قبا بود و آتش کده خورده بود و شکم او روان شده بود و خود را الخبث کرد
با آب ازاله نمود و آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او نازل
شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در مکه تشریف داشت وصیت
کرد که روی او را بمکه معظمه کنند بجانب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و
اول کسی بود که بثلث مال وصیت کرد خداوند عالمیان این را در امت جاری و سنت
کرد در آن روز سنت شد لحد کندن در قبر و واجب شد روی میت را بقبله کردن دیگر از
نقبا ابو الهیثم بن التیهان است و اسید بن حضین و رافع بن مالک و اسعد کوچکتر از آنان
بود و اول کسی که از انصار با رسول خدا بیعت کرد او بود در شب عقبه و پیش از
واقعه بدر در شهر شوال سنه احدی من الهجرة وفات یافت و سعد بن عباده با بیعت

بیعت نکرد و با انصار و اعوان خود در خلافت عمر بن الخطاب فرار نمود بشام رفت و مغیرة بن
شعبه بفرموده عمر آن بیچاره را کشت و تهمت خون او را بجن بستند و از زبان جن شعر بستند و سعد بن
معاذ قبیلهٔ خزرج را رئیس بود در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه صلعم پای
برهنه از جنازهٔ او برفت و ابوالهیثم آن بود که در روز سقیفه با پانزده نفر دیگر از صحابه از بزرگان
رفیق شدند که ابا بکر را از منبر بزیر آورند و بکشند او نیز در مدینه فوت شد باقی دیگر ضرور نبود
بیان نمود و اول کسیکه از زنان ایمان آورد خدیجه کبری بود و از مردان جوان اول کسی که ایمان آورد
شاه ولایت پناه علی ع بود و از عمر مبارک آنحضرت در آنوقت ده سال گذشته بود و دوازده
نیز گفته اند و بعد از آن حضرت ابوطالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار برادرش و اولا
جمعی خفیه بوی ایمان آوردند و بعد از آن علانیه ایمان آوردند و اظهار اسلام نمودند و در
مدت بیست و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حقتعالی آورد او بمردم میرسانید و از
تلقای نفس خود چیزی نگفت و در کتاب سندره سبحان و اعتقده که خاتم پیغمبران آنچه
میگوید از دهن جبرئیل میگیرد و در بغل خود میگذارد و بهر کس چیزی میدهد و جبرئیل از دهن
میکائیل گرفته و او از دهن او گرفته و میکائیل از عرش برداشت و بروایتی از لوح
محفوظ برداشت و بروایتی از خدا شنیده آنچه آنی که تغییر و نقص و زوال در او نیست
فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده اند و جبر در لغت سریانی بمعنی
عبد است و ائیل بمعنی الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل بمعنی عبدالله و میکائیل
بمعنی عبیدالله و همچنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبرائیل جبریل
جبرئیل جبرال جبرائیل و میکائیل و میکال خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل اکبرئیل گویند
و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و دستر میکائیل و آسمان عزرائیل را میگویند
وفات آنحضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یازدهم بود عمر شریف
آنحضرت شصت و سه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت بتجارت شام رفته بودند و
دیگر بصنعتی و پیشه و حرفتی مشغول نبود و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه و حی

جبرائیل

ساکنها الف الف التحیة والثناء واقع شد و مدینه بلادیست معروف و از اقلیم دویم است
و نام او سابق بر این یثرب بود و از بنای یثرب بن عامر بن قحطان بن حمیر از اخبار
ذی المنار حمیریست بنام بانی او معروف بود و جای مخفر بود و بانی آبادی و اسعد بن
سعود حمیریست که از تبابعه یمن است و از اولاد ذوالمنار است که از اعاظم ملوک
یمن است و گویند تبع الاکبر اسعد است و جامهٔ کعبه از ابریشم سیاه از مخترعات اوست که
سابق بر آن از لیف خرما بوده است جامه آن و اسعد سعیده همشیرهٔ خود را بمعد بن
عدنان جد حضرت رسول صلعم داد و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد
بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل مومنی بود و بر طریقهٔ حضرت موسی ع میبود و حضرت
رسالت پناه صلعم او را ستوده است و بروایت دیگر آنکه اسعد در خواب دید آن
حضرت را و بوی ایمان آورد بطریق دانایان و بزرگان با و گفتند که این زمین هجرت
گاه حضرت رسالت پناه صلعم خواهد بود بوی ایمان آورد و تعمیر مکه نمود و بنای از نو کرد
نمود و بروایت دیگر اسعد بجز ابی مکه آمد چشمهایش بیرون آمد و بعد از آن توبه کرد
خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار
به نبوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و به پیره زنی طلبید و این کاغذ بوی داد و
وصیت نمود که دست بدست این کاغذ را بآنحضرت برسانید تا آخر آنکاغذ بآنحضرت
داده و آنحضرت او را دعای خیر کرد و برادر گفت و در صحت این اقوال اندک تأملی دارد
بضعف سند و راوی آن و وقایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت پناه
روایت از زهر زن یهودیه که در بزغاله بریان کرده بود در خیبر تناول فرموده بود بروضهٔ
رضوان و دار جنان ارتحال نمود قوم وی مرتد شدند و چهار هزار صحابه از دین
برگردیدند الا قلیلی و چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگردیدند الا قلیلی
و کافر میشدند این امت نیز متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری بجهل اصلی برگشتند
و گوساله پرستی اختیار نمودند همچنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه

که بیابان سین باشد در بریه فاران گوساله سیحا که سامری ساخته بود پرستیدند و بطریق یهود گویند
شصت هزار باصطلاح ایشان صد هزار رکن باشند مرد و هزار کس از سبط لاوی که
گوساله نپرستیدند و عزازیل ملعون قوم موسی را هفتاد و یک فرقه کرد یکی از ایشان
ناجی و باقی هلاک شدند و امت حضرت را هفتاد و سه گروه کرد و هر یک از این مذاهب
چند شعبه شدند و فرقه ناجیه از این امت طایفه جلیله اثنا عشریه کثرهم الله امامیه اند
و ایشان را شیعه و امامی میگویند و اهل سنت ایشان را رافضی میگویند و شیعیان
پانزده فرقه شدند و ایشان همه هالک شدند و کیسانی و زیدی و جارودی و ناوسی
و اسماعیلی و فطحی و واقفی و سابئه و غلاة و در عرف شیعه کسی را گویند که علی بن ابی طالب
را بلا فاصله خلیفه داند دیگر فرقه اهل سنت اند و ایشان در اصول دو مذهب شدند معتزله
و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقه شده اند واصلیه و هذیلیه و جاحظیه و بشریه و معمریه
و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و خیاطیه و جبائیه و بهشمیه نیز گویند و از مشاهیر فضلای ایشان
و مروج این مذهب شدند جاحظ است و ابوالهذیل علاف و ابراهیم نظام و واصل
بن عطا و احمد بن حایط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد السلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار
که او را راهب معتزله میگویند و ثمامه بن اشرس و هشام بن عمرو الفوطی و ابوالحسین
عمر بن الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابوالحسن اشعری و پسر خود
ابو هاشم عبد السلام و ابوالحسین بصری و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی
و قاضی القضات ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و فروع با امامیه
موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و برعکس اشاعره ایشان را ملعون میدانند
و غالب معتزله حنفی مذهبند و اشاعره شافعی اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله حشویه
اند و از بزرگ معتزله صاحب بن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و فراء نحوی و
سیرافی و اشاعره نیز در اصول دوازده فرقه شدند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه
و عبدیه و تناسخیه و ناصبیه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجئه و ائمه ایشان فخر رازی و

بیضاوی و ابو اسحق ثعلبی و علی قوشجی و ابن حجر ناصبی و واحدی و رافعی و ابن ماجه قزوینی
است و در فروع اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناصبیه و معتزله چهار مذهب شدند اول
حنفی که منسوبند بابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است
و اهل سنت او را امام اعظم میگویند و او در بغداد مدفون است و دیگر شافعی که منسوبند به
محمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که شافعی چهار سال در شکم مادر
بود تا حضرت صادق ع از دنیا رفت او متولد شد و قبر او در مصر است و مالکیه منسوبند
بمالک بن انس بن مالک و دیگر حنابله منسوبند بعبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی و
طایفه اهل سنت تابع داود بن علی اصفهانی شدند و این مذهب رواجی بهم نرسانید
و همچنین از مذاهب باطلین ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین
که خارج اند و ایشان هفده فرقه شده اند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات
و نمیریه و عثمانیه و یونسیه و ثامیه و مرثیه و غلاتیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه
و ضحاکیه و بنی شهله و ابزیه و باقی مذاهب مبتدعه زبیریه اند و مفوضه و جهمیه و خماریه و نائله
و کاملیه و بیانیه و مغیریه و منصوریه و خطابیه و حشامیه و ابو مسلمیه و صباحیه و ناصریه و باطنیه
و قرامطه و بکیه و مقنعیه و حفصیه و اخنیه و شمراخیه و معبدیه و میمونه و عالیان پنج فرقه شدند
و ملحد گردیدند و دیگر از فرق ضلالت کرامیه اند و نجاریه اند و تناسخیه اند و معطله و
عوفیه و عباسیه و محکمه و حلاجیه و صوفیه سی و سه فرقه شده اند و اصلیه و حلولیه و اتحادیه
و عشاقیه و نظریه و نوریه و رزاقیه و شمراخیه و سلیمانیه و یزیدیه و ابن ابی العوجائیه
غرض مذاهب بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد باقوال
صاحبان این مذاهب که بسیار است برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید
مرتضی رازی یا کتاب ملل النحل محمد بن عبد الکریم الاشعری الشهرستانی که تمام کنه
مقالات در آنجا مبنا است تتمه چون بیان مذاهب متفرقه این امت کرد قدری که
از امم سابقه مانده است در میان است چون امم سابقه باز است دعوت حضرت رسالت

بیان عقاید صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و افراد بصابئ و بعضی از پیغمبر دارند
و بعضی گویند دین ایشان میانه مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور
میخوانند و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان مهب جنوب است
که گویند در منتصف النهار بآنطرف می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته
اند که اهل دینی اند در جزیره از جزایر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند و ایمان برسول دارند
و بعضی گفته اند طایفه از اهل کتابند و فقها اجازه داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت
و نزد فقیر مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و شعری و سهیل صابئین اند زنادقه مشهور
آنست که طایفه متمسک بشریعتی نیستند و بقدم عالم قائلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه
قومی از مجوس اند ذو آلهین و بعضی گفته اند زندیق مأخوذ از زند است و زند کتاب
پهلوی است از زردشت و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیدند
و از اصحاب عبد الله صبا اند و این عبد الله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت و جهال
ایشان را یعنی شیعیان را گمراه کرد و بخدائی علی قائل شدند و در مفاتیح العلوم گویند
زنادقه طایفه از مانویه مجوس اند و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق معرب
ارزندا بن است یهود از امت حضرت موسی اند و این ملاعین مشبهه و مجسمه اند یهود
و فرق ایشان بسیار است قطع سامریه و یهودیه بنی اسرائیل و بلعمی و عزیری و دودای
و جالوتی و یهود خذلهم الله در باب تجسم باری استشهاد از توریة می آورند و آیات
چند از توریة وضع نموده اند و قائل نیستند که نزول توریة از آسمان شده بلکه همین
ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن اینست آنوخی آدونا الوهیخا اشرهوسی تیخامی
ارس مصرامی بت ادایم لو یهیه لخا الوهیم اهریم الپانی و میگویند باقی توریة را نادیها
که عبارت از پیغمبران باشند آنچه خواستند از اوامر و نواهی و فضایح و محرمات داخل
کرده اند و مدعیانند که بنادیها الهام شده و مینوشتند تا تمام شد مثل حلال بودن آب
که نادیها بر بنی اسرائیل مباح کردند وقتی که بخت النصر بیت المقدس را خراب کرد و توریة را

سوخت

سوخت بنحوی که صد سال توریة را کسی ندیده و نامش در میان نبود و با وجودی که قائلند که حق تعالی
شراب را حرام کرده و به بنی اسرائیل خطاب کرده که شراب مخورید که من حرام کرده ام
و شراب در شکم داخل هیکل نشود و آیه موضوعه ایشان اینست که در باب حلیت شراب
کرده اند بابین اوشخار النشته امادا ونح بایین نیشمح لو وا اونش ولحم لو وا اوش میعاد
دگویند استغفر الله حضرت لوط با دخترش زنا کرد و این را نیز داخل توریة کرده اند
و در باب تجسیم باری تعالی استشهاد از توریة می آورند و میگویند موسی ع گفته است
که خالق بنی اسرائیل را دیدم بر صورت مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق
بنی اسرائیل در وقتیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون رفت و این است ازدونی ایش
ملحاما ادونای شمو نیل تا بآخر آیه یعنی دیدم مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی
اسرائیل را بصورت مسافران و در جای دیگر در توریة میگوید دیدم خدا خوابیده بود
و کف پای او از صفا مثل فیروزه بود یا الماس که مینمود جای دیگر میگوید که خدا را دیدم حریری
بر پیشانی بسته و عصابر سر انداخته و بر بازوی وی چیزی بسته بود و در باب ایوب ع میگویند
نموده نهایت آنکه نادیها این نام را پیدا کرده اند و گفته اند باین غذابها مبتلا شد که
امت در بلاها صبر کنند و بغیر بعضی از انبیا قائلند و حضرت شعیب را کافر میدانند و عزیر
ابن شرحیا را پسر خدا میدانند و گویند یهودا ابن یعقوب با عروس خود جماع کرد و حضرت
یوسف ع بت را سجده کرد و زلیخا در خانه خود بت میپرستید و او میدانست و هیچ نمیگفت
و هرون باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کردند و گویند چون عزرائیل
بقبض روح موسی ع آمد آنحضرت توریة مینوشت و قلم فولاد در دست داشت و بچشم عزرائیل زد
کور کرد و هنوز کور است و یکچشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند و گویند خدا تعالی
دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم هشتاد بود یعنی شنبه بود و بعضی در آسمان به پشت خوابیده
بود و پا بر روی پا گذاشته که از کوفت بیرون آید اینست که شنبه کار حرام است و چون
دجال پلید متولد شد او را پیغمبر میدانستند و چون خروج میکند او را خدا میدانند و عدد

نصاری

انبیا را صد و بیست و چهار هزار میدانند و بعضی از ایشان را پیغمبر میدانند و به نبوت
پیغمبر ما و حضرت عیسی قایل نیستند و نبوت پیغمبر موعود در توریة را بحضرت صاحب ع میدهند
و از کفر و زندقهٔ ایشان بدین چند کلمه اختصار نمود نصاری خذلهم الله [illegible] رند و
منسوبند بناصره که دهی در حوالی بیت المقدس و مراد عیسویانند جملهٔ نصاری گویند معبود جوهر است
از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که وجود کل از اوست
و آب و ابن و روح القدس اشاره باوست و اقنوم و آب مراد وجود است و اقنوم ابن مراد
علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب را قدیم میدانند و این را گویند کلمه است و اقنوم
سیم روح القدس است و گویند معلومات یا جوهر بود یا مرکب و نشاید که حقیقتا عرض بود
لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید که حق تعالی عرض بود لازم شود که جوهر باشد بود و چگونه
حکمش درست بود الا وحی ناطق پس حق بباشد که خدا تعالی وحی ناطق بود و عمدهٔ طوایف
ایشان سه فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی به خدا قایلند یکی ذات است
که باری تعالی است و دو نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باتحاد و حلول جنین
میدانند و اکثر فرنگان و الیان و ارماد و ماجار و کار ملیتان و مصردان و لوزان و مله و
[illegible] ان مل و هر رومی و کلیس و الامان و دو تگال و بنا سه با بطریق رفته اند و طایفهٔ دیگر فطوریه
اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بعضی خدا میدانند و بعضی از ایشان میان مذهب ملکانیه
نیز دارند و بعضی گویند روح او خداست بعضی گویند معنی خدا بودن اینست که خلق بوجود
بیابند و روح القدس است که دینی باو زنده شود اگر پرسند چرا عبادت عیسی و جهت
گویند از بهر آنکه عیسی واسطه است میانه ما و لاهوت و گویند معنی لاهوت آنکه روح خداست
و تن او بشر اوست و یکذات است و تشخص مثل عکس شخص در آینه و این مذهب ارامنهٔ
اصفهان و تمامت نصارای ایران و گرجستان و طایفهٔ دیگر زنجیان از حبش و سودان
و سبب و روس و بلغار و حاجی طرخان و سکاب و اهل ولایت لروسکان سواحل رود عادل
و قاطنین معمورهٔ جنوب و شهر نو که عبارت از ینگی دنیاست و آن در مغرب ظلمات

و آنانکه

و آنانکه در حوالی ظلمات میباشند و سکنهٔ کوه بلور و داغستان و طایفهٔ چرکس و از ناد علیای دشت
یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود و از ناسوت و لاهوت شده و این قول فاسد
و باطل است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است
پس اتحاد صورت باید که یک ذات و دو تشخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم
بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو بی اصل است و بعضی ایشان نسطوریه
گویند میان ایشان ممازجت بود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل کرد اند پس عیسی دو
جوهر است و دو اقنوم بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند اتحاد آن بود
که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در آینه بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم
و بیت المقدس و ارزنة الروم و ساکنان دریای عمان و پرتکال و آنانیکه در تجر منطس و
اقصابوش ساکنند و بعضی از انکلیس و فرنک و لنده و فرنکیس و اهل کوه و دو دند نک
و دیو و دعه و سواحل و سیلان و بعضی از اهل نوبه و حبش و سودان و زنجیان و آنانکه
در زیر خط استوا و در معمورهٔ سیام و دکن و ماهیه از هند ساکنند و مقالات همه نصاری
آنست که گویند کلمه بر دست مسیح چیزها کرده و آن کلمه ایجاد است مثل از گل خفاش ساختن
و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیزها است و برب
واحد که مسیح پسر خداست و از خدا پیدا آمده و چون ابتدای کاری کنند بسم الله الأب
والابن والروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و کتابهای آسمانی را بیست و چهار دانند
که بر بیست و چهار پیغمبر نازل شده و پیغمبر بهمین عدد از پیغمبران قایلند و بعضی قایلند بدو
پیغمبر حضرت موسی و داود و باقی اخبار را یوسف رهبانان میدانند و گویند کتاب
انجیل از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی بآسمان چهار نفر از حواریین لوقا و متی و
یوحنا و مرقوس نوشته اند بفرموده آنحضرت و آنکه در میان چهار انجیل است و جزوی در
آنجا از حلال و حرام و فرض و سنت و امر و نهی نیست بلکه همین احوالات آنحضرت و مادر او
از ابتدای تولد و بشهر بشهر رفتن و یکجا نشستن و چه خوردن تا وقتی که باعتقاد ایشان او را

کشتند و بچهار میخ کشیده و بر دار زدند و در قبر کذاشتند و در لب آنحضرت گویند که مریم زن
یوسف نجار شد چون او را بخانه آوردند سه روز یا چهل روز در زمان پادشاهی پیلاطوس
و بعد از آن زنده شد و به آسمان رفت و اصلا در آنجا شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت
موسی و احکام توریه و مسائل عمل نمیکردند و گویند مسیح نیامد که دین موسی و طریقه یهود را بر هم زند
بلکه آمد تا تمام کند لو و کهنه دین موسی را و هم چنین نصاری در اقانیم خلاف کنند بعضی گویند
که خواص اند یا صفات و گویند از جوهر چیزی شریک او باشد و انقضای عیسی از احوالات
آن است که اگر پدر داشت اولی تر است از وی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اینکه
مذهب نصاری ترکستان و فرنگان قبرس و آج و چکال و نصاری داد یان و باشی
آچوق و سکاب و قلیاق و نصاری قمق و سکان رود خانه آق و نکمز و قرا و بجیره و پرتامل
و اهل مغرب و اسکندریه و بیت المقدس و اجداد چنگیز خان گویند این مذهب داشته اند و
بعضی از سلاطین مغول و بعضی گویند بت شکری نامی واضع این مذهب داشته اند و بوده
اند و در ایام سلطنت چنگیز خان بوده بعد از اسلام او را کشت و اعتقاد جمع نصاری آن است
که همه انبیا از برای کفاره پدر خود ابو البشر آدم ع که گندم خورده بود در جهنم بودند عیسی
آمد و لگد زد و جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم خراب است و اغتسال
واجبی و مطهرات و انجاسات و استنجا کردن و عبادات مفروضه از صوم و صلوات و اعمال
سنتی در مذهب ایشان نیست و نماز را وجب کفائی میدانند هر گاه که در کلیسا گشوده
شود آنانی که در بیرون اند از ایشان ساقط میشود و بغیر از طلاق بهمه اعمال توریه عمل میکنند
و در باب میراث و اکثر شرعیات نیز متابعت مذهب یا مینمایند و در باب حضرت رسالت
و این دین چندان کفر و زندقه گفته اند و کتابها برد این دین نوشته اند که بیان نمیتوان
کرد و کشیشان ایشان بهشت را بگز و پیمان میفروشند هر کس که زر بدهد و هر کس از زن
و مرد گناهی میکند نزد علما و پادریان خود میرود و اظهار گناه خود میکند او را می بخشند
و گوید در عوض گناه پرهیز کن و چند روز حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلال میدانند

مثل قمار و شراب و ساز و غیره و همچنین گویند عیسی شراب خورد و امر بخوردن شراب
کرد و این نعمت خداست و من پسر خدایم و پدرم در آسمان است و گفت استغفر الله
هر کس شراب خورد خون خدا را خورده و با او متحد میشود و کندری در کلیسا میسوزند
و میگویند خدا را میسوزند تعالی الله عن ذلک و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین قدر
اکتفا شد دهریه از ملاحده اند هر چند بعلانیه اظهار دین خود نمی کنند اما گویند صانع عالم نیست
و گویند و ما یهلکنا الا الدهر و آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم آدمی بر او میخورد و میمیرد
و جمله گویند هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد ص انبیا بودند و لیکن هرمس و براوش
و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس پیغمبر اند و این قوم نیز کواکب را عبادت
کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل بر انکه ما تخم را می بینیم که جوجه میشود و آدمی را می
بینیم که از منی بهم میرسد و مسبب را نمی بینیم زیرا که بعقل ما درست نمی آید و چیزیکه عقل ما در
نیابد حکم بوجودش نمیکنیم پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و امثال واجبی نزد ایشان
واجب نیست و اما خمر را حلال میدانند و گویند وطی دبر زوجه مردمان بر اجنبی حلال است
زیرا که شوهر صیغه بر فسخ خوانده است و زن مختار است و نزد ایشان حشر و معاد
نیست و مجوس از ایشان به طبیعت و عناصر اربعه قایل شده و در کتابی از آن ملعون دیدم
نوشته لا اله الا الله المرکب المبین همه صفحه این قول نوشته بود و چهار نقطه
کذاشته بود و آتش و باد و خاک و آب و از قرآن استشهاد آورده بود باثبات
طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود بر آن همه فرق ایشان بسیار است
و بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم و خضر قایل اند و قلیلی از ایشان از انبیای
عجم قایل اند و برهمن هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نورهای
دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسیم باری تعالی قائل اند و همه
بتناسخ اعتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم ع بود و آخر شیث و بعضی گویند عیسی
نیز بود و اکثر بوجود انبیا قایل نیستند و گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اگر انبیا

خیری فرمایند که موافق عقل باشد خود کفایتست و اگر خلاف عقل بود آنهم قبیح پس حسن و
قبح نزد ایشان عقلیست براهمه گویند زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمان است چون
ابراهیم را در آتش انداختند زعفران و نرگس را خداوند عالمیان آفرید گاو پژمرده
فرستاد تا آنحضرت شیر او را بیموزد اینست که کشتن گاو در نزد ما عظیم است و عبادت
عناصر اربعه و جمادات میکنند و موی خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند چون آتش را
نور خدا میدانند بنور خدا او را داخل میکنند و قایل بمعاد روحانی و جسمانی هیچکدام
نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قایل اند و گویند ارواح معذب میشوند بهر آنکه ببدن
حیوانات دیگر داخل میشود و هر نفس که بد و سرکش است اگر در زیر قطب شمالی بمیرد ابدا
بالم سرما گرفتار است و اگر در قطب شمالی ماند متألم بگرما میشود و همه بتناسخ قایلند
و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات تا موزیات و شپش را خوب نمیدانند و در نزد ایشان
حشر و معاد نیست تناسخی جمله فلاسفه و بیشتر نصاری و کل فرق براهمه و گوارو
وسواد و راجپوت و صابئین و طبیعیون از حکما و بعضی از شیعیان و بعضی از فرق مسلمان
و ملاحده و اسمعیلی و جهال اهل تصوف و حکمای تناسخ قایلند گویند تناسخ چهار نوع است
نسخ و مسخ و فسخ و رسخ پس نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و
سباع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ
در انواع اشجار و نباتات و گویند انسان را در اصناف چهارگانه مسخ کنند بقدر مراتب
ایشان و همیشه میگردند از جسد بجسدی دیگر و گویند عالم دوار است و جز این عالم سرای
نیست و حشر و نشر و قیامت و حساب همه محال است و قیامت را گویند عبارت بود
از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ایشان را در اجسام دیگر هم راحت بود
و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که در جسد انسان بود در راحت و لذت بود
هر که در دور اول مرد حالا زنست و هر که در آن دور کس را کشت در این دور کشته میشود
و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا میکنند و مقالات ایشان بسیار است

بایقدر اکتفا نمود مجوس که مراد گبران باشند اگرچه خود را نسبت بامت حضرت ابراهیم
میدهند و گویند این کتابی که داریم صحف است ایشان را اعتقاد آنست که عالم را دو صانع
هست یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را و گویند باری تعالی
دو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان
از آن اندیشه پدید آمد بعضی گویند یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد اهرمن پدید آمد
و اهرمن در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد
برد و شر و فساد از وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید که لشکر وی باشند و خود با
لشکر اهرمن که شیاطین باشند جنگ کرد و جنگ میان ایشان دراز کشید چون یزدان
نتوانست دفع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش قمر بگذاشتند و بعضی
گویند پیش ملائکه گذاشتند بشرط آنکه مدت معین اهرمن در عالم باشند و چون مدت
باخر رسید اهرمن از عالم بیرون رود و خیر محض باشد و گویند یزدان و اهرمن هر دو
جسمند و بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و یزدان مطبوع است بر خیر و شر
نتواند و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر نتواند کرد و آفریدن موزیات و حشرات و شر را
از اهرمن میدانند و دلیل گویند چون در عالم خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو
خالق بود و مانویه نیز این اعتقاد دارند و گویند خیر و نور را یزدان آفریده و تاریکی
و ظلمت و شر از اهرمن است و بعضی گویند مبدء نور و ظلمت است و بعضی گویند یزدان
و اهرمن هر دو قادرند الا یزدان ابتدا بخیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را دو
خالق است و بعضی گویند نیست جسم را هیچ خالق الا آنکه در خارج دو خالق باشند
خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر از او پدید آمد و گویند پدر خلایق کیومرث است
و گویند روباه جمشید است و کشتن گرگ را حج میدانند و کشتن حشرات الارض و
موزیات را ثواب میدانند و وجود اینها را عبث میدانند و گویند نافرید است یعنی
اهرمن آفریده و یزدان نافریده و زردشت را نبی میدانند و چون عقد میکنند

زن و مرد را برهنه میکنند و نزد ملّایان که عبارت از قاضیان خود باشد میبرند قاضی هر دو را
می بندد و هفت سنگ میگذارد اوّل عروس میآید و بر روی سنگ می ایستد و تماشاکنان او
برا او میباشند تا هفت سنگ را پا میگذارد و پیش می آید و بعد از آن پشت میکند بر روی
هفت سنگ میرود و قاضی با زشاش میباشند و داماد هم بدین دستور این عقد
ایشان است و زنان حایض را از خود دور میکنند و در ایام حیض نمیگذارند دست بر
کاسه و کوزه بگذارند و در دالان حوزها ساخته اند زنان دهن می بندند و در ایام حیض
در آنجا می نشینند تا پاک شوند و با آب سرد غسل میکنند و مردهای خود را در دخمه میگذارند
و بکوهها میبرند و مرتبه پشت منجا باشند با جامهای پوشیده و سگ سیاه را همراه میبرند
و دو نان بالای سر و پایین پا می نهند از زند سگ از روی مرده میجهد و نان را میخورد
و این غسل میت ایشان است بدین چند کلمه اطوار ایشان را بیان نمود اهل ختا
دین ایشان با دین مجوس شبیه است و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و بعضی از هندوان
و زیرباد و مجوس نیز باین رفته اند و دنیا را قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق براهمه
اند ولکن رستم پرستند و در بتخانها صورت رستم را کشیده اند و بطبیعت قایلند و
بتان هم دارند که عبادت میکنند و متمسک بشرایعی نشده اند و حکما در میان ایشان
بسیار است و احکام نجوم و ضابطه آنرا خوب دارند و بحشر و معاد قایل نیستند مانویه
این طایفه نیز از مجوس اند و اصحاب مانی نقاشند که در زمان شاپور بن اردشیر پیغمبری
و دینی احداث کرد میان مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و به پیغمبری
بحضرت مسیح قایل بودند و میگفت موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او این است که عالم مرکب است
از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را
نسبت بظلمت میداد و میگفت موذیات و حشرات ظلمت آفریده است برای آنکه حکمت
خلق اینها را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم
نمی باید اینها را خلق کند و عیب کرده موئی را که در پشت زهار و زیر بغل میروید و میگویند

که خلاف

که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت اخلاط بدن است بدون تقدیر مقدّر
قدیر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها و آفتهای غلّه را وسیله بانکار خلق کرده اند و
گویند اگر شکم آدمی بهیأت قبا میبود بهتر بود که هر وقت که میخواهند بگشایند و دست
در اندرون او کنند و وطی محارم را حلال میدانند و گویند هر درختی که بار آورد
بخوردن میوهٔ آن تو اولی تری از دیگران و گویند هر فرزندی که از دختر خود بزیر آید نجیب
تر است از عمّه و خاله و نکاح را فایده نیست الّا آنکه میداند که از کدام خانه بر می آید
و اگر او را ترک کند کفر و زندقه ایشان بسیار است طبیعیّون بطبیعت بی شعور قایلند
و گویند اشیا بخودی خود متکوّن میشوند و الّا در مادهٔ انسان میگویند چون نطفه در رحم
مادر افتاد مدوّر میشود و طبع مدوّر است از جهت آنکه بواسطهٔ حرارتی که در رحم است نضج
می یابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط نامحدود یعنی آنچه غلیظ است
رو بمحیط میآورد و در سطح اولی نطفه مقرّر میسازد و آنچه در زیر سطح اعلا است و متصل
سطح و آنچه لطیف و کمتر است بالا مرکز است بدین چهار طبقه میشود و مرکز که در میان
نطفه است سودا میگویند و سودا خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد
و طبقهٔ دویم را بلغم گویند و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد لاجرم بجای آب
افتاد و طبقهٔ سیم را که محیط است خون میگویند و طبیعت هوا دارد و هوا گرم و تر است
لاجرم بجای باد افتاد و چهارم را که محیط است صفرا میگویند و آن گرم و خشک است
و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد و جوهر نطفه چهار عناصر و چهار طبیعت
بهم رساند و این در یکماه بود و بعد از آن موالید سه گانه که معادن و نباتات و حیوانات
باشد پدید آید و تمامت اعضا اندرونی پیدا شود و اوّل نطفه مدّتی علقه است و بعد
از آن مضغه میشود و در میان مضغه عظام و اعصاب و عروق پیدا می آید و در اوّل
چهار ماه که نوبت آفتاب است آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت در وی پدید
می آید و ولوج روح گویند همان حرکت خاصه است بعناصر و در ماه نهم که نوبت مشتری باشد

بدین عالم آید واینها را گویند بطبیعت میشود بدون تاثیر خالق کبیر و همچنین گویند ابر در آسمان
دود است وشهاب بخار دهنی گوید که بکوه نار میرسد ومیسوزد باران حرارت آفتاب است
که منعکس در ابر بسته میشود و باران میشود و چون بکوه زمهریر میرسد در حین نزول برف میشود
وزلزله بخار زمین است که آنرا مضطرب ومتحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است
که چون جمع شد زمین را منفجر میگرداند وبیرون می آید وقوس وقزح عکس آفتاب است
فلاسفه عالم را قدیم میدانند ونفی صانع مختار میکنند وصانع را بعضی علت اولی خوانند
وگویند عالم معلول علت اولی است و هر دو باهم بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش گویند
اوّل چیزیکه از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزلهٔ دویم است در علت اولی در عدد
نه در قدم و آنرا عقل کلّی و فعال خوانند وگویند این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند
وتاثیر این در نفس همچون تاثیر قلم است در لوح وگویند نفس از لوح است که در قرآن
یاد کرده شد ونفس را سیم خوانند در عدد وگویند عقل جزویست وبدان نیک از بد
ونفع از ضرر بداند وقوتیست از قوتهای نفسانی کل وگویند عقل ساکن و حرکت نمیکند
ونفس در عقل بالاست وهمیشه متحرک است وعقل چون خواهد که علم علت اوّلی را بداند متحرک
شود وگویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی میشود بواسطهٔ علت عقل بعلت اولی رسد
وگویند علت اولی داند که عقل معلول اوّل است وجز این هیچ نداند وگویند جاهل است
آنچه بر بالای وی است زیراکه بکمال وی است وهمچنین جاهل است آنچه در زیر وی است از
بهرانکه نفس خود را به از آن شناسد وگویند هرچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع و
طبایع معلول نفس ونفس معلول عقل وعقل معلول علت اوّلی وبعضی از ایشان گویند زمان
محیط چیزهای زمانی باشد ونفس محیط عقل وعلت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را
صانع خوانند در گرد جمله موجودات در آمده وبعضی گویند که مبدءِ عقل عالم اسفل عقل
عاشر است یعنی فلک قمر وعقل فعال وواهب الصّور نام اوست اما بیشتر برآنند که عقل
عالم علوی هر ده فعالند وهر ده مبادی عقول ونفوس عالم سفلی اند از این جهت است

که عقل از عالم علوی وتمامی کواکب وثوابت وسیارات وکارکنان عالم سفلی اند وتفاوت
میان آدمی را از جهة خاصیت ازمنه میدانند از سعادت وشقاوت وبلاهت و
زیرکی وهمت وخساست ودرویشی وتوانگری وعزت وخواری ودرازی عمر وکوتاهی
ومانند این را از عقول ونفوس عالم علوی واثر کواکب وثابتات وسیارات
میشناسند وگویند دانش باری تعالی بذات بنود بلکه به نفس اوست وگویند عالم ومعلوم
وعلم هرسه یکذاتند وعلت اولی را جز از صانع بودن هیچ صفت نیست وگویند از عقل
مجرد وعقل دویم وفلک نهم پدید آمد واز عقل دویم عقل سیم وفلک ثوابت پدید آمد
واز سیم عقل چهارم وفلک زحل پدید آمد واز چهارم عقل پنجم پدید آمد واز عقل پنجم
عقل ششم وفلک مریخ پدید آمد واز عقل ششم عقل هفتم وفلک شمس پدید آمد واز
عقل هفتم عقل هشتم وفلک زهره پدید آمد واز عقل هشتم فلک نهم پدید آمد وفلک
عطارد واز عقل نهم عقل دهم پدید آمد وفلک قمر پس عقول ده باشد وافلاک نه
وگویند اینها بخودی خود بهم رسیدند نه علت اوّلی آفرید اهل تحقیق وحکما گویند
افعال خدایتعالی بر دو قسم است ملک وملکوت ملک عالم محسوسات است وملکوت عالم
معقولات را عالم غیب وعالم ارواح علوی وامر گویند وچون موجودات ملکوتی بر
دو قسمند قسمی آنست که با عالم اجسام بهیچوجه تعلق وتصرف وتدبیر ندارند وایشان
کروبیان وکروبی بر دو قسم است که از عالم وعالمیان اصلاً خبر ندارند وایشانرا
ملائکه مهیمنه گویند وقسم دیگر آنست که ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند ومحتجب
فیض ربوبیت واین طایفه را باصطلاح حکما اهل جبروت گویند وروح القدس در
وصف اوّل این طایفه است ودر ملأ اعلی روحی از آن عظیم تر نیست وبیک اعتبار علم
وبیک اعتبار عقل گویند وهمین عقل است که اقبال کرد واین عقل در وصف این طایفه
وروح القدس که آنرا جبرئیل خوانند در وصف آخر این طایفه است وقسم دیگر که از
موجودات ملکوتیست که تصرف میکنند وایشان اهل ملکوت اعلی اند وقسم دیگر هم

نصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اول اند و چندین هزار از ایشان بمعادن حیوانات
و نباتات موکلند لاجرم بر هر موجودی ملکی موکل میباشد و گویند تا هفت فلک بنا
شد خدای تبارک و تعالی بر که بیافرید در درخت و زبدهٔ ملوک اسفل مرکب است
از دو عالم جسمانی و روحانی و او موکل موجودات است و مقصود همه آفرینش اوست
و ارواح ناری که ایشان را جن نام نهاده اند و شیطان خوانند منقسم اند بعضی ملکوت
اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات و ماهیات
ایشان را خلاف بسیار هست و عالم اجسام بر دو قسمند سماویات و ارضیات
اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیاره و کواکب سبعه و اما ارضیات
چون بسایط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون
معادن و نباتات و حیوانات بحر و بر را که نهایت نیست و گویند اول چیزی که
باری تعالی آفرید جوهری بود که آنرا جوهر عالم کبیر گویند و بیماده و بیواسطه
بجودی خود آفرید جوهر اول را روح اضافی و عقل اول را روح اعظم و روح محمدی
گفته اند و بزرگواری جوهر اول را کسی نداند بجز الله تعالی از جهت آنکه بغایت
شریف است و لطیف و دانا و مقربست و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در اشتیاق
خدایتعالی میباشند و هرگز یکطرفة العین از آنحضرت غایب نمیشود و بواسطه جوهر اول
فیض را از مبدء قبول میکند و هیچ چیز این تقرب ندارد جوهر اول دارد و خدایتعالی
را خطاب و کلام با اوست و او را خطاب با تمامت موجودات و خطاب باین
جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افلاک
و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات
را بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادنند و در مبدء انکار معاد از این
اقوال ظاهر میشود تمام شد اولین مقالات فلاسفه و متشرعین ایشان و چون طول بسیار دارد
کلام ایشان مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قائلند الا قلیلی از مسلمانان و گویند قسمت

تعلق

تعلق ببروج دارد تا چهار طبایع ببروج بر نگردد حیوانات پدید نیاید بدانکه ابتدا
بحمل کنند و گویند دوازده هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی حاصل نبود زیراکه
حمل برج آتش است و بیک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار سال نیز قسم ثور بود
و ثور را رخی است و بدان عنصر هیچ حاصل نشود زیراکه یکی گرم و یکی خشک و سرد است
و هشتهزار سال قسمت جوزا بود و جوزا گرم و تر است و چون سه قسم طبیعت پیدا
شد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر پدید آمد پس قسمت سرطان هفت هزار — نبات
سال بود و هفت ستاره در این دور باوی شریکند هزار اول زحل شریک است
باوی هفت سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد حیوان پدید
آمد و همچنین تا بقمر رسد و هزار آخر شریک قمر بود گویند چون این دور تمام
شود و آسمان منطبق شود عالم خراب شود و زمین به آب فرو رود و در
دور سنبله و میزان و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد
حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
سال عالم خراب شود و هشتهزار سال آباد و همیشه باین ترتیب باشد تا آنکه
که باز خراب شود و ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و چون خواهد
که آباد شود در آن ربع مسکون که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات
ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود والله یعلم **باب دویم** در احوال
خیر مآل حضرت فاطمهٔ زهرا سیدهٔ نساء آنحضرت صبیهٔ زکیهٔ حضرت خاتم
الانبیا است و مادر آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجهٔ کبری بنت خویلد
ابن نوفل ابن عبدالعزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی
معصومه است و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول عذرا و سیدة
نساء العالمین و نام آنحضرت در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی برید یا
از بدیها و برنده شیعیان خویش از آتش دوزخ و در کتاب جاماسب حکیم

در احوال خیر مآل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

وکتاب زند شاه زنان و در حدیث تزویج حق تعالی نام او را نور فرموده و در
توریة عابده بوده و در انجیل مخدومه و در کتاب وهر هود تاج النساء و در کتاب
براهمه شمه کبری و در کتاب یونانیان حبیبة الله و در کتاب کلومبن مسطور
است که حدیث میکند ملک با دختر آخر الزمان همچنانکه با مریم مادر مسیح سخن میگوید
و نام او مظلومه است و ستمرسیده دشمنان او و در کهنم است خداوند عالمیان دشمنان
و ظالمان او را بدماغ مهار کرده بجهنام و مراد از کهنام جهنم است که معرب کرده اند
و نقش نگین آنحضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه
متواتر است بر جلالت و فضیلت و عصمت و طهارت او و اینکه سیده زنان عالمیان
بود و اشرف زنان جهان و اهل بهشت است و از آدمیان و حوریان و جنیان شرف
و بزرگواری او زیاده است بر زنان حضرت رسالت پناه و زنان انبیا و زنان
ائمه معصومین و دختران ایشان و اشرف از ام البشر حوا و اقلیما و عناق بنات آدم ع
و هاجر و ساره زنان حضرت ابرهیم و راحیل و لیا زنان حضرت یعقوب ع و یوحاوید
مادر موسی ع و ام کلثوم خواهر هرون و زلیخا زن یوسف ع و دینا خواهر آنحضرت
و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حنه بنت فاقود و حنیله زوجه عمران ابن ماثان
و اشباع زوجه زکریا خواهر حنه و دختران لوط و ستاره دختر ابن یعقوب
و بلقیس بنت شرحیل ابن الهدها زوجه حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی ع و ناهید
مادر ذو القرنین بود و او را زهرا بجهة این میگویند که چون در محراب عبادت
می ایستاد تمام مدینه و خانهای آن روشن میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول
عذرا بجهة این میگویند که آنچه زنان حیض و کثافت میدیدند او نمیدید و همیشه بر
صفت دختران باکره بود و انسیه حوراطینت بود و ولادت با سعادت او در سال پنجم
بعثت حضرت رسالت پناه ص واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا ص را
از بهشت رطبی تناول فرمود و بحضرت خدیجه کبری مقاربت نمود و حقتعالی فاطمه را

ولادت حضرت فاطمه

از آن بیافرید و بعد از حضرت رسالت پناه ص ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند بسند
معتبره مرویست که بعد از وفات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مهموم و حزین بود
حقتعالی جبرئیل را فرستاد و قصص اخبار گذشته را تا روز قیامت با آنچه این امت
میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع خواهد شد تا آخر شدن دنیا و آنچه منافقین این امت
می کنند و خواهند کرد خلفای جور از بنی امیه و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و
اسلام که در تمام جهان خواهند کرد همه را فرمود و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و
این طوماریست که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب الامر ع است و مشهور است
که حروفات آن مصحف نورانیه است و مفتح آن جمهور قرآنیست و صاحب کشاف
و ثعلبی و فخر رازی و غیر ایشان از علماء عامه در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع این چهارده
حرف است صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و با آن تمسک جسته ایم
و این کتاب نیز مثل جفر جامع است و حروفات مفتح سور قرآنی است
ص والقرآن الر المر الم طه عسق لم یکن یس حم ق والقرآن ن والقلم سبحان
الذی اسری کهیعص مرویست از سلمان فارسی رض که بعد از وفات حضرت
بده روز از خانه بیرون آمدم و در راه حضرت امیر المؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود
که نزد فاطمه تحفه از بهشت برای تو آمده و میخواهد بتو فرماید تعجیل بخدمت او
شتافتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم
در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد
و سه دختر باندرون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی
ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم برخواستم و سؤال کردم که شما از
مکه اید یا از اهل مدینه جواب دادند نه اید دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار
عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده ایم از یکی پرسیدم
که چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب ترا مقدوده نام نهاده اند گفت بجهة آنکه از برای

مقداد بن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذرّه نام دارم از سبب
نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر خلق شده ام حضرت فاطمه پرسید از سیم که تو چه نام
داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد کرده پدر تو
خلق شده ام حضرت فرمود که از برای من رطبی چند آوردند مانند نانهای گردهای بزرگ
از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبها بمن
داد و فرمود که امشب باین افطار کن و فردا هسته اش را از برای من بیاور پس آن رطب را
گرفتم و بهر جمعی که از اصحاب حضرت رسالت پناه ص میگذشتم می پرسیدند ای سلمان
مگر مشک همراه داری میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته نداشت
روز دیگر نزد حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که هسته نداشت فرمود که چون هسته داشته
باشد و حال آنکه این رطب از درختی است که حقتعالی در بهشت غرس نموده و تعیش و سلوک
آنحضرت در دنیا آن بود که اکثر روز روزه بود بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود یا روزه
بود و شبها بتهجد برمیخواست و اکثر روزها پشم از یهود میگرفت و میرشت و اجرت آن مشت
جو بود قناعت میکرد و دست مبارک آن صدیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود
و پینه و آبله داشت و تسبیح فاطمه زهرا که در میان امت مشهور است متعلق بآنجناب است
حضرت رسول ص شفقت فرمودند که بخواند چون محنت میکشید از خدا مسئلت خادم نموده
سی و چهار الله اکبر و سی مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله و عامه برعکس میخوانند که اول
سبحان الله و آخر الله اکبر است و در بعض کتب وارد شده است که از حضرت ص پرسیدم
که وصی تو کیست فرمود که هر کس ستاره در خانه او فرود آید وصی منست و مشهور است که ستاره
زهره بود که چون شب شد از آسمان نزول نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه تکبیر فرمود چون بخانه
امیرالمؤمنین ع فرود آمد سی و سه مرتبه الحمد لله فرمود از شکر این نعمت عظمی و چون برگشت سی و سه
مرتبه سبحان الله فرمود صحابه گفتند آنحضرت از غایت محبت که با علی دارد گمراه بود و حق
تعالی سوره والنجم را فرستاده و ما ضل صاحبکم و ما غوی رد بر گفتار اصحاب لباس آنحضرت

از پشم خشن بود و چادر از پشم بر سر میکرد و پینه بر چادر میزد و آنچه بدست او
می آمد از دنیا بفقرا و همسایگان میداد و هم بایتام و بیوه زنان و ذخیره چیزی
نگاه نمیداشت و در روی پوست گوسفند می نشست و میخوابید و نماز میکرد
و فرش او از پوست بود و یا لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیر
المؤمنین ع در زیر یک لحاف میخوابید و باندک قوتی سد رمق میکرد و در ظرف
سفال پر رنگ و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید و مصایب دنیا و فقر
و احتیاج آن صبر میفرمود و مطلقا بدنیا و لذات دنیا و زینت او مایل نبود روزی
قلاده از نقره و بروایتی از طلا در گردن کرد و بر در خانه پرده آویخت و قاعده حضرت
رسالت ص آن بود که هر وقت بسفر میرفت او را دیدن میکرد و چون از سفر می آمد
اول بخانه فاطمه تشریف میبرد و او را میدید و بعد از آن بدولتخانه خود تشریف
میبرد در وقتی از سفری برگشته بودند و یا آنکه دید پرده آویخته بدیدن او نرفت
و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده و پرده را در راه خدا تصدق کرد
و حضرت رسالت ص از او خوشنود شد و مدت عمر برضای الهی کاری نکرد و
حضرت امیرالمؤمنین ع را از خود دلگیر نکرد و آنحضرت هرگز از وی درخشم نشد و غضب نکرد
و مربیه آنحضرت ام ایمن بود و اسماء بنت عمیس و یک کنیز داشت فضه نام و خدای
سوره هل اتی را در شأن او و شوهرش فرستاده و مخالف و موالف در شرف و جلالت
و عصمت او خلافی ندارند و جمیع اهل قبلتین نیز سوره هل اتی را در شأن او و فرزندان و
شوهرش میدانند عدد اولاد از ذکور حسنین ع بودند و محسن نام که شش ماهه سقط شد
و فرزندان اناث زینب کبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف آنحضرت هیجده سال و هفتاد
و پنج روز بود و بقولی بعد از وفات حضرت هفتاد و پنج روز و بقولی صد و بیست روز بطریق
مخالف شش ماه در حیوة بود و قاتل آنحضرت خلیفه ثانی بود که در خانه بر شکم او زد و از ستون را
در کار در بر شکم مبارک آنحضرت زد و قنفذ غلام او تازیانه زد و دست مبارک او بشکست

فدک ع

ودر ایام غصب خلافت ابی بکر وبیعت کردن خلایق با آن ملعون آن معصومه بجوار رحمت ایزدی
ارتحال نمود مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین این امت آزار بسیار دید و خفت بیشمار
کشید که از آنجمله فدک را اگر فتند و نامه بخشش را دریدند و دشمنان نسبت حرفهای بد
با و دادند و اهل سنت این حکایات را در صحاح سته خود بطرق متعدده و بچندین طریق
متعدده ایراد نموده اند و آن حضرت ایشانرا احلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازه
آنحضرت حاضر نشوند و نماز نکنند و همه این ماجرا را عامه مفصلا در کتب خود ثبت وضبط
نموده اند و بطریق متعدده چنین روایت کرده اند از رسول خدا صلعم که فرمود فاطمه پاره
از من است هر که او را برنجاند و آزار کند خدا را آزار کرده است و خلفای ثلثه
و اتباع ایشان قایل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا را آزار کرده است و فضیلت و بزرگواری
او را ابدا نشنیدند و عاقبت او را زدند و دشنام دادند و خواستند که او را با اهل بیت
بسوزانند و حق او را غصب کرده او را بخواری و زاری کشتند و در مرض موت هر دو خلیفه
خواستند که ایشانرا بحل و عفو کند قبول نفرمود و از ایشان آزرده از دنیا رفت و در کتاب
فلانم مسطور است که محمد بن ابی بکر گفت که پدرم ابن ابی قحافه در وقت نزع بمن گفت
در حضور خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی اینجا حاضر شدند و مرا
بدوزخ نوید میدادند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای در آنجا ثبت است بر من بخوانند
و میگویند مرجع و مقر تو و عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح در دوزخ است
عمر گفت انه لیهجر این راز را بکس مگوئید تا بنو هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرد
گفت ایعمر من هذیان نمیگویم نه من در غار با محمد صلعم بودم و او گفت در حبشه کشتی جعفر را
می بینم که در دریا جاریست من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم ببینم او دست بچشم
من مالید من نیز بدیدم بعد از آن در مدینه آنحال با تو گفتم تو گفتی ساحر است چنانچه بخاطر
من گذشته بود اما اکنون بر من روشن شد که بسبب این اعتقاد فاسد بود ظلمی که بر اهل
بیت او کردیم و معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید و گفت

هذیان میگوید برخواسته با برادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای
پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که در دوزخ و تابوت نمیگذارند گفتم چه
تابوت گفت تو نمی بینی تابوتیست در زیر همه طبقات دوزخ دوازده کس در او می باشیم
و جای عتیق است و از شدت حرارت دوزخ تابیده میشود من گفتم بابا به تهذی یعنی
هذیان میگوئی گفت والله ما اهذی بخدا هذیان نمیگویم خدا لعنت کند عمر را که باز داشت
مرا از ذکر بعد از آنکه بما آمده بود یعنی از قرآن و راه نمائی او مرا محروم ساخت و
رو بر زمین نهاد و زاری بسیار کرد و وا ویلا و وا ثبورا میگفت تا بدرک واصل شد پس عمر
و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه میگفت من آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان
گفته است زنهار تو با علی و هیچکس مگو که موجب شماتت نشود و ابو غسان مالک بن
اسمعیل هندی روایت کرده است که محمد بن ابی بکر گفت در وقت نزع پدر را به بدترین
حالی دیدم گفتم ای پدر ترا به بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را نزد من مظلمه ایست
که اگر حلال کند امید نجات هست گفتم کیست گفت علی بن ابیطالب ع گفتم اگر گوئی
نزد او روم التماس بحلی نمایم گفت برو پس نزد امیر المؤمنین ع رفتم و عرض کردم که پدرم
بدترین حالی است و بدی عاقبت را بجهت ظلمی میداند که بر تو کرده است و حقی که از شما
انتزاع کرده من ضامن شده ام که از حضرت التماس کنم که آنرا بحل کنی فرمود که کرامة لك
یا محمد به پدرت بگو که نزد تو اعتراف کند که امامت حق او بود و بنا حق انتزاع نمود تا من
او را بحل کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا را گفتم گفت اگر گویم مردم تا قیامت بر من لعنت
کنند و این آیه را خواند و جاءت سکرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحید پس آهی کشید
و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او مرا کار نبودی و کاش فجاه سلمی را آتش نسوختمی و
کاش خواهر خود را باشعث بن قیس نداده بودمی پس ویل و ثبور میکرد تا بجهنم واصل شد
ابن قتیبه که از کشیشان بزرگ ایشان است نقل کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت لیتنی
کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاش آنروز خانه فاطمه نسوختمی و اینکه علی و نجی متعرض جواب

شده که چون محمد بن ابی بکر شاگرد علی ابن ابیطالب بوده از برای خوش آمدن آنحضرت
اینها را در بارهٔ پدر خود گفته غرض امیر المومنین آنحضرت را شب دفن کرده و تابوت دیگر
اقتفا نمود بتعلیم اسماء بنت عمیس بود که در حبشه دیده بود تابوت از برای ان معصومه ساخته
و در سه موضع علامت قبر برای او کندند اول همین قبر و منبر و یک علامت روبروی
حضرت رسالت پناه و یکی در بقیع و نزد علمای شیعه نزد قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای
انکه احادیث بسیار دلالت بر این میکند که در آنجا مدفونست و اگر هر سه موضع را زیارت
کنند از برای زیادتی ثواب بدنیست **باب ششم** در احوال حضرت امام اول شاه
ولایت پناه امیر المومنین کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو تراب و ابو الریحانتین
و ابو محمد و القاب آنحضرت قریب بپانصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر
و امیر النحل و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و امیر المومنین و لیث و عقور و حاضف النعل و
نخشة الثجف و حیدره و قسوره و اسد الله و ضیغم و هزبر و سیف و خلیفة الله و مرتضی
و عدل و حق و ید الله و قدرة و نام مبارک او علی است و در توریة اسم او ایلیا است و
در قرآن ولی و صالح المومنین و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنگان ارما و شنطیا و در انجیل
روس بریا و در کتاب انکلیون ابو العلی و در کتاب هندوان بین و در کتاب زند
مجوسان بیلا و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم روایت دیگر خرسل و بروایت
دیگر بنت حر العین و در کتاب جارله ابولده یعنی شیر شکار و در کتاب زنر و بشت
بت شکن و در کتاب شعیای نبی صاحب و در کتاب ارژنگ حق و در کتاب شکلون
لو فاجا ندار و در کتاب براهمه خدا دوست و توانا و در کتاب پاتنکل ستیرا و در
کتاب زکریا الی و فرنگان الی را بمعنی ربتون کرده اند که زبتون نام آنحضرت و هادی
بآیه یکاد زیتها یضیئ و پادریان فرنگ تفسیر زیتون را به آنحضرت کرده اند و در کتاب
فرهنگ فتاح است و در زبور حیدر است و بروایت دیگر اوریا و در بعضی از کتب فارسیان
فیروز است و چند جا زردشت آنحضرت را برمن یاد کرده است و از آن حکمة الله و حق شناس

در اسم علی بن ابیطالب

برون

برون می آید و دشمنان او را ابوتراب میگویند و در صحیفهٔ آسمانی هادی و در کتب یونانیان
هرمس اعظم و کرجیان ارسطا میخوانند و در آسمان اشماطیل و در زمین جمجائیل و بر لوح قیدم
و بر قلم مقصوم و بر عرش معین و بعبرانی بلقاطیس و بسریانی سرجیل میگویند و نزد هندوان
کنکر است و رومی بطرا الیا و نزد ارمنی فریق و در صقلاب فیروق و در نزد فارسیان
فیروز و در نزد ترکان براح و در حبشه بزبک و در نزد جنیان حنین و فلاسفه یوشع و در نزد
شیاطین صدمر و در نزد مشرکین موت احمر و در زمان تقیه عدد اسم آنحضرت را موافق
لفظ نمک یافته اند که نمک میگفتند و الحال در میان عوام الناس قسم نمک میخورند و منظور
آنحضرت است و ارواح مومنان سحاب البیضا میگویند و کبران با وجود دوری از دین میگویند
ناکارد ان عجمایم و در کتابهای آسمانی آنحضرت سیصد نام دارد و آنچه مشهور است نهصد
و نود و نه است پدر آنحضرت عبد مناف است مکنی بابیطالب که طالب پسر بزرگتر او بود با نجیبه
ابیطالب شد و مادرش فاطمه بنت اسد ابن عبد مناف است که جد حضرت رسالت پناه و آنجناب
باشد و آنحضرت مومنه بود و نگین آنحضرت الملک لله الواحد القهار بود و جثه مبارک آن
حضرت میانه بالا بود و فربه بود و درشت چشم و از فرق تا رستگاه موی پیشانی
اصلع و شکم مبارک آنحضرت سمین و دستهای دراز و محاسن مبارک سرخ مو و بشاشش
بود و خندان و ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال و بقولی
بیست و هشت سال از زمان ولادت حضرت پیغمبر صلعم در اندرون حرم کعبه در روی خانه
حمرا واقع شده و بروایت دیگر در روز هفتم شعبان که یکشنبه بود متولد شد و هیچکس
از انبیا و اوصیا در پیش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بلند مرتبه ارجمند
سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شد و مخالف و مؤالف در این اتفاق دارند از
آنجمله ابن معاذلی در اسناد خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک بن عجلان ساعدی
روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابو طالب غمناک بود پرسیدم
که چرا غمگین هستی گفت فاطمه بنت اسد بدرد وضع حمل گرفتار است و بعد از آن محمد رسید

وازا و همین سؤال کرد همان جواب شنید و بعد از لحظه فاطمه رسید و ابو طالب دست او را گرفته
بدرون خانه برد و بعد از آن ما همه حاضر بودیم که از درون خانه برآمد و فاطمه طفلی در دست
داشت و ابو طالب گفت او را علی نام کردم محمد او را برداشته بخانه ابو طالب رفتند
و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشایر المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب
گفت با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد
آمده طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد
نیافت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفت یا صاحب خانه و معبود یگانه من ایمان آوردم
بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید و تبعه تابع جد خود ابراهیم خلیل بحق این خانه و بحرمت
بانی خانه و بحرمت فرزندی که در شکم دارم امانت از تو که این ولادت را بر من آسان کن
یزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خانه کعبه منشق شد فاطمه بدرون
خانه رفت از نظر غایب شد و دیوار بحال اول برگشت بر نهجی که شگاف ننمود و بعد از ملاحظه
این امر غریب حضار اراده نمودند که در خانه بگشایند هر چند سعی کردند فتح الباب نشد دانستند
که رمزیست و از حکمتی خالی نه در روز چهارم دیدم که فاطمه بیرون آمد علی را بر سر دست
داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله جمیع زنان سابق افضلم چرا که خدا مرا در خانه خود در آورد
و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم متولد شد از هاتف غیبی ندای لاریبی
شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و من نام او را از نام خود
مشتق کردم و غامض علم خود را باو کرامت کردم او در این جا بتکسر اصنام خواهد کرد و اذان
خواهد گفت البته یزید گفت رسول خدا بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود گذاشتی
و در خواب جنبانیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کنند گفتی و فرمودی این برادر و ولی
و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه من است و او را بر دوش مبارک نشانده
در کوچها و کوهها ی مکه گردانیدی صلوات الله علی الحامل والمحمول و گویند تولد آنحضرت در شب
یکشنبه بیست و سیم شهر رجب بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان

هاشمی بودند و تولد آنحضرت بعد از آن بود که هشت سال از سلطنت پرویز گذشته بود و بعضی
ده سالگی و دوازده سالگی نیز گفته اند که ایمان بحضرت رسالت مآب آورد و سی سال در حجر
تربیت سید ابرار بود و بعضی سی و سه گفته اند و در هجدهم شهر ذیحجه سنه خمس ثلاثین هجری
که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود بخلافت نشست برادران آنحضرت که طالب بود بزرگتر از
همه و در حدیث معراج از جابر مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نور دید در زیر عرش
گفت الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی عبد المطلب است و یکی ابو طالب و یکی عبد الله و
یکی طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند و جعفر بعد از آنحضرت
ایمان آورد و عقیل از طلقای بدر است و در آنجا مسلمان شده و هر یک از این برادران
گانه ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت ام هانی است و حضرت رسالت از
طفولیت آنجناب را تربیت کرد و بشرف مصاهرت خود اختصاص داد و در خدمت
آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان از علوم و احکام
الهی و اوامر و نواهی همه را تعلیم او نمود و از آنجمله صندوقی است از پوست که نزد آنحضرت بوده
که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آنجا مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و آنحضرت
از حضرت رسالت پناه صلعم یاد گرفته با وصیای خود تفویض نمود و بعد از حضرت
رسول صلعم علم او و سایر ائمه معصومین چند نوع بود گاهی صدای ملک می شنیدند و گاهی
روح که خلقت عظیم از همه ملائکه و از جبرئیل و میکائیل و سایر ائمه با او الهام میکرد و گاهی
بالهام حق تعالی در آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میشنیدند
صدای زنجیری که بر طشت فرود آید میرسید و دیگر از علوم که حضرت رسالت صلعم باو عطا فرمود
جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قایلند که با آنحضرت است و آنچه الحال در میان است
بیست و هشت جزو است و هر جزو بیست و هشت صفحه است و هر صفحه بیست و هشت خانه در طول
و موافق او در عرض و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی است و آنرا بغیر از اولیاء الله کسی
دیگر ندیده اند مگر آنرا از ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از املای پیغمبر صلعم

بود و علا نوشته بود و زرارة بن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا در نزد حضرت صادق دیده بودند و
طول هفتاد ذرع است و در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بضخامت ران شتر است
و این کتاب مسمی است بجامعه و در آنجا مسطور است هر حلالی و حرامی حتی ارش خراش
بدن و ذباب در روایت دیگر جفر ابیض چهارده جزو است و هر جزو چهارده خانه طول و عرض
و در هر خانه چهار حرف است برموز و عامه این علم را نسبت ببایزید و ابراهیم ادهم و حسن
بصری و معروف کرخی میدانند و در کتاب ناموس است که آسمانی است و در صحیح
بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیر المؤمنین ع در روزی که کسوف شمس واقع شد
بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیزی حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و در همه
عالم شدم بعلم حضوری و جمع کثیر از آن کتاب اسم خود را یافتند و در آنجا اسامی شیعیان
و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمة نوشته شده است و دیگر مصحف حضرت فاطمه و در احادیث
بسیار واقع شده که حقتعالی اسم اعظم خود را هفتاد و پنج جزو تعلیم آدم نمود و نوح هشت اسم
میدانست و حضرت ابراهیم شش اسم میدانست و جناب موسی چهار و حضرت عیسی ع دو
و صحف بر خیایک و رسول خدا صلعم هفتاد و دو اسم میدانست اسامی را تعلیم بر آنحضرت
نمود و مرتبه و جلالت او بمرتبه و جائی رسید در نزد حضرت رسالت پناه که نظر از نبوت
در همه کمال به آنحضرت مساوی شد تا آنکه بخطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور
واحد مخاطب گردید و انا مدینة العلم و علی بابها در شان او فرموده و در کتاب ارزی
پیغمبر مسطور است که پرده چون بر نشیند در دیوان علم که مراد علم تام مبارک حضرت
رسالت پناه پر شود و آسمانها و زمینها از ادانی او و در زبور داود گشتیم میگوید که شاگرد
چون جانشین شود دل او از دانائی و حق بینی از دریاهای دنیا بزرگتر باشد و از شان
که مراد ملائکه باشد دربان او باشند و دانائی را پهن کند و خدا کلام او را بشنود و آنچه
خواهد بدهد و عاقبت آنچه در باره مسیح گفته اند در باره او گویند و دشمنان او را خوار
و دوستان او را عزیز کنند و او پروا نکند از طعن دشمنان و در دریای علم و حلم شناور

باشند

باشند که آن دریا کنارهای آنها آسمانها باشد و پایان نداشته باشد و پیشانیان و مقدمان
بر خاک مالد که مراد نصاری روم باشند و اهل ناصره را و بیت المقدس را در بدر اندازد که
مراد یهودان باشند و شهر بشهر خوار کند و جنس مال آدمیان بر اولاد او که دانا و هشیمارانند
حلال باشد و پانزده نفر از اولاد او مثل اولاد هرون باشند امامان راه یافته حق گویند
و دلالت کننده و غمخوار است و در کتاب زکیال پیغمبر مسطور است که چهار هزار علم
الهی که در جهان است که بعضی پیغمبر دانسته اند و بعضی پادریان و بعضی از حکیمان
همه در هشت دانا پیغمبر آخر الزمان باشد و چون لشم در هم مالد و خضر نبی علم از او فرا گیرد
و دشمنان او را چون مسیح دشنام دهند و عاقبت ایشان در صعود باشد فرزندان او
حجت خدا باشند بر بندگان خدا تمام شده است اخبار آسمانی بر ایشان و چیزی
نمانده است که نیامده باشد و در کتاب ذوهر مسطور است که علوم الهی دو ... خدا
که از آسمان بموسی رب العلی و شالون آمد یعنی بموسی داد از او بهرون رسید و از هرون
بفرزندان او تا رسید بایلیا وصی نمود و نادی خدا یعنی محمد پیغمبر ما و دیگر نبی اسرائیل پیغمبر
صاحب علم نخواهند بود تا آنکه قیامت برپا شود و از شومت آنها دیر و شالم خراب شود
والسلم پس قناعت و سخاوت و شجاعت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیز
کاری و علم و کمال و هنر و استعداد در خداشناسی ملازم رکاب هدایت انتساب
آنحضرت گردیده و مخالف و مؤالف و مؤمن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق
اقرار بفضیلت و بزرگواری او نموده اند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان
کتابها در مدح او نوشته اند و قدمای منافقین و دشمنان خدا و رسول خدا و علمای فرق
مسلمانان از آشنایان و بیگانگان و جمهور ملوک اسلامیان و بنی امیه و عباسیان و شیعیان
آنها و فضلای سنیان چون حنیفه و شاگردان او و ابراهیم النظام و شافعیان و حنبلیان
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و ترکستان و عظمای آل عثمان
و لوندان ایشان و حکام و ولایات ترکستان و رای اعظم هندوان و طالبقون و خوانین

ترکستان و طرای و قابل خانی تورانیان و رئیسان و دهاقین و اربابان ایشان و اغایان
الوس و احشامات و قجاقیان و فرمان فرمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران
و خراسان و کران و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و خدیوان کابل و سیستان و تبابعه
یمن و حمیران و نجاشی حبش و زنکیان و حکام اطراف جهان از چنگیز خانیان و مغولان و اتابکان
و خواقین خطا و چین و ماچین و شاهان غرغز و بدخشان و سالاران بدان و کردان و غسانیان و دیا
و صاحب ملک خوارزم و مرو و شاه جهان و امیر غزنویان و سامانیان و تا آن تورانیان
و اعیان و اشراف آل بویه و سربداران و بزرگان گیلان و کیان مازندران و کردستان
صفاریه و سلجوقیان و قاطبه ملوک ترکمانان و تیموریان و سکنه البرز و دشت هامان
و اهالی سد ذی القرنین و سبع طبرستان از گنجیان و اغوزه خوارزم شاهان و خسروان زیرباد
سراندیب و هندوستان و وجوه صنادید و اشراف و دانایان و عقلا و بزرگان جهان
و کدخدایان دهات و کلانتران جزایر و جنگلها و کوه پایه و بوادی جهان و مالکان ولایات
عرب و عجم و ترک و دیلم و صحرانشینان بلخ و بخارا و سمرقند و سعدیان و قاطنین ولایات
جزیره عرب و موصل و بغدادیان و سکان ولایت قسطنطنیه و روم و تاتارخان و کوتوالان
قلاع شام و اسکندریه و سند آرایان ممالک مغرب زمین و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان
و بلکه فرنگان و ارناود و ماجار و الامان و نصاری و پرتکال و مصریان و عبوبان حبش و نوبه
و سودان و جمهور انام و عوام الناس از صالحان و فاسدان و عالمان و جاهلان هر صنف
از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب در هر زمان از قدیم الایام الی الان خاصه امامان
اهل سنت مثل محمد ابن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود
سلیمان بن اشعث سجستانی و احمد بن شعیب النسائی و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل
و مالک بن انس و ابوحنیفه کوفی و تابعان آن و مفتیان ایشان و قاضیان و سلاطین و اهل خلاف
و خارجیان و سروان ایشان چون شیخ خوارزمی و بیهقی و خرکوشی و نیشابوری و سمعانی
حکانی و منذر و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب و صدر

الائمه و بلاذری و ابو اسحق ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و سیری و ابو المظفر سبط جوزی
و یافعی قزوینی و محی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضاة ماوردی و زمخشری
و ناصرالدین بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی و قاضی عیاض و غزالی و
ابن حجر ناصبی و ابن عمر زاهد عثمانی و مروانی و علی قوشچی که اصرار دارند در اثبات شیخین با تعصب
سعدالدین تفتازانی و ابن حجر و ابن عقده و خطیب دمشقی و حافظ ابونعیم دیلمی و ابن مغازلی و ابن
اثیر طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابو بکر خطیب و اسکندرانی و باقلانی و فخر
رازی و قاطبه اهل سنت و ائمه زیدی و اسمعیلی و غلات و خوارج و مجسمه و ملاحده و مشبهه
تصدیق فضیلت و بزرگواری و عدالت او نموده‌اند و همه مفسران و قراء سبعه و محدثین عامه و
ایشان و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعان چون عمرو عاص و براء بن عازب و انس
بن مالک و معاذ بن جبل و عایشه و ابی بن کعب و سعد بن ابی وقاص و ابو هریره و سمرة بن جندب
و زید بن ارقم و معاویه هم قایل بکمالات و استعداد آنجناب بوده و دیگر مشایخ فضلای
اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مولانا جلال الدین محمد
رومی و شاه شمس الدین تبریزی و فرید الدین شیخ عطار نیشابوری و بایزید بسطامی و معروف
کرخی و جنید بغدادی و غیره و عظمای ایشان و طالبان علوم و فنون و نحو و اهل نجوم و حکمت و استدلالات
عقلیه و همه سالکان و درویشان از هر طریق از نعمة اللهی و جلالیان و مولویان و نقشبندیان
و قادریان و شال پوشان و سیفی خانان و صاحبان ذکر و فکر و اوراد و همه صوفیان و عباد
و زهاد و شب خیزان و دیگران مثل اهل ضلالت ملحدان و دهریان و طبیعیون و علمای اهل عبارات
و ستاره شناسان بلکه رمالان و کاهنان و ساحریان و اعدادیان و عزیمت خوانان و
افسون خوانان و جمله نشینان اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال آن مخدوم جهان مطاع
زمین و آسمان نموده‌اند بلکه اکثر شاهان کفر ربع مسکون خصوصا فرنگ و روم صورت شمشیر
آنحضرت در معابد و کنایس کشیده‌اند و سلاطین ایوان سلطنت قبضهای شمشیر خود را بنام
او منقش کرده‌اند و قاطبه ملوک دیلم صورت آنحضرت را در شمشیرهای خود بواسطه فتح و ظفر

و یمن کشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر ملکشاه پسرش صورت آنحضرت بوده است
فلاسفه با اینکه معاندند با دین ما و اهل ما با آنکه منکر نبوت اند همه آنحضرت بجهة شجاعت و دولت
داشتند و هر طایفه از فرزندان از سیاه و سفید و بنده و آزاد و خواص و عوام آنحضرت را و نام
او را میدانند و در شدت بلا و سختی پناه باو میبرند و علمای هر ملت باو ملتجا میشوند و فضلای
هر مذهب در مشکلات خود باو رجوع مینمایند و شجاعان و زبردستان روزگار باو مینازند
و زایران تقرب بقبر او میجویند و صالحان و صدیقان باو پناه میبرند و بیماران دوا از او
میطلبند و بیچارگان و درماندگان از او چاره میجویند و قلندریان در وصف ثنای او ای والله
دارند و غالیان او را خدا میدانند و شیعیان او را عبد الله و ید الله و سر الله و قدرت الله
و اسد الله و خلیفة الله میگویند و همه مسلمانان او را بنده مقرب اله میدانند و خلایق در دنیا از منافق
و کافر و مومنان هر کس معترف بجلال او دارند و آنچه بعضی در فضیلت آنجناب از اهل سنت جمع
کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از
دوستان است و آنچه بیگانگان ثبت نموده اند زیاده از دوستان است فرد کتاب
فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کند سر انگشت و صفحه بشماری و آنچه از کتب که معتمد علیه
اهل سنت و جماعت و هر یک را بمنزله قرآن میدانند و از غیر مسلمانان بنظر رسیده که در اخبار
احادیث احمد مختار است در باب فضیلت حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی ایشان را بیان مینماید
از آنجمله کتاب تفسیر فخر رازی و کتاب تفسیر ثعلبی و کتاب تفسیر واحدی و کتاب تفسیر کشاف
و کتاب تفسیر نیشاپوری و کتاب تفسیر در سیوطی و کتاب تفسیر قاضی بیضاوی و کتاب مدارک
نسفی حنفی کتاب تفسیر واقدی و کتاب تفسیر سدی و کتاب انوار التفاسیر زبدة الائمه
زیدی کتاب مجمع البحرین عبد الله بن یزید الدمشقی الاسمعیلی کتاب فعلم فلاتم کتاب تحفة الابرار
کتاب سنی المطالب فی مناقب آل ابیطالب ابن جوزی شافعی کتاب منهاج بیضاوی کتاب
مختصر ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب اعتماد حنابله کتاب معراج السالکین
کتاب ذخیره حسن بن یوسف المردانی غسان بن ناصر مرشد الملعون النعمانی السکدی البخاری

کتاب ترادف الهافرین خطب ابن الاسد الطاطری الاسمعیلی کتاب قلزم زخار ابن معادی سامر
کتاب انساب الصحابه طاطر بن عبد الرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب تیه المؤمنین
سعد بن وهب الغالی الهزاره کتاب الکندرانی الکرمانی کتاب اسباب النزول واحدی
کتاب استیعاب عبد البر ابو عمرو یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البرکه کتاب خصایص نطنزی
کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف النبی خرکوش کتاب درر النظم سروی
کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد ابن موسی بن مردویه کتاب غنیة عبد القادر جیلانی کتاب
فضایل الصحابه ابو المظفر سمعانی کتاب تحفة الغرایب ابو العباس فضل بن یزید الباقلانی
کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود سیستانی کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی کتاب
موطای مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواهر القرآن محمد بن ادریس شافعی المشهور کتاب احیاء
العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری کتاب شرح نهج البلاغه
احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم الاشعری الشهرستانی کتاب وسیله ابراهیم
ابن ماجه العدنی الترمذی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب جامع الاصول
ابن اثیر کتاب صحیح الانوار ابو یوسف الاردبیلی الشافعی کتاب صواعق محرقه ابن حجر یاجنی
کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب طعن الروافض ابن عجلانی مالکی الحلبی
کتاب غرائب القرآن سجاوندی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل البخاری
کتاب شواهد التنزیل ابو القاسم الحکانی کتاب جمال ابوبکر الحساوی کتاب اربعین فخر رازی
کتاب تفسیر کبیر فخر رازی مناقب ابی الحسن علی بن مغازلی الشافعی القصیه الواسطی کتاب حدائق
الحقایق کتاب صفین نصر بن مزاحم کتاب مقالید السما ابن ابی الذوائب القاضی البغدادی
العباسی کتاب مناقب موسی بن سعید الساباطی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن بن علوان
الجارود البصری کتاب در المنقط الصنعانی کتاب احکام قرآن ابوبکر رازی کتاب کشف الغمه
فی احادیث اهل السنة علی بن عیسی الاربلی الردایر الشعبی کتاب کشف الاسرار نجم الائمه الرضی
الجزری کتاب روض الاشهاد سعد بن عبد الله بن کمال الدین ابن طلحة الشافعی کتاب مقالات

یحیی بن عیسی کتاب بسر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق بن احمد بن مکی معروف عندهم بصدر
الائمه خطیب خطبا خوارزم کتاب کاشف الحقایق عثمان بن مرشد بن شعیر الخرقوصی البخارجی کتاب
درریه الطاهره محمد بن احمد حماوی الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایة الطالب محمد بن
یوسف بن محمد الکنجی الشافعی کتاب لابد من المعرفه ابن یونس کتاب ثمره دین با خی القزوینی کتاب عین
الیقین حمد الله المستوفی القزوینی کتاب انساب الصحابه بلاذری کتاب شرح السنه ابو محمد ابن
الحسین بن مسعود البغوی کتاب مناقب ابو حنیفه دینوری کتاب صراط المستقیم ابو حفص عمر بن زید
البغدادی کتاب بدیعة الرافضه علی قوشچی کتاب حجه زکریا قاضی الاصبهانی کتاب فضایل
الاصحاب ابو الفضل جعفر بن مرزوان بن حمود المشعشع الاهوازی کتاب البوهتیت ابی عمرو الزاهد
العمانی المروانی کتاب الال ابن خالویه کتاب المسترشد کتاب بشایر المصطفی کتاب روضة
الصفا کتاب تاریخ محمد بن جریر الطبری کتاب مشکوة الانوار کتاب مصباح العمی کتاب مجموع ابن
جابر الجابدی الطوسی کتاب مقتبس کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب غرر ابن خزری
کتاب مستدرک یحیی بن حسن المذکور کتاب نهایه ابن اثیر کتاب مغازی محمد بن اسحق کتاب
احمد بن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل بن عقید المالکی المازندرانی کتاب درایه مسعود بن
ناصر السجستانی در باب احادیث غدیر از صد و بیست نفر صحابه روایت کرده و آن کتاب
هفده جزو است کتاب الولایه ابن عقده حافظ احادیث غدیر بصد و پنج طریق روایت کرده
کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر الطبری احادیث غدیر به هفتاد و پنج طریق روایت کرده
کتاب المنشر والطی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز العمال خوارزمی
کتاب المنقذ من الضلال غزالی در لعن یزید شیعه کتاب مطالع الانوار سعد الدین تفتازانی
کتاب معرفه ابراهیم بن مسعود الثقفی مقبول الطرفین است کتاب مسند ابو العلی موصلی کتاب
مسند ابو حمل شیبانی کتاب فضل بن شاذان الطریق مخالفان کتاب بلاغات النسا احمد بن
ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال نجم الدین زکریا ابن علی الحلبی کتاب
مروج الذهب مسعودی شافعی الصباحی کتاب فضایل احمد بن خلیل کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب

ارشاد

ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات السالکین زید بن سعید کوپائی الشافعی کتاب تاریخ علی بن
عبد الکریم المعروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر ناصبی عسقلانی کتاب خصایص علویه کتاب
معالم العترة النبویه عبد العزیز بن الاخضر جنابذی الحنبلی کتاب معجم البلدان یاقوت بن عبد الله
الحموی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب کتاب صفات الائمه الرضویه ابن مردویه کتاب
فصول مهمه فی اوصاف الائمه نور الدین بن علی محمد بن احمد المالکی کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابو العباس
عبد الله بن جعفر الحمیری کتاب نصاب الائمه کمال الدین ابن طلحه کتاب حیوة الحیوان دمیری
کتاب نفایس الجواهر کتاب محاسن نور و برهان ابو القاسم ابن صباغ مالکی و کتب سیر و تواریخ
و تفاسیر از عربی و فارسی و ترکی و کتب مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند و منظومات
شعرا که لعن از عرب و عجم بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام میشود و نمیتوان عجب دارم
از علی قوشچی در شرح تجرید ملا سعد الدین که میگویند امیر المؤمنین را افضل و ازهد و اسخی و اعلم
و اشجع و افقه و اورع و اصلح و اشرف و اتقی از کل خلایق میدانیم بعد از رسول خدا اما اجماع
صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شد و ایضا سعد الدین میگوید و ذکر کرده است لعن بر یزید و اصحاب
او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول الله بد کرده اند و بعد از آن گفته است که پس چرا
بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند با علما اما ملا میگوید چون
پیشوایان و علمای ما براهی رفته اند ما را لازم است که پیروی ایشان نموده از عقب ایشان برویم اما شجاعت
آنحضرت از آفتاب روشن تر است در جهاد با کفار که ملائکه عظام تعجب مینمودند از ثبات قدم
او در معرکه و اند جان خود را در مهالک چه در غزای بدر که داهیه عظمی گویند و اول حربی که مسلمانان
بآن مبتلا شدند چون نوفل بن خویلد بمیدان آمد حضرت رسالت ص او را دید فرمود
که اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چون حضرت او را بقتل رسانید
باز فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در روز احد ملائکه میگفتند لا سیف الا ذو الفقار
لا فتی الا علی و اکثر اهل سنن چون خوارزمی و دارقطنی و ابن حجر و ابن ابی الحدید در کتب خود
نقل نموده اند و شعرای عرب هم بنظم در آورده اند در روز جمعه حرفی ندارند اما در روز بدر بعضی

از اهل خلاف انکار نموده‌اند و گفته‌اند ذوالفقار نام شمشیر منبه بن حجاج بوده و او در روز بدر با سلطان
جنگ کرد تا کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا صلعم آمد چون میشود که هنوز در دست او باشد
ملائکه ندا کنند لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری بغیر از ذوالفقار و نیست در جهان مردی الا
علی جواب آن است که خوارزمی در مناقب سند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا
شنیدم که میفرمود که هذا رضوان ملک من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذوالفقار ندا میکند واضح است
که ذوالفقار را از آسمان آورده حرب آنحضرت در روز خندق با عمرو بن عبدود و مشهور است که چون
او را بخاک هلاک انداخت و سر او را بدید پیغمبر صلعم فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمرو زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت
بندگی پریان و آدمیان و در روایتی یکرالی یوم القیامه و مرویست که ربیعه سعدی نزد حذیفه یمانی آمد
گفت یا ابا عبدالله اگر از علی چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر
هست که من او را نقل کنم تا زبان او کوتاه شود حذیفه گفت به آنخدائی که جان من در دست اوست
که اگر عمل تمام امت محمد صلعم در یک سر ترازو بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر دیگر البته عمل علی زیادتی
خواهد کرد پس ربیعه گفت این از آنهاست که میشنوند حذیفه گفت چون نشنوند و حال آنکه من و عمر و ابی بکر و جمیع اصحاب
پیغمبر صلعم حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید همه سرها بزیر افکندند و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر
او رفت و او را بزخم فرستاد و والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب پیغمبر صلعم تا روز قیامت و
عمرو بن عبدود را در حرب با سه هزار سوار برابر میگرفتند بلکه زیاده تر بود از خلیفهٔ ثانی نقل میکنند
که گفت من در راه شام با عمرو عبدود رفیق بودم و بتجارت میرفتیم و در بعضی از منازل هزار نفر
از دزدان بر ما تاختند و ما جمع کثیری بودیم همه گریختیم و دست از مال و جان برداشته بودیم
ناگاه عمرو دوید و شتر بچه را گرفت بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آنجماعت تاخت و جمعی را
کشت و باقی را گریزانید قافله بسلامت گذشتند گویند که شتر خوابیده را عمرو چنان شمشیری زد که از
کوهان او گذشت و دستهای او را قلم زد و بخاک نشست و از جمله شجاعت و جان فشانیهای آن
حضرت است که در لیلة الغار در فراش رسول مختار خوابیده و آن شبی بود که جمیع صنادید عرب

و بزرگان

و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل حضرت رسول صلعم شدند و خدا تعالی [illegible]
کرده با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود که ببینید علی چگونه جان خود را فدای رسول من
کرد آمدند و جبرئیل بالای سر حضرت ایستاد و میکائیل در پایین پای او و حضرت رسالت صلعم
چون متوجه بغار ثور شد ابوبکر خود را رسانید آنحضرت را بغار برد و اهل سنت بدین ابابکر را
از جمله فضایل بزرگ او میدانند و محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابابکر
بخدمت علی ع آمد و از حال رسول خبر گرفت علی ع فرمود که اگر با او کاری هست خود را برسان
که متوجه غار ثور شده و ابوبکر بسرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول صلعم از
دویدن او گمان کرد که یکی از کفار است خواست که تندتر راه رود و نعلینش پاره شد انگشت
پای مبارکش بسنگی آمده بشکافت و خون بسیار رفت ابوبکر باو رسیده از خوف آنکه اظهار کند
بهمراهیش راضی شد چنانکه مثلی گفته است یستصحب الانسان من لا یلایم یعنی گاه است که بضرورت
صحبت با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می‌افتد تا وقت صبح در غار رسیدند یکی از اکابر گفته
که اول ذم شنفت من رسول الله بعد الهجرة جنابة ابی بکر و ابوالقاسم ابن صباغ مالکی در کتاب نور
و برهان از محمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم عمره بگذارم جمعی از اصحاب رسول خدا
دیدم که با هم گفتگو میکردند از انجمله یکی حسان بن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از
زبان او شنیدم قام رسول الله صلعم علیا فنام فراشه وخشی من ابن ابی قحافة ان یدلهم فاخذه
معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول صلعم علی را که بجای خود بخوابد و ترسید از پسر ابو قحافه که بنا
نشان دهد او را و بکفار بگوید که محمد بکجا رفت همراهش برد و متوجه شد و آنچه در غار کرد از
بی تابی و گریه و بهانه ظاهر است و دیگر از شجاعت آنحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر جبله شامی زد که
از تنگ مرکب او بدر رفت و بزمین رسید جبرئیل را فرمان رسید که شهپر بدم تیغ او بده که تا
ضربت گاو ماهی را ندرد از آن ضربت جبرئیل بزانو در آمد از تعجب سر بالا کرده دید سبحان الله
دید که میکائیل زیر بغل او را دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا میرفت
و آنچه در جنگ خیبر کرده است عقول اولوالالباب از آن در تعجب اند دری که چهل مرد از شجاعان

می بستند و میکشیدند گویند بوزن سی و شش هزار من بود و قدر زمین مشخص نیست و انگشت مبارک حلقه در را
گرفت و کند آن در را و چهل ذرع از پشت سر با آنطرف خندق انداخت و جمعا دلیران از زبر دستان
مثل عمرو و خالد و ولید و غیره آمدند که آنرا حرکت دهند نتوانستند و در آن جنگ هر سه خلیفه سردار
شدند و علم را گرفتند و تاب مقاومت نیاورده برگشتند و حضرت امیر آنچه در کارزار بروز کرد
عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام و عشیره خود را چه قدر کشت عدد
قتلی بدر متفق علیه خاصه و عامه است که از زبردستان قریش و شجاعان عرب در بدر سی و شش
کس را کشت که هر یک رستم وقت بوده اند ولید بن عتبة ابن ربیعه خالوی معاویه و عاص بن
سعید بن عاص بن امیه و طعیمة بن عدی بن نوفل سردار ضلالت و نوفل بن خویلد ابن اسد
که از شیاطین قریش بود و او را طلحة بن عبید الله گرفت و بریسمان بست و با ابی بکر سپرد و زمعة
بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب
بن تیم عم طلحة بن عبید الله و عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحه و مسعود بن امیة بن
مغیرة و قیس بن فاکهة بن مغیره و حذیفه و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظلة بن ابی سفیان
برادر معویه و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر ابن فاعه و منبع الحجاج التیمی و عاص بن عتبه و علقمة بن
کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن مغیره و عبد الله
بن ابی المنذر بن مغیره و حاجب بن سائب بن عویم و عوس بن مغیرة بن لوذان و زید بن
ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعد بن وهب حلیف بنی عامر و معویة بن عامر بن عبد القیس و عبد الله
بن جمیل و سائب بن مالک و ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل است و هشام بن امیه و اوس الجمحی
عدد قتلی احد طلحة بن ابی طلحة بن عبد العزی و عبد الله بن جمیل و ابو الحکم بن اخنس و ابو
صباغ ابن عبد العزی و ابو امیة بن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی مولوی بنی عبد الدار
و غیره و آنچه در جمل و صفین و نهروان با ناکثین و مارقین و قاسطین کرد پوشیده نیست و در بئر
الالم از سلاطین و زبردستان عفاریت و شجاعان اهرمن خلق بسیاری را کشت چون
رعد بن مرزبان و کعب بن میمون و نوطاس و سراج و طیفور و مهر جابنگر و طیور و عفریت

سپه سالار و عمرو بن اجیل بن قیس بن ابلیس که از بقیه قوم عاد بود و طوایف بسیار از جن چون مسعودی
و بنی ملیح و بنی رشد و بنی هیکل را مسلمان کرد و ایمان آوردند عرفطة بن شراج و بجاج بن جلاجل
ابن ابی العیص ابن سعد بن شخ ابن علاق ابن ذهل بن صعب که او نیز از بقیه قوم عاد بود که
ایمان آورد با قبیله خود و آنحضرت شمهورش و عبد الرحمن را پادشاه کرد و بروایت صلح آنحضرت
در منبر کوفه مسائل پرسید و هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس ملعون که از اعاظم مومنان جن بود و حین
کشته شدن هابیل در صغر سن بود و بحد بلوغ همه اخبار رسیده بود و دین و علوم و کتاب انبیا
ایشان آموخته بود و بخدمت حضرت رسالت آمده بود و تعلیم قرآن از امیر المومنین گرفته
بود و در شب لیلة الهریر در خدمت آنحضرت با لشکر معاویه جهاد کرد تا شهید شد نصرت او را
با امامت و هدایت جن مقرر کرد و این مسلم است نزد مخالف و مؤالف که بنای اسلام و ارتفاع
لوای ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از ضرب ذو الفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالی قدر
بعدد قطرات البحار است از ابو بکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی
خلیفه ثانی در مسجد نشسته بود که جمعی بر او گرد آمده حرف علی بمیان آمد یکی از آن میان
بخروش آمد عمر گفت علی بخود مغرور است و سبب عمر او را منع کرد و گفت علی را کسی با
صهیبان نسبت نکرده و الله که اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استحکام نمی یافت او حاکم زین
امت است و در دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در دو دست چون الشخص
اینها را از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم نداشتید گفت یکی بجهة کمی سن و دیگر آنکه بنی
عبد المطلب را دوست میداشت دیگر آنکه آنحضرت سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار
هفت سال بروایتی سه سال پیش از آنکه اسلام بهم رسد آنحضرت نماز میکرد و در این مراتب
بزرگ خلافت غیبت میان است و دیگر حلم و فضل آنحضرت مرتبه بود که چون بر عایشه روز جمل دست
یافت و مروان بن حکم و عبد المطلب بن مروان که آنحضرت را ابو الاکبش اربعه گفته بود و عبد الله
زبیر و سایر اعادی که اسیر کرد ایشان را مواخذه نفرمود و چون بر سریر خلافت متمکن گردید
بر جماعتی که بر او غلبه کردند و حق خلافت او را گرفته بودند جزای عمل ایشان را نداد و بعد از

اکه غالب شد و فدک بدست او آمد متصرف نشد و خوارج و مارقین علانیه آنحضرت را لعنت
کردند و دشنام میدادند بهم بر نیامد و درشتی نکرد و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او
بهم نرسید و زهد آنحضرت بمرتبه بود که سه نوبت دنیا را طلاق داده و از عمر بن عبد العزیز مرویست
که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی ازهد من علی بن ابیطالب ع یعنی نمیدانیم و نمی شناسیم
در این امت بعد از رسول الله کسی را که زاهد تر باشد از علی بن ابیطالب و مشهور است که
شخصی سوید بن غفله نام داشت که بخدمت امیر المؤمنین ع آمده بود دید که کاسه از دوغ
ستر که تغیر در رنگ و طعم و بوی آن بهم رسیده بود با قرص جوی که آرد آنرا نه بیخته بودند و پوستهای
او بر روی نان ظاهر بود خشک شده نزد آنحضرت و بزحمت تمام آنرا میشکند و با آن دوغ
تناول مینماید سوید گوید دیدم مرا تکلیف نمود گفتم روزه ام فرمود که از رسول خدا شنیدم
که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او را از خوردن باز دارد و مانع آید
بر حقتعالی لازم است که او را از شراب و طعام بهشت بخوراند و بیاشاماند پس کنیز آنحضرت فضه
نام که آنجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدا نمیترسی که این آرد را پاک ننموده و نخاله و سپوس او را
جدا نکرده و نان پخته گفت پدر و مادرم فدای او باد او مرا امر کرده که با آن نخاله نان بپزم و از
پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر
نخورد تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و علی قوشجی در شرح تجرید از عبد الله بن رافع روایت
کرده که روزی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند در آنجا
آرد جو بود و با آن افطار نمود گفتم یا امیر المؤمنین چرا کیسه را سربمهر حاضر کرده اید فرمود که حسنین
بترسم از فرط محبتی که بمن دارند روغن یا شیرینی داخل کنند باین سبب مهر میکنم و نعلینش از
لیف خرما بود و جامه را گاهی پوست و گاهی به لیف خرما پینه میزد و جامه را بچهار درهم
میخرید یکی را بقنبر میداد و دیگری را خود میپوشید و اگر احیانا آستین جامه دراز بود از دست بگاز
تیشه آنرا جدا میکرد و میگفت این زیادتی بکار دیگر می آید و اکثر روزها کتابت قرآن میفرمود
و از اجرت قریب بسه هزار بنده آزاد کرد و بدستش می آمد بمستحقین و ایتام و بیوه زنان میداد

و اکثر ایام نفس مبارک خود را اجیر میساخت و آب میکشید نه از دلوهای بزرگ و اجرت آنرا ایثار میکرد
و بفقرا میداد و دو دست مبارک او از بسیاری بیل زدن و آب کشیدن پینه کرده بود و مجروح بود و هرگز
از طعام سیر نخورده و در مدت عمر دو نان خورش باهم نخورد منقولست که روزی در ایام خلافت
مردی طبق حلوای خرما از برای آنحضرت بهدیه آورد آنحضرت از خوردن آن ابا کرد و فرمود من امیر
المؤمنینم دهن خود را باین آلوده نمیکنم و حال آنکه میدانم جمعی در همسایگی من از اهل حجاز بی شام خوابیده
اند و بی شام بخوابند این از مروت دور است و من نمیخورم از این خرما و همیشه کفش پینه دار میپوشید
عبد الله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت و او کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر
عباس بچند می ارزد گفتم یا امیر المؤمنین از بس پینه بروی داده اید من خجالت میکشم که این را در پا میکنید
فرمود ای پسر عباس والله که این کفش را نیز بهم با این امارتی که من دارم و باعتقاد شما بمن داده اند
بکرم بی به آن خورسندم که در این شغلی که هستم نحوی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلومی
از ظالم بستانم و در عمر خود خشتی در بالای خشتی ننهاد و آجری در بالای آجری نگذاشت و عقیل
برادر آنحضرت تاب سلوک و زهد و قناعت آنحضرت را نیاورد و زیرا که حضرت روزی دو نان جیره
برای او مقرر ساخت او باین ناساخت و خشم کرده نزد معاویه رفت بشام مدتی در آنجا بود و عاقبت
پشیمان شده برگشت بنزد آنحضرت آمد و حضرت جمیع مفاصل او را فصد کرد و خونهائی که
از طعامهای معاویه در عروق او جمع شده بود کشید و هرگز ذخیره از برای خود و عیال ننهاد و خزاین
و بیت المال را تصرف نکرد و خراج زیاده از رعایا نگرفت و گیاهی در راه وادی و متعا و عشایری
و غیر بدعتها که بعد از پیغمبر و قبل از او احداث کرده بودند برطرف کرد و رسم و طریقه جور سلاطین
را بر انداخت و بدعتی در دین و ملک احداث نکرد و مال کسی را بزور نگرفت و خانه کسی را تالان نکرد و
عمال خود را مثل عمر جریمه نکرد و کسی را بناحق نکشت و حاجب و دربان نداشت مثل معاویه و نشسته
با کابر و جباران ننمود و هر کس در هر وقت رجوع باو داشت حتی اطفال و بیوه زنان بیمانعی بخدمت
او می آمدند و همیشه لباسهای خشن و پشمهای درشت و شال میپوشید و لباس ملوک و فراعنه نمیپوشید
نقلی عجب دارم از اهل سنت که میگویند رافضیان مدعی آنند که ذو الفقار از آسمان آمده و ریسمان

که آهن پیدا شد اما میگویند در روزیکه ابوبکر شال پوشید ملائکه در آسمانها شالی پوشیدند بلی
در جائی که پشم باشد آهن نیز میباشد و طعام آنحضرت تا نان خالی بود بی نان خورش با نان جو
و سرکه یا نمک درشت و گاهی خرما تناول میفرمود و گاهی شیر و دوغ تنها تناول مینمود و گوشت گاه
گاهی بود و بلا و محنت او زیاده از اوصیای پیغمبران بود و آنچه عرب با اولاد او کرده اند معلوم است
که بر هیچکس از بنی آدم این قسم ستم واقع نشده شعر جن و انس و هم ملک هم اهل قاف جمله دارند
بر کمالش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصه و عامه و همه فرق مسلمانان و جمهور امت بلکه
نزد اهل کتاب کفاه فخرا و کلهم مشایخ ثلثه و جمیع صحابه و تابعین میگویند جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه
معتزله که اهل توحید و عدل و فکر و ارباب نظر اند و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن
عطا اند و او شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمد حنفیه و او از پدر بزرگوار یاد گرفته اما اشعریه
با ابو الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی جبائی است و او یکی از معتزلان است و معلم معتزلان
حضرت است اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علمشان بحضرت ائمه میرسد و اصحاب ابو حنیفه و شافعی
از محمد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی آنهم با بو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد صادق ع و علم آنحضرت بآنجناب منتهی است و از صحابه از ابن عباس فقیه‌تر نبود
و آنهم شاگرد آنحضرت بود و علم تفسیر قرآن را هم از هر راه که میروند با بن عباس میرسد و او از حضرت
امیر المؤمنین ع شنیده بود و کسی با بن عباس گفت که نسبت علم تو با پسر عمت یعنی علی ع در چه مرتبه است
در جواب گفت همچون قطره به بحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آنحضرت است
چه شبلی و بایزید بسطامی و سری سقطی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری همه شاگردان و خادمان
او و سایر ائمه بوده اند و فرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی پیر و مرشدی که بود
بآنحضرت میرسد و اما علم نحو و عربیه همه علما متفق اند و میدانند که از ایشان راویست و ابو الاسود دولی
یکی جامع آنست که آنحضرت باو فرموده که تدوین نحو باین مضمون بکن و آن از آنحضرت مجملی شنیده که کل فاعل
مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و تفصیل او داد و زیاد شد و اما علم کلام همه از وی است
و اما قرآن و سایر کتب انبیا حروفات آن معدوده بوده مثل ابجد را چنین نوشته ال ر م د تا آخر

آنحضرت

آنحضرت مرکب کرداند و از ابن عباس روایت است که شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب
تا طلوع صبح در باره بسم الله سخن میفرمود و تمام نشد و در علم فصاحت و بلاغت جمیع فصحا و بلغا کلام
او را تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند و خط کوفی آنحضرت تعلیم ابن مقله استاد یاقوت
مستعصمی نمود و بخط نسخ که الحال در میان مسلمانان مشهور است قرار داد و در صحیح مسلم مسطور است
که فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال کنید از من راههای کوچهای
آسمان را بدرستیکه با آنها داناترم از راههای زمین و اعتقاد فرقه ناجیه امامیه و اکثری از مسلمانان آنست
که آنحضرت اعلم و افضل بود از آدم و هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون و یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و حزقیل و ذو الکفل و
الیسع ابن خطوب و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و حزقیل و یونس بن متی و شعیا و اشموئیل و میثا و اسمعیل صادق
الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و ذکریا و یحیی و نورخ و متی و عیسی و صفوان و شمعون و لقمان
و حبقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذو القرنین و سایر انبیاء عظام و در ابراهیم و آدم بعضی توقف کرده اند
برای مرتبه ابوت و همچنین اعلم بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام و جاماسب صاحب کتاب کوشب و مه آباد
صاحب کتاب ساتیر و اردین و بریف و ازدهشنگ و ستائی کلبو و دیاسان و سولان و ازی
و زکیا و سفیتا که نصاری عجم ایشانرا نبی میدانند و میاس و شامول و شموئیل و برصیا و حزقیل و صینی
و سیسا و میجا و نول و زخریا و حبقوق و ناوی که یهود پیغمبر میدانند اما در میان اهل اسلام اسامی
ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین امام برهان
و از جمیع متکلمین و عقلا و حکمای یونانیان و دانایان جهان از قبطی و رومی و حلوانی و ماقدونی و حبشی و اشیقی
و عربی و یونانی و هندی و خواه بر باطل و خواه بر حق و اعلم بود از آصف برخیا و افلاطون و ارسطاطالیس
و فیلقوس ماقدونی و فیثاغورث و بلعم بن باعور و بلیناس و افلادوس و درانیوس و بقراط زاهد و سقراط
و بقراطیس و سیمرغ حکیم و مرتیستان بن سام و طالیس ملطی و انکسانس ملطی و اقلیدس و ذی مقراطیس
و افلاطون الهی و بقراطیس و جالینوس و سیاق و بطلیموس صاحب کتاب مجسطی که مجسطی میگویند و انودر
و داهر هندو و هرمس و اسقلبیوس و ذلوجانس کلبی و بالینوس و پور سینا ابو علی و فارابی و علم آینده و حال تا روز

تا روز قیامت با او بود و علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق و اعمار خلایق و احکام شریعت بر
امم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها و ما تحت العرش و ما تحت الثری و علم حیات و ممات
خلایق و علم خداشناسی و مبدء و معاد و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم
و هندسه و ریاضی و هیأت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین و عدد ریگ بیابانها
و قطرات باران و کیل و وزن و مثقال آب دریاها و صحراها و کوهها و معادن و بستانها و
خراب و آبادانیها و عدد اقصاب و بلاد و معموره و مطموره دنیا طولا و عرضا جنوبا و شمالا
و شرقا و غربا و تحتا و فوقا و علم اصول دین و فروع دین و معانی و بیان و کلام الله و ترجمه و تفسیر
بطون قرآن و علم صحف و توریة و زبور و انجیل آسمانی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت و
رمل و کیمیا و سیمیا و علوم غریبه و طی الارض و طی اللسان و طی السمع و البصر و اعداد و طلسمات و
هیاکل و تماثیل و مناظر و سحر و فنون و نیرنگ و علم حرف و صنعت و تفأل و عاقبت و مستقبل احوال
و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و جافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و کتابها و صحفهای آسمان
همه نزد او بود و علم قرآن و معانی آن کما هو حقه از فواتح و القاب و اعراب و غوامض کلام
و حل معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول و اخبار و قصص و آثار و حدود و احکام
و حلال و حرام و فروع و اصول و معقول و منقول و مسموع و وعد و وعید و امر و نهی و مثل و زجر و محکم
و متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید
و خاص و عام آنرا میدانست و علم شناختن مؤمن و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیار و طرار
و صالح و طالح و اهل اعراب و بوادی با او بود و علم صرف و نحو و تجوید و حدیث و سنت و تعبیر
رؤیا و فراست و کیاست و قیافه و فقه و حدود و قصاص و دیات و سیاست و معالج
و جراحات و ارث و طلاق و نکاح را تمام میدانست و علم زهد و سلوک و تصوف و درویشی
و اوراد و تعقیب و تعویذ و مجاهدات خاصه جهاد نفس و تهذیب اخلاق و ریاضت همه با او
بود و اینها کلا از تفضلات نامتناهی الهی بود که بآنحضرت عطا فرموده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هیچکس از بنی آدم را بعد از وفات حضرت

رسول

رسول اکرم اینهمه بزرگواری و جاه و جلال نیست و در آنچه گفتیم هیچکس از امت خلافی ندارند
و آنحضرت مهارت تمام داشت در احکام قضایا و سوانح و حوادث و مسائل بدیهه و از آنجمله
دو مسئله را بیان مینمایند اول مسئله دیناریه در کتابها نیز میگویند و شرح آن اینست که زنی
بخدمت آنحضرت آمد در وقتی که پای مبارک در رکاب میگذاشت و گفت یا امیر المؤمنین
بدرستیکه برادر من فوت شده و ششصد اشرفی از او مانده از ارث او یک اشرفی بمن داده اند
پس باید داد مرا بستانی فورا حضرت فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است آن زن گفت
بلی پس فرمود که مادر برادرت مانده است زن گفت بلی حضرت فرمود رسد دو دختر دو ثلث
مال است که چهارصد اشرفی است و رسد مادر او سدس مال اوست که صد اشرفی است
پس فرمود که زوجه برادرت مانده است گفت بلی فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و
پنج اشرفی است پس فرمود که دوازده برادر با تو هست گفت بلی حضرت فرمود که رسد
هر یک از برادران دو اشرفی است و رسد تو یکی حق خود را فرا گیر و برو عورت برگشت
آنجناب سوار شد دوم مسئله منبریه میگویند که حضرت در منبر کوفه بود مردی برپا ایستاده
گفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه داماد من مرده است و رسد دختر من از متروکات ثمن است
تسع باو داده اند پس سؤال میکنم از تو انصاف را حضرت فرمود که پدر و مادر و دو دختر
از داماد تو مانده است گفت بلی فرمود نصیب او تسع است پس سؤال انطلب
ارث مکن مؤلف گوید که این دو مسئله اگرچه در بدیهه اعجاز فرموده لکن محمول بر [illegible]
و تقسیم این دو میراث بطریق سنیان که شریح قاضی در کوفه کرده بود و آنحضرت او را
معزول نمود از قضا هفتاد و پنج روز از عزل او گذشته اهل کوفه باجتماع و هجوم عام آمدند
و گفتند و اعمراه ما شریح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر منصوب کرده و عول و
تعصیب را او قرار داده است سنتها را برهم نزنیم آنحضرت دید که فتنه برپا میشود باز
تعیین فرمود دیگر آنحضرت لغات بنی آدم را از هند و شام و روم و فرس و فرنگ
و عجم و حبش و ترک و دیلم و زنگ و روس را میدانست مرویست که روزی شهربانو

بنت یزدجرد شهربانو را با ساری عجم آوردند بمدینه در خلافت عمر او شهربانو را بمجلس طلبید و
ملک صحابه را بر روی کرسی می نشاند و شهربانو را عرض میکرد که هر کس را خواهد او برسم
غنیمت صحابه بگذارد و شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را بمجلس بردن
طلبیده اند مردم را برو عرض میکنند ملعنت مجوسی خسرو پرویز را که جد او بود نفرین کرد که چرا
نامهٔ پیغمبر را پاره کرد و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون آن
کلام او این بود که روی بر سر فاغذش پاره که وا به وا به بندگی کشتن یعنی روی پرویز
سیاه شود که نامهٔ پیغمبر را پاره کرد و من به بندگی افتادم عمر چنین گمان کرد که او را دشنام
داد گفت او را بزنند جناب امیرالمؤمنین ع فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین بجد خود کرد
پس غضب خود را فرو خورد حضرت بلغت پهلوی پرسید که چه نام داری گفت شاه زنان
حضرت فرمود بل سمیت شهربانویه و او را عقد به امام حسین ع نمود دیگر شیخ بزرگوار عبدالله
قطب الدین راوندی در کتاب خرایج وجرایح نقل میکند از عبدالله بن مسعود که مردی از
اهل اصفهان بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد بعد از مقالات چند آنحضرت فرمود که اهل اصفهان را
پنج خصلت نمیباشد سخاوت و شجاعت و امانت و غیرت و دوستی ما اهل بیت گفت یا
امیرالمؤمنین زیاده از این بفرمایید آنحضرت بزبان او فرمود که اروت این وس
یعنی امروز این بس است ترا و طایفهٔ زط که هنود باشند هفتاد نفر در بصره آمدند و بزبان
هندی بعد از مکالمات بسیار فرمود شی کنا یعنی نه چنین است که شما میگویید من
بندهٔ خدایم و احادیث که بلغات متفرقه تکلم کرده بسیار است و خلفای ثلثه مکرر در
مهالک و ورطها پناه باآنحضرت میبردند و مشکلات مسایل ایشان را حل میفرمود تا آنکه عمر
هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر چون بیان همه اقوال طول دارد بیک سؤال اکتفا مینمائیم
روزی سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم یکنفر نصف شتران را
میبرد و دیگر ثلث و دیگر سدس و حال آنکه میخواهیم حصه بکنیم نباید یک شتر پاره شود و تو حکم کن
میان ما عمر چون این سخن را شنید در جواب عاجز ماند بحضار نگاه کرد آنها هم شرح ایضاً پس

برخواسته

برخواسته بخدمت جناب امیرالمؤمنین ع آمده گفت یا اباالحسن بفریاد ما برس و حل این مسئله
بکن پس بقلب ناصی حال شد فرمودند این سهل است فی الحال شتری از بیت المال آوردند و داخل
آن شتران کرد و سدس آن شتران سه نفر بود بیک شریک داد یازده نفر ماند ثلث
آن بیکنفر بود بیک شریک داد ده نفر ماند نصف هجده که نه نفر بود بیکشریک دادند
و یکی ماند آنرا به بیت المال فرستاد همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا علی روزی که در میان ما
نباشی مباد که بی تو زندگی کنم عبادت آنحضرت بر همه مسلمان و شیعیان ظاهر است
که سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار و خدا را بکمال خضوع و خشوع عبادت مینمود
و هرگز برای طمع بهشت و خوف جهنم عبادت نکرد بلکه خالصاً لوجه الله بود و هیچ واجبی
از واجبات خدا را ترک نکرد و اکثر روزها روزه و شبها تهجد بود و هر وقت که پای مبارک
در رکاب میگذاشت تا سوار میشد یک ختم قرآن میکرد چون متوجه نماز میشد از خوف و خشیت
الهی از خود بی خبر بود منقول است که روزی در غزوهٔ خندق تیری بر پای مبارکش آمد پیکان
در استخوان نشست جراح نتوانست او را بیرون آورد بحضرت رسالت ص عرض کردند فرمود
که چون بنماز می ایستد او را بیرون آورند هرگز نماز تهجد و سایر نوافل را ترک نکرد که از و
فوت شود حارث گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بغله شهبا بود و زره پوشیده بود و
من در عقب سر آنحضرت سوار بودم و میشمردم که پانصد و هشتاد و نه تکبیر میگفت و هر یک که
ذوالفقار بکار میبرد دو سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مقرری
خود را و بر آنحضرت شبی و روزی خلل نشد که حق الله و حق الناس را از خمس و
زکوة و سایر حقوق در ذمه او باشد که او را ادا نموده باشد خصایص و خوارق عادت
و کشف کرامات او از حد و حصر بیرون است و مناقب و فضایلش از حد و حساب افزون
در صفتی و خوارق عادتی که با حضرت رسالت ص بود با او بود و اسباب و اثاثه رسول خدا ص
از عمامه و انگشتر و ردا و زره داود و طیلسان و ناقه غضبا و اسب ذوالجناح و بغله و شهبا
و حمار آنحضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قرآن و صحیفهای آسمانی و هفتاد و

دو اسم اعظم با همه علوم آنحضرت بود و اضافه بر اینها نیز عطا میفرمود عصای آدم و تیر که شث و مجموعه جود
و صحیفهای شیث و سفر آدم و ید و بیضا و آیات و عصای موسی و سنک آنحضرت و الواح توریة و انجیل
و تاج سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شهادت و زره داود و پیراهن و کمان اسمعیل و مصحف و توریة
و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی و دیگر لحن داود و میراث جمیع انبیا و اصابع حضرت یوسف و ترازو
و کیل بعض صفات حمیده آنحضرتست که هرگز بت نپرستید و سجده بت نکرده و عامه براین
اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان از آنجهة است که اهل سنت در تعریف آنحضرت میگویند
کرم الله وجهه هر جا که نام آنحضرت مینویسند باید کور میشود و آنچه در جاهلیت اکثر یاران سفیر کرده
کرده بودند او نکرده و متصف بود بسخاوت و کرم و بذل و جود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت
و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و بشاشت و تقوی و ورع و زهد و صلاح و سداد و حیا
و عدالت و اعانت و دیانت و راستی و وفا بوعده و وقار و سکینه و شان و بزرگی و همواری و نرمی و
خوشخوئی و دادرسی و حلم و بردباری و شفقت و رعیت پروری و حسن خلق و مهابت و جلالت و ایثار
کردن و مواسات با فقرا و اخلاق حمیده خاصه و عامه دشمن نقل کرده اند که او متصف بوده باین صفات
بوده باشد از اول عمر تا آخر از خشم و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقهه و نعره زدن
و غیبت کردن و بر جستن و عداوت و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب و دروغ گفتن و بهتان زدن
و ترس و جبن و بد دلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوکند دروغ و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن
ربا و گوشت خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و غلام و لواطه و قمار و طنبور و نوحه زنان
و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی کردن و بخل و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعه و شک
و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش و عیب جوئی و تندخوئی و جنگجوئی و سفه و فتنه
انگیزی و سفاکی و بیرحمی و خاسر و ظالم و غدار و شریر و بدچشم و کج خلق و طبیعت و کره رو و عیب از او دور بود
صلوات الله علیه و علی اولاده المعصومین الطاهرین و دیگر از کمالات آنحضرت آنستکه استاد جبرئیل است
و اکثر ملائکه عظام پیغمبران او بوده اند و سلطان الحکما خواجه نصیرالدین محمد الطوسی ره در کتاب شان
الکرام فرموده که روزی جبرئیل آنحضرت را دید بر خواست و شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسالت پناه صلعم

فرمودند

فرمودند یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است پرسید که
چگونه تعلیم تو فرموده گفت در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام
تو چه و نام من چیست من در جواب متحیر و ساکت بودم مدتی در مقام تحیر که این جوان حاضر شد در
عالم نور و مرا التعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نام من
جبرئیل لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسید که مدت عمر تو چند باشد گفت یا
رسول الله ستاره ایست که هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند من او را سی هزار بار دیده ام و از غرایب
حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مرد بلندی با
چوب نخل خرما داخل مسجد شد من گفتم این شخص باید از اولاد آدم نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله
بغیر از اولاد آدم کسی میباشد فرمود بلی این یکی از آنها است پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید
پس رسول خدا فرمود تو کیستی گفت یا رسول الله هام بن نوح بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم فرمود میان
تو و میان ابلیس دو واسطه است گفت بلی در زمانی که هابیل بن آدم برادر خود قابیل را قتل نمود
من طفل بودم و در حرب گروه کافر داخل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلمان شدم و بعد
از آن بخدمت هود رسیدم و با او نماز کردم و از و تعلیم صحف نازله نمودم بعد ادریس نبی را
یافتم و بخدمت جد تو ابرهیم رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش با ایشان بودم و بعد از آن
بخدمت اسحق و اسمعیل و یعقوب رسیدم و در چاه و زندان مونس یوسف بودم و بعد بخدمت
برادرت موسی رسیدم و توریة آموختم و یوشع بن نون و داود نبی را خدمت کردم و در جنگ جالوت
اعانت او کردم و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشغول گشتم و برادرت عیسی را خدمت کردم
و جمیع پیغمبران خصوصا عیسی ترا سلام میرسانید پس آنحضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل و برادرم
عیسی رحمت و برکات الهی مادام که زمین و آسمان باشند و بر تو که حفظ وصیت و امانت نمودی
اگر حاجتی داری بخواه هام گفت حاجت من آنستکه امت خود را امر فرمائید باطاعت و فرمانبرداری وصی
خود و نهی نمائید از مخالفت او که من هلاک امم ماضیه را در نافرمانی اوصیا دیدم پس آنحضرت گفت آیا
هام تو وصی مرا میشناسی گفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خواندم و از انبیا شنیدم اگر او را ببینم خواهم شناخت

فرمود که از حضار مجلس ملاحظه نما که دراین میان هست یا نه پس امام نظر باطراف و جوانب کرد گفت یا
رسول الله دراین مجلس نیست حضرت رسالت صلعم امر فرمود که یا سلمان علی ابن ابی طالب را طلب نما و پرسید
با امام بگو وصی آدم که بود گفت وصی او شیث و وصی شیث انوش و انوش با قینان داد و او به مهلائیل داد او را
عدد داد و او بابی مرسل ادریس داد و او بمتوشلخ داد او را بلمک بود و بعد ازاو در از ترین انبیا و رسل در عمر
و بیشترین انبیا در شکر و عظیم ترین همه در اجر پدر تو نوح علیه السلام بود و وصی او سام و وصی او ارفخشد و عابر را
و عابر و شالخ داد و فالغ و پسران او شروع و ارعو و باخوذ و تارخ ترتیب وصی بوده‌اند و از
او به ابراهیم خلیل الرحمن بوجود آمد و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و عبث و اسحق و یعقوب و یوسف
و یوشع و داود و سلیمان و آصف ترتیب انبیا و اوصیا بودند تا بعیسی و یک یک را آنحضرت
میپرسید وصی او که بود میگفت فلان تا با ینجا رسید پس فرمود نام وصی مرا هیچ در کتاب آسمانی
دیده گفت بلی بآنخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که نام تو در توریة مید مید و نام وصی تو
ایلیا و در انجیل نام تو حمیاطا و وصی تو فارقلیط است و معنی مید مید طیب طیب است و معنی حمیاطا
مصطفی و معنی صدیق اکبر و معنی فارقلیط یعنی حبیب پروردگار و از زبور نام تو ماح ماح یعنی ایلیاء
محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو هیدر است یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا بچه شناسی
گفت صفتش او معتدل القامه گرد رو و پهن سینه بزرگ چشم و سطبر ران و باریک ساق و عظیم البطن
سوی المنکبین چون صفت آنحضرت را بآنها ر سانید آنحضرت از برابر پیدا شد گفت بابی انت
و امی هذا هو یا رسول الله هذا وصیک پدر و مادرم فدای تو باد این است بخدا وصی تو می اید زینهار
وصیت کن امت خود را که مخالفت او نکنند و اگر نه هلاک خواهند شد چنانچه امتهای گذشته را
بمخالفت اوصیا بهلاکت رسیدند فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نموده‌ام و آنچه باید گفت
گفته‌ام اگر حاجت دیگر داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قرآن جزوی بمن تعلیم
نمائید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروریه بمن یاد دهید تا از نماز و عبادت شما بهره مند
باشم پس برخواست تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی علی مرتضی را فرمود
که آنچه لازم است بیاد او ده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذتین و آیة الکرسی و بعضی

آیات از سوره آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سورهای کوچک با و یاد داده و از سوالیت
رخصت یافته امیرالمومنین ع را گفت در کتابها دیده‌ام که سبر شما اصبع است حضرت علی را
با و نمود فرمود بلی پس آنحضرت را نیز وداع کرده رفت و در لیلة الهریر بجهت آنحضرت آمده
تا صبح در خدمت او جهاد نمود و غایبت اصبغ بن نباته گوید بعد از ندقی احوال او را پرسیدم
حضرت فرمود هام کشته شد داو را دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری ع مرویست
که آنحضرت از آبای خود و از حسین بن علی ع روایت نموده که در صفا در اجی آمده بحضرت امیر
المومنین ع سلام کرد گفت یا علی چهارصد سال است که دراین مکان به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر
حق تعالی مشغولم و عبادت او میکنم پدرم با و فرمود که دراین مکان طعام و شراب نیست
در اینجا چون زندگانی کرده جواب داد ای مولای من بحق آن خدائی که ابن عم ترا براستی
بخلق فرستاده و ترا وصی او کرده که هرگاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هرگاه تشنه شوم
دشمنان ترا نفرین کنم رفع گرسنگی و تشنگی من شود پس این دو بیت خواند ابیات التایل
عماد دونه النجم العلی ان ما استجرت عنه واضح الارجلی خیر خلق الله من بعد النبیین العلی و به
فاد الموالی و به ضل الغوی و دیگر عزائیل ع بفرمان او قبض روح میکند و تا حاضر نشود فرزند
متولد نشود و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ است و معروف و موذن اعراف
لوای حمد در روز قیامت در دست مومن دکا فر را او به بهشت میفرستد و خدا او را امیرالمومنین
نام نهاده از پیشینیان و پسینیان کسی موسوم باین اسم نبوده حتی از مقربان درگاه احدیت فرد
هست تهمت بر علی چون بر تبان نام خدا بر کسی غیر از تو اطلاق امیرالمومنین و معجزات
وی از حد و حصر بیرون است از انجمله مقتول مینی را زنده کرده و در خدمت آنحضرت بود تا در صفین
شهید شد و بر گردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی است که در حین سیر آورده
آب از او جوشید تا لشکر او سیراب شدند و اخبار از مغیبات آینده داده بود و احوالات میثم
تمار و رشید هجری و قنبر داده و از این قسم بسیار است و مخالفین بر همه اینها اتفاق دارند
بلکه زیاده از شیعیان فضیلت آنحضرت را قایلند فضیلت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است

که خداوند عالمیان در شان او فرستاده است علماء عامه اتفاق دارند که در شان آنحضرت نازل شده
و قریب بصد آیه است بجند آیه اکتفا مینماید آیه انما ولیکم الله ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک آیه مباهله ایه انما انت منذر
ایه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیه آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء آیه وکفی الله
المؤمنین القتال ایه فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات
آیه یحبهم ویحبونه آیه یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آیه من
المؤمنین رجال صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین آیه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار آیه واسئل من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک الله ایه کفی بالله شهیدا آیه هذان
خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون عن الصراط لناکبون آیه افمن کان مؤمنا آیه والذین آمنوا
بالله ورسله اولئک هم الصدیقون آیه فان الله هو مولیه و جبریل ایه یوم لا یخزی الله النبی ا
اولئک هم خیر البریه آیه و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر آیه فاستوی علی سوقه ایه ام یحسدون
الناس آیه و یشاقق الرسول من بعد ما تبین آیه ویؤت کل ذی فضل فضله آیه افمن یعلم
انما انزل الیک آیه فانقلبوا بنعمة من الله وفضل آیه فی بیوت اذن الله ایه لا تحرموا
طیبات ما احل الله آیه واجعل لی لسان صدق علیا ایه والعصر ان الانسان ایه ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی آیه ولتعرفنهم فی لحن القول آیه من جاء بالحسنة آیه فاذن مؤذن
آیه فی مقعد صدق آیه ولما ضرب ابن مریم آیه یقولون آمنا بالله وبالرسول آیه هو الذی
خلق من الماء بشرا آیه واولوا الارحام بعضهم ایه الیوم اکملت لکم دینکم آیه واذان من الله
آیه طوبی لهم وحسن مآب آیه فاما نذهبن بک آیه بینهما برزخ ایه ونادی اصحاب الاعراف
آیه ونزعنا ما فی صدورهم من غل ایه اجعلتم سقایة الحاج ایه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس آیه هل اتی علی الانسان آیه واقام الصلوة وایتاء الزکوة والموفون بعهدهم ایه ومن
یطع الله والرسول آیه لیس البر بان تاتوا البیوت آیه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن

ایه

آیه ءاشفقتم ان تقدموا آیه قل هذه سبیلی ادعوا ایه فاذکروا نعمة الله علیکم آیه قل ما یکون لی
ان ابدله آیه سأل سائل ایه الیوم یئس الذین کفروا آیه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه ایه وسیعلم
الذین ظلموا ایه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله ایه ولقد عهدنا الی آدم ایه فاوحی الی
عبده ما اوحی ایه والنجم اذا هوی و احادیث که متفق علیه عامه است و جمیع مسلمانان از همه
فرق با غلاة و خوارج بنام الحدیث اکتفا مینماید از برای سهولت تا حجت باشد والله نعم
الحدیث ح غدیر خم ح خیبر ح مودت ح منزلت ح طایر ح جابت ح سد الابواب
ح النجوی ح البراءة ح الافتخار ح لفضائل لبعضه ح المواخاة ح حب الله و بغضه
ح اولاده ح رسوخ الایمان فی قلبه ح خاصف النعل ح لحمک لحمی ح انا و علی من نور واحد
ح انا مدینة العلم ح انا دار الحکمة ح انه اقرب الناس الی رسول الله ح استغفار عمر فی امر الخلافة
ح الاغاثة ح الرئیس ح المولی ح الآخرة ح النور ح السلم ح الشجرة ح اللواء ح المخاطبة با
امیر المؤمنین فی عهد رسول الله ح بیعة الرضوان ح المارقین ح المباهلة ح القاسطین الناکثین
ح اشتیاق الجنة ح المعراج ح خطاب الله تعالی له فی لسان علی ح الاعراب ضربة عمرو بن عبد
ح بدر ح احد ح مکتوب علی العرش ح التزویج حدیث رد الشمس ح الکساء ح انه مع الحق ح
قتل عمار ح اکمال الدین ح و تمام النعمة ح وصف الشیعة ح خضیب ح العموم ح قسیم الجنة
والنار ح سقایة الکوثر ح درفوک ح مواخاة الملائکة ح اعلم الناس ح الیمنی ح یوم الخمیس
ح بیان حب علی ح بیان بغضه ح بیان اول من آمن ح خروج عائشه و کلاب حواب
ح انه افضل الاوصیاء ح اول من صلی القبلة ح المخاطبة بامیر المؤمنین فی عهد رسول الله
ح سبقته السلامیة ح بعثه با فوت ح مولوده ح انه افضل الانبیاء ح خلافة الائمة ح المهدی من
ولده ح التراب ح الاغاثة ح امانة ح لقص الکواکب رسوخ الایمان فی قلب شیعته ح انه سید
المرسلین ح شیعته هم الفائزون ح انه القرآن مع علی ح انه افضل الاصحاب ح انه خیر البریة
ح علی خیر البشر ح لا یدخلون الجنة مبغضه ح ولد الزنا مبغضه ح الزبیر فی معرکة ح یوم
وفات النبی و فما خبه بالتخلیل ح حجة یوم الشوری ح قاضی دینی ح کسر اصنام ح

فنعلیم جبرئیل ع یوم التنور ح هام بن هیم ح عرفه الجنی ح حرب مع الجن و در کتاب کشی مسطور است
که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمر عصائی بدست گرفته بود و در کوچهای مدینه میگشت
و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب
فمن ابی فلینظر الی شان امه علی امیر المؤمنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر ص از سایر مردمان بهتر است
و هر کس از این معنی ابا کند کافر است و همچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار
اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المؤمنین ع پرورش دهید و بزیور دوستی بزین بیارائید
هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت سر باز زنند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن فضول
از آنجاست یعنی ولد الزنا است و احادیث بسیار که از حد تواتر درین باب گذشته وارد شده
که حرامزاده دشمن آنحضرت است و دشمنی آنحضرت علامت کفر و نفاق است و مبغض او اگر با
عمل هزار پیغمبر باشد البته بجهنم میرود و هر که آنحضرت را با اهل بیت او و شیعیان ایشان دوست
ندارد البته مادرش سجانه خاله رفته و ارباب سیر نقل کرده اند که ابو دلف عجلی که از امرا
نامدار است و غلو او بمرتبه بود در تشیع که روزی در مجلس میگفت که هر که در تشیع غلو ندارد ولد
الزنا است و پسرش با مصاحبان خود میگفت که من در تشیع غلو ندارم چون این حرف باو
رسید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را خریدم استبرا نموده ام و با او مباشرت
کردم حرامزادگی او از آن است فرد امام حق کسی داند علی را که اندر مادرش داند
خطا نیست و فاجران بلخ و تورانیان و حرامزادگان ماوراء النهر با وجودیکه خود را از
سنیان روم و هند و عرب بهتر میدانند و تعزیه جناب امام حسین ع میدارند و در ایام عاشورا
تبرا از یزید و ابن زیاد و عمر سعد میگویند بغض ایشان با امیر المؤمنین ع نسبت بسایر عامه بیشتر است
و تعصب ایشان شدیدتر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران امیر تیمور گورکان
متعصبان ماوراء النهر باوجودیکه خود را از سنیان روم و هند زیاده میدانستند محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی
واجب است که بغض علی را اگر چه بمقدار دانه جوی در دل داشته باشد چرا که فتوی بقتل عثمان
داده بود از امیر تیمور توقع داشتند که فرمان داده در ممالکش رواج بدهد و مهر کند امیر تیمور

چون معتقد شیخ زین الدین تایبادی بود فرمود تا پیش از این کاغذ خط نهند من بحکم این امیر
فرمان نخواهم داد پس آن محضر را بخدمت آن پیر ربانی فرستادند در حالیکه دست در کار
داشت و بتعمیر خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک
نمود و پشت محضر را نوشت که وای بر عثمان که مرتضی علی فتوی بقتل او داده است
امیر تیمور متنبه شد و آن متعصبان را سیاست بلیغ نموده آن فضیحت بهمان گذشت گویند این
بیت را هم شیخ بر پشت محضر نوشت گر نگویم من خدایت یا امیر المؤمنین پس چگویم
در ثنایت یا امیر المؤمنین در کتاب توریة هود و قبالا مسطور است که ایلیا وصی او
دامادش نیاز از کعبه بلند از دو دست دراز کرده قرص آفتاب بدست آید و دیگر بت
پرستی و بت فروشی را در میان مردم برطرف کند و هر که او را دوست دارد هرون را
دوست داشته است و در کتب یهود مسطور است و در کتاب بعث و هر بلغت ترکوم نوشته است
و کبنو یاهی عمو سا یعنی در آن کتاب قسم از آن نوشته است که خمس مال او را بر هرون حق
تعالی حلال کرده و همچنین به پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش و داماد وی شبر که تا شبیر ذاتان و عمران
و کراه که به بحیان امت موسی باشند خمس را از ایلیا و فرزندانش ببرند و دشمنی او و اولاد
را در دل گیرند و محبت او را بیرون کنند دشمنی ایلیا را تهمت کنند در میان مردمان تا روز
قیامت خدای موسی و هرون بر دشمنان او لعنت کند و در کتاب پرلیپومینو نوشته است
که هر کس نطفه او در حیض بسته است دشمن ملقا طلیق و اولاد اوست و دشمنی ایشان در دنیا عار است
و در آخرت خار و عذاب نار و ذلت و خواری بر ایشان است و از فضایل آنحضرت آنست که بتان را
از کعبه انداخت و پای بر کتف حضرت رسالت ص نهاد و این حکایت در روز فتح مکه بود چون
حضرت رسول ص از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان شدند که در نواحی خانه چیده
بودند و قدمهای آن اشکال را در زمین محکم کرده بودند و چوبی در دست داشت بقدر نصف
نیزه بر زمین میانداخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آن بتان را
با آنکه بقلع و سرب و گچ بر زمین محکم چسبانیده بودند باشاره آنحضرت بقفا می افتادند و او اشاره

واشاره از قفای هر کدام که میکرد بر رو می افتادند و بر داتی سر نیزه را بچشم بتان میخلانید تا کفار بدانند که از آنها نفع و ضرر متصور نیست چون بعضی بتان را بلند نصب کرده بودند چنانکه دست کسی بآنها نمیرسید امیر المؤمنین ع بعرض رسانید که پای مبارک بر کتف من گذارده آنها را فرو افکنید آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت ثقل نبوت نیست تو پا بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند شو امیر المؤمنین ع امتثالاً للامر پا بر دوش آنحضرت نهاده بتها را بر زمین انداخت در این حال از او پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها مکشوف شده و گویا سرم بساق عرش رسیده و بهر چه دست دراز کنم بدست در آید فرمود که یا علی خوشا بحال تو که کار خدا میکنی و خوشا بحال من که بار حق میکشم و بروایتی گفت یا علی رسیدی بآنچه میخواستی گفت بلی بخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست بآسمان توانم رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی میزاب از جهة شفقت برسول الله و رعایت ادب خود را چنان از جای بلند بر زمین انداختم و المی بمن نرسید و حضرت فرمودند چگونه الم بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل فرود آورده محققان بیان نموده اند که شب معراج میان محب و محبوب ملاقات معنوی محقق باشد و در منزل قاب قوسین او ادنی باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت و هستی و هیبتی زیاد در وی داد حرارتی بی اندازه حادث شد که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت نرسیدی شدت آن حرارت را طاقت نیاوردی چون محل اثر ید قدرت انحرارت از قدرت کامله یزدانی میل برودت نمود بجانب الطاف حضرت ایلیا پای مبارک در کتف حضرت رسالت ص بر آن اثر نهاد که رحمت الهی مس کرده بود و حسان بن ثابت با آنکه صفحه اعتقادش برقوم رقم نفاق و شقاوت در زمره آن جماعت که با معاویه حشر خواهد شد آن قسم جوهری را در رشته نظم کشیده داستان این کرامت عظیم که حقتعالی آن مهر سپهر ولایت را باین شرف کبری اختصاص بخشیده و با حضرت رسالت از جانب الله مأمور بآن شده باشد و مرتکب کشف او نگردیده و الله یعلم و بزرگواری و فضیلت آنحضرت را ملائکه و پریان و آدمیان از احصای آن عاجزند و شاید هم آن هزار حدیث صریح مشهور شده

در بیان امت خصوصاً در نزد اهل سنت باشد و در بیان صفات حمیده آنحضرت این رباعی را شافعی از فقهای ایشان گفته است شعر لو ان المرتضی ابدا محله لاضحی الناس طراً سجداً له وکفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله حاصل این نظم آنست که شافعی میگوید نمیدانم که علی پروردگار منست یا الله تعالی علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقاً امام الانس و الجنة و کفتا این بیت در جنب بزرگواری او هیچ است اسامی جماعتی که امراء آنحضرت بودند صاحبان سر و از جمله مریدان کامل بنده آستانه شاه ولایت نشان بودند باصطلاح قلندران هفده کمر بسته میگویند اما ایشان نه ان کسانی اند که ایشان میگویند سلمان فارسی رضی الله عنه ابو ذر غفاری مقداد بن اسود الکندی عمار بن یاسر جابر بن عبد الله انصاری حذیفة بن الیمان ابو ایوب انصاری قیس بن سعد مالک اشتر و سلیم تمار نوف بکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی خزیمه ذو الشهادتین قیس هلالی محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه و بطریق دیگر حجری سعد بن حنیف حجر بن عدی طرماح بن عدی داخل اند و بروایت دیگر سلمان فارسی ابو ذر غفاری مقداد بن اسود الکندی جابر بن عبد الله انصاری مالک ابن اشتر النخعی اویس القرنی محمد بن ابی بکر الیمنی حجر بن عدی الکندی عدی بن حاتم الکندی الطائی عمرو بن حمق الخزاعی عروة المرادی عمار بن یاسر العنسی صعصعة بن صوحان العبدی عمرو بن وحشه الکسائی احنف بن قیس تمامی حارث بن قدامه سعدی خالد بن معمر السدوسی خلق دنیا در وجود شریف آنحضرت چهار طایفه شده اند اول افراط نموده اند و در محبت او غلو نمودند و او را خدا دانستند و طایفه دیگر تفریط نموده اند و تقصیر در حق او کردند و او را ناصبی گفتند و طایفه دیگر از راه عناد او را خفیف دادند و در مرتبه چهارم امامت دانستند و طایفه جلیله شیعه اثنی عشریه او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و آنها که خدا دانستند اول مفوضه میگویند که الله تعالی واگذاشت کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و حاضر شدن در نزد تولد و غیره امور آنچه میخواهد میکند و ایجاد میکند و خدا را در آن مدخلی نیست سبائیه اصحاب عبد الله بن سبا اند از نصیریان روزی عبد الله با آنحضرت گفت انت انت یعنی انت الله آنحضرت جواب

بگیرد کر بخت و لب با ط مدینه رفت حضرت امیر لشکری فرستاد و برخی از اصحاب او را گرفته
و آوردند آنحضرت فرمودند تا گودها کندند و در آنجا آتشی کردند و بسوزانیدند و چون ایشان را
در آتش می انداختند میگفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی که ما را با آتش میسوزانی و چون آن
حضرت را شهید کردند گفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز اوست
و برق تازیانه اوست بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشد گویند این و آن را جنت بلکه شیطان را
بصورت علی کردید و کشته شد غرابیه از غالی گویند خدا جبرئیل را بعلی بن ابیطالب فرستاد و او غلط
کرده بمحمد رفته از آنکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که بغراب شبیه است استغفر الله لعنت کنند صاحب
ولی را که جبرئیل است که وحی رسالت از علی به محمد فرو برد و بعضی گویند او خداست شریعیه از غالیان
گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده و ایشان خدایند غیریه گویند که خدا در علی تنها فرود
آمده و او خداست و گویند او افضل بود از رسول خدا و این کفر صریحست در زندقه و طایفه اجاره
دعویان تشیع این اعتقاد دارند و طایفه از ایشان بخمس قایلند که مراد از سلمان و مقداد و عمار و
ابوذر و عمرو بن امیه ظهری باشند و گویند این پنجنفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او خداست
و اول این مقدمه در بصره واقع شد که هفتاد نفر از طایفه زط گویند که هود باشد آمدند و گفتند بزبان هندی
که تو خدائی حضرت فرمود من خدا نیستم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند صرار بر این معنی داشتند
حضرت مالک اشتر را فرمود که چاهی کندند و ایشان را در آنجا کردند و کشتند از دود و در کتاب
بجنبار هندوان مسطور است که کنگر خداست و ما او را خدا میدانیم زیرا که او زنده میکند و میمیراند
و آنچه مسلمانان میگویند خدا نیست و غلط میگویند بمعرفت او راه نیافته و آنچه عوام الناس
و قلندران و حشرات الارض و درویشان میگویند که آنحضرت هفتاد مرتبه نصیر را زنده کرد اینه
و کشت و او میگفت تو خدائی بعد از آن ندا از جانب خدا رسید که یا علی کل دنیا بنده منند که
این بنده تو باشد محض کفر و زندقه است و افترا و دروغ است بر خدا و هر کس این را باور میکند
یا اعتقاد باین دارد کافر است و ابد الآباد در جهنم خواهد بود خدا غنی است از آنکه شریک
در خدائی و عبادت داشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و آنچه فقیر برای العین

از غالیان دیدم در شیوخ اعتقاد ایشان است که در راه بغداد بمنزل هرون آباد رسیدیم و در
بیابان جنگل فرود آمدیم که غلیان و قهوه صرف کنیم رفقا درخت عظیمی آتش زده بودند و در
کنار آن نشستیم فقیر گاهی اصلاح آتش میکردم و همه بر آتش میزدم ناگاه درویشی شیخ مردی
همراه بود مردم فقیر را گفت ترسیدی از آتش گفتم کار آتش سوزانیدن است آمرزد
گفت شما دعوی تشیع میکنید و آتش شیعیان را نمیسوزاند میخواهی تو بنمایم که شما شیعیان
دروغ میگوئید و علی را دوست نمیدارید ناگاهی کشیده و این را خواند بارها گفته ام بخلوت دل
علی الله و غیره باطل و تختهای آتش بسیار بر داشت و در گریبان و سینه خود انداخت و دست
در درون آتش و زیر آن فرو میکرد یا علی یا علی میگفت تا مدت طویلی که آتش در سینه و بغل او بود
خاموش شد و صلا متضرر نشد و جزو ترشش نکرد گویا دست او در میان آب بود بعد از آن
رو بما کرد گفت دانستید که شما شیعه نیستید فقیر گفتم مگر تو علی اللهی هستی گفت بلی من چه پروا دارم
از کسی آنگاه خنجری در میان آن داشت کشید ما ترسیدیم که بر ما زند بضرب هرچه تمامتر شکم و سینه
خود زد بنحویکه سر خنجر خم شد و جراحتی در بدن او بهم نرسید و رو بما کرد و گفت شما نور علی را
حاضر و ناظر نمیدانید و میگوید که در قالب مثال است یا آنکه در قالب اصلی و موافق اعتقاد
شما زیاده از سه روز در قبر نمیماند پس بهمان جسد اصلی یا قالب مثال در احتضار بندگان و تولد
ایشان حاضر میشود پس بکجا میرود و از قبر چه میخواهد که او در قبر نیست این قدر راه چرا میروید
این را گفت و برخواست با جمعی یا دگان روانه شد و ما را وداع کرد در رفت عدد از ازواج
آنحضرت فاطمه زهرا بود و چون آن ستیده زنان عالمیان بود تا در حیات بود حرام بود که
حضرت امیر المؤمنین که زن دیگر کرد بر سر آنحضرت شرفا و جلالا لها و این از جمله خصایص او
داگر علی نبود حضرت فاطمه کفو و همسری نمیداشت که در دنیا شوهری کند و بعد از فوت آنحضرت
امامه بنت ابی العاص بن ربیع که دختر زینب بنت رسول الله گرفت و دیگر ازواج او لیلی بنت
مسعود دارمیه بود و اسما بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنفیه که نام
او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه که چون ابو بکر لشکر بجنگ مسیلمه کذابه فرستاد و او را اسیر کرد حنفیه را

عدد ازواج حضرت

باسیری آوردند حضرت او را مسلمان نمود و آزاد ساخت و بعد خود او را آورد و چهار نفر ایشان از
جواریند و چنانچه یازده نفر ام ولد بودند عدد اولاد الحسن و الحسین بودند و محمد الاکبر و عبدالله و ابوبکر
و عمر و عثمان و جعفر و عبدالله و محمد الاصغر و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط اناث زینب
الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری
و رقیه و فاطمه و امامه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و
شقیق که سقط شدند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول طاهره اند و محمد اکبر
از حنفیه و عبدالله و ابوبکر از لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان از اسما بنت عمیس است
که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر در موته او را ابوبکر خواست و محمد بهم رسید پس
ابوبکر او را طلاق داد و آنحضرت او را گرفت و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است
و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است [illegible] آنکه نام بردیم از زنان نکاحی
اند و باقی ایشان از اولاد و مادر ام ولد است و ام کلثوم و زینب را به پسرهای جعفر طیار داد
و آنچه مشهور است عمر بن خطاب ام کلثوم را بنکاح خود در آورده بود ابن راوندی و یکی از
مشاهیر فضلای شیعه است انکار این حال نموده و منع صحت این خبر نموده در روایت ابی بصیر
از ابی عبدالله محمد بن مسعود از محمد بن حمیه بن اسمعیل از ابی عبدالله الزینبی از عمر بن اذینه که او
فرمود که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند و گفتند ای مقتدای و پیشوای ما اهل سنت
ما را الزام و اسکات مینمایند در تزویج امیرالمؤمنین ع دختر خود ام کلثوم را بعمر بن الخطاب و
میگویند که اگر عمر رضی امیرالمؤمنین نبود پس چرا دختر خود را باو میداد و بنکاح او راضی میشد
و در حالت این سؤال آنحضرت تکیه کرده بود در است نشست و فرمود آیا چنین هستند
که میگویند که اینحال از امیرالمؤمنین ع واقع شده بود و دختر خود را بعمر داده گفتند بلی بعضی را
اعتقاد بصحت این واقعه هست حضرت فرمود که آن گروه که ایشان را اعتقاد است حقیقت از راه
اگاه نیست از مسلک خود دور افتاده اند و از هدایت کامله محفوظ نگشته اند دروغ میگویند
و اینحالت از امیرالمؤمنین واقع نشده و این خبر دروغ است و از جمله افترا و بهتان است اما

امیرالمؤمنین ع قادر نبوده که دختر خود را که میداد بوجهی از وجوه خلاص کند از عمر و یا فرزند خود را
بعمر ندهد بدانکه فرمود من این قصه را برای شما بیان کنم بدانید که چون عمر بر سریر خلافت مستولی
شد کسی نزد امیرالمؤمنین ع فرستاد ام کلثوم را خطبه کرد شاه اولیا از آن کار ابا کرد پس
عمر بعباس که عم حضرت امیرالمؤمنین ع بود گفت ای عباس اگر شما ام کلثوم را بمن تزویج نکنید
من ترا از منصب تو عزل کنم و بدیگری خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید بترسید و این
حال را با امیرالمؤمنین ع عرض کرد شاه اولیا از گفتار او امتناع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
که حال تزویج ام کلثوم بعمر بهم نمیرسد چون شاه اولیا معلوم فرمود که اینصورت واقع نمیشود
و عزل عباس را خواهد کرد کس بطلب جنیه فرستاد از اهل نجران و نام جنیه سحیفه بنت جریره بود
پس چون آنحضرت جنیه را طلب کرد آن جنیه بخدمت شاه اولیا رسید فرمود که بشکل ام
کلثوم در آمد و بعد از آن او را پیش عمر فرستاد و هرگاه عمر میخواست که با او مقاربت کند
ممکن نمیشد و در این حالت حیران بود و میگفت ما فی الارض من اهل بیت اسحر من بنی هاشم یعنی
در روی زمین ساحرتر و مکارتر از بنی هاشم اهل بیتی نیست و میخواست که حال خود را با مردمان
اظهار کند که دست غیب شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او سحیفه آنچه میراث باو رسید
جمع کرده متوجه نجران شد و بعد از آن حضرت ام کلثوم را ظاهر گردانید و بروایت دیگر
عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس ان هنا رجلا من اصحاب
رسول الله ص قد زنی و هو محصن و قد اطلع امیرالمؤمنین وحده فما انتم قائلون یعنی ای مردمان
بدرستیکه مردی از اصحاب رسول خدا ص زنا کرده بزنی شوهر دار و امیرالمؤمنین عمر به تنهائی
بر آن اطلاع یافته شما هرچه میگوئید بگوئید از چهار جانب آواز بر آمد که عمر را بگواه احتیاج
نیست اگر میفرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت اگر علی دختر
خود را بمن ندهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد حضرت
فرمود من پیش از گفته شما دانستم ولیکن من این کار نکنم عباس گفت او مرد صاحب نیزه است
اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی رفع خصومت بشود جان خیال کن که این دختر

نمود پس عباس بعمر گفت که اگر علی این کار نکند من میکنم و مردمان را حاضر کرد و عمر گفت عباس عم
علی است بوکالت او دختر را بمن بدهد و عباس ام کلثوم را بعمر خطبه کرد و بروایت دیگر ام کلثوم
چهار ساله بود عمر چهار هزار دینار مهر او را فرستاد و او را بخانه برد و چون بردامن جود
نشاید ریش عمر را گرفت و سیلی بعمر زد عمر او را بر زمین نهاد و گفت این حجت از بنی هاشم است
فاضل هندی در کتاب خود چنین ایراد کرده که جنیه هر شب لقمر بوده امیر المؤمنین ع در پهلوی
عمر بخوابید و بعضی این حکایت مثل حکایت آسیه زن فرعون است ٭ ولایات آنحضرت
مکه معظمه مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و سواد ان و بصره و جزایر و موصل و حلب و اعراب
دنطاب و نجران و یمن و طایف و مصر و مداین و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر
و حویزه و فارس و بنادر و حزه و اردشیر و جیرو و اصفهان و قم و کاشان و یزد و دیلم و طالقان
و قزوین و ساوه و استراباد و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و مکران و سیستان و بیابانها
و غزنین و سرج و فرح و مازندران و گیلان و آذربایجان و مراغه و ولایت لران و کردان
و اردبیل و مردم بادیه و ری و شهریار و طوس و همدان و دماوند و نهاوند و اهل فرس و روم
تا تارخان و ارنادت و کرکوک و اسکندریه و دیار بکر و سکان دریای فارس و عمان و منجان
و سعدیه و مسکد و لحسا و قطیف و بحرین و صحا و صنعا و زبید و عدن و جده و قادسیه و نهروان
و مدین و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس و اریحا و یزد و شالایم و اردن و انطاکیه و عسقلان
و آنچه که بعنوان غصب در تصرف معویه بود باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت
بود سلوک آنحضرت با رعایا چون زمان خلافت در قبضهٔ اقتدار فرمانفرمائی آن مهر سپهر امامت
و ولایت رسید بعد از آنکه بیست و پنجسال و سه ماه از خلافت خلفای ثلثه گذشته بود و تمام
عمال عثمان را از ولایات معزول گردانید مثل سعید بن عاص از کوفه عبد الله عامر را از عراق و عبد الله
بن ابی سرح را از مصر و معویه را از شام و ولید بن عقبه را از مداین و بروایت دیگر قیس بکنی ابا نو
موسی اشعری عامل کوفه بود و او را معزول کرد از کوفه و قثم بن عباس را والی مکه گردانید
و سهل بن حنیف را والی مدینه گردانید و عثمان بن حنیف را والی بصره گردانید و بعد از عزل

ولایات آنحضرت

او بروایتی عباس را به بصره فرستاد و خلیفهٔ او زیاد بن امیه بود و اشعث بن قیس کندی که عثمان
او را والی آذربایجان کرده بود تا حدود دریای طبرستان و حلب و طرف عرب و همه حدود
مراغه او را معزول نمود و مالک بن حارث نخعی را امیر جیش نمود یعنی سپه سالار و چون
محمد بن ابی بکر را فجار مصر شهید کردند باز مالک را حاکم مصر گردانید و عمر بن سلمه بن عبد
الأسد مخزومی عامل بحرین بود او را معزول نمود و نعمان بن عجلان زرقی را حاکم بحرین نمود
و مصقله ابن هبیره شیبانی را از اردشیر معزول و باز بمالک داد و مداین را بسلمان
فارسی داد و پادشاه یمن را معزول نمود و اکثر روزها در بازارها میگردید پیاده و تازیانهٔ
خود را بر دوش مبارک گذاشته و مردم را نصیحت میکرد و از عذاب الهی میترسانید
و ترازو و کیل و گز مردم را در بازارها درست میکرد و حدود الله را جاری میساخت
و خود بنفس مبارک گوشت و سایر مایحتاج خود را میخرید و بر دوش بر میداشت قنبر و
سایر موالیان میگفتند یا امیر المؤمنین بما ده ما برداریم در جواب میفرمود ابو العیال
احق بحمل العیال روزی غلام سیاهی در نزد آنحضرت اقرار دزدی کرد حضرت فرمود
تا دست آن سیاه را بریدند سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره بیرون آمد
و گریه میکرد و آنحضرت را مدح مینمود و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام بود مرا
از عذاب نجات داد کسیکه پیشرو شیعیان بود یکی از اصحاب این را شنید آمد و بخدمت
آنحضرت عرض کرد که آن سیاه شما را مدح میکرد با وجودیکه دست او را بریده بود دیدن آن
حضرت سیاه را طلبید و دست بریده را بجای خود گذاشت و دعا کرد دست او بحال اول
معاودت نمود جهاد آنحضرت بعد از حضرت رسالت پناه صلعم مخفی نیست در آنکه در ایام
خلافت خلفای ثلثه از مدینه مشرفه حرکت نکرد و در ایام سلطنت وی حرب اول آنحضرت حرب
جمل است که آنرا قتال ناکثین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر برای امارت بصره و کوفه با آنحضرت
بیعت کردند و چون آنحضرت نفاق ایشان ظاهر بود حکومت این دو بلاد را با ایشان نداد پس
طلحه و زبیر نکث عهد کردند و بیعت آنحضرت را شکستند و بهانه عمره از مدینه بیرون آمده عایشه

وبیابانی سیفیدن

درمکه بود او را بر بافتند و رو در بصره نهادند چون بچاه آب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمدند عایشه
پرسید این چه آب است یکی گفت آب حواب است عایشه پشیمان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده
بود که یکی از زنان او بعزم قتال ظلم بیرون رود از مدینه و بآب حواب رسد سگان آنجا
بر او حمله آورند و قصد کشتند طلحه و زبیر فی الحال پنجاه کس را یافته آمدند و شهادت دادند که این
آب حواب نیست و این اول شهادت زور بود که در ایام اسلام دادند و عایشه را راضی کردند
برداشتند و به بصره بردند و عامل آنحضرت را بیرون کردند بصره را بتصرف در آوردند و میان
آنحضرت و ایشان حرب واقع شد و آنحضرت از مدینه مشرفه بیرون آمده به بصره رسید و هودج
عایشه را بر شتر لوک که عرب آنرا جمل گویند بستند و سوار شد و نام آن جمل عسکر بود عایشه
چون نام شتر را شنید باز پشیمان شد زیرا که از حضرت رسول شنیده بود که یکی از زنان
من بعزم قتال پسر عم من در بصره بر شتری عسکر نام سوار شود و طلحه و زبیر باز شهادت دادند
و شاهد جعل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عایشه در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت بعضا
مرتبه شتر عایشه را پی کردند و ابلیس ملعون باز شتر آورد و عایشه سوار شد و در کتب یهود
از کتاب کلو بین فرنگان مسطور است که صفورا بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آنحضرت
با یوشع بن نون وصی او و شتر سوار با لشکر عظیم جنگ کرد صورت کتابت امیر المومنین
بسوی عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول
خدا و طلب میکنی امری را که آن جهاد است و خدا جهاد را از تو و زنان دیگر ساقط کرده اند
و گمان تو اینست که میخواهی اصلاح کنی میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی کرده اند
و سردار سپاه شده اند و گمان تو این است که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مردیست
از بنی امیه و تو زنی از بنی تمیم ابن مره و قسم میخورم بجان و عمر خودم که عارض ساختی بلا را
و بر دوش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی گناه او بزرگتر است از گناه
کشندگان عثمان و بخشم در نیامدم تا آنکه مرا بخشم در آوردی و بجوش در نیامدم تا آنکه
مرا بجوش در آوردی و حال آنکه تو در پیش کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقتلوا

نعثلا

نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش پهن را خدا بکشد این ریش پهن را و تو اولی بدادن
دیت و خون عثمان بودی خدا نهی کرده است زنان پیغمبر را که در خانه بنشینند و بیرون نیایند
و طلب امری که از ایشان نیست نکنند زنان را بلشکرکشی چه کار این غش و فریبی که از تو
صادر شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی ای عایشه از خدا بترس و بمنزل
خود در خانه بنشین جواب نامه ای پسر ابوطالب کار از عتاب گذشت و من در طاعت و فرمان
برداری تو داخل نمیشوم پس هرچه میخواهی بکن و آنچه از دستت بر آید تقصیر مکن پس آنحضرت
محمد ابابکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فتنی که از تو صادر شد اسلام را خراب
کردی دست بردار و اگر نه ترا طلاق میدهم محمد که آمد فایده نکرد و برگشت و جنگ در
گرفت حضرت محمد حنفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را پی کن محمد آمد جنبه سر راه گرفتند
و او نتوانست که بر شتر عایشه دست یابد برگشت حضرت امام حسن را فرستاد آنحضرت آمد
و شتر عایشه را پی کرد و ولد او را سر از بر کرده او را گرفت چون برگشت و بخدمت پدر
بزرگوار آمد محمد حنفیه خجل شد فرمود حضرت ایفرزند دلگیر مباش از اینکه بر عایشه دست نیافتی
که تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خدا است و در این تفاوت بسیار است و اهل سنت
میگویند عایشه از این عمل پشیمان شد و چندان گریست که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را
قبول کرد و توبه عایشه نزد شیعیان اصلی ندارد اقرار عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع
الابرار از جمیع ابن عمیر نقل میکند که داخل شدم بر عایشه پس باو گفتم که کی دوست ترین مردمان
برسول خدا او گفت عزیزترین مردمان و گرامی تر بود گفت فاطمه جمیع گفت سوال من از زنان
نبود بلکه از مردان است عایشه گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد که نگویم
بحق خدا که اگر روزه باشم همان است که گفتم جمیع گفت پس چه بر من است زیرا که با او
کارزار کردی پس عایشه روپاک را از سر کشید و بر گردی خود فرود آورد و گریست گفت
آدمی امری بود که جاری شد بر من که جنگ تمام شد سی هزار کس از لشکر عایشه کشته
شده بودند و بروایتی بکر سی هزار کس از طرفین کشته شده بود و چون عایشه را گرفتند

شاه جهان پناه فرمود داخل بصره گردند پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه شماتت
عایشه گفت یا ابا الیقظان این کیست که همراه تست گفت مالک اشتر گفت تو بودی که این
کارزار کردی در معرکه با عبدالله زبیر و او را بر خاک انداختی و میخواستی بکشی مالک گفت بلی
و اگر نه این بود که عبدالله زبیر مرد بزرگ بود هر آینه او را میکشتم و راحت میدادم مسلمانان را
از دست او عایشه گفت مگر نشنیدی قول پیغمبر ص که فرمود که بعنوان کشت مسلمانان را مگر آنکه
بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد و یا کسی را بجرم کشته باشد
مالک گفت یا ام المؤمنین یکی از این سه چیز میکشتم یعنی مرتد شده بود و عبدالله پسر
خواهر عایشه بود پس مالک این شعر را انشا کرد اعایش لولا اننی کنت طاویا ثلاثا
لالفیت ابن اختک هالکا عشیة یدعوا والرجال تحوزه باضعف صوت اقتلونی و مالکا
فلم تعرفوه اذ دعاهم و قد حدت علیه بالعجاجة بارکا فنجاه منی اکله و شبابه
وانی شیخ لم اکن متماسکا مقالات امیر المؤمنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال آراسته
شد زبیر بمعرکه آمد مبارز طلبید امیر المؤمنین ع بمعرکه رفت زبیر پرسید یا امیر المؤمنین از شمشیر
تو ایمنم حضرت فرمود بلی و بعد از آن گفت یا ابا عبدالله چه بر این داشت ترا که این کار کردی
گفت از برای خون عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشتید پس واجب بر تو که قصاص
خون عثمان را بدهی ولکن قسم میدهم ترا بخدائی که مبعوث بخلق کرده است فرقان را به پیغمبر
خود محمد ص آیا یاد ترا می آید آن روز که رسول خدا گفت بتو آیا علی را دوست میداری گفتی
که چه چیز باز میدارد مرا از دوست داشتن چرا او را دوست ندارم و او پسر خالوی منست رسول
خدا فرمود اما تو زود است چون خواهی آمد بروی خروج کردنی و تو ستم کننده بروی خواهی
بود پس زبیر گفت خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطرم رفته بود آن حضرت باز قسم داد
فرمود که آیا یاد ترا میاید که رسول خدا از بنی عبد عوف میآمد و تو با او بودی دست ترا گرفت
و من استقبال کردم آنحضرت را و سلام کردم بر او آنحضرت بروی من خندید و من بروی او خندیدم
پس گفت ای زبیر و انگذار پسر ابو طالب را هرگز و روزی باشد که تو بیرون آئی بر او و با او ستم

کشنده

کننده باشی بر او زبیر گفت بلی خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطرم رفته بود
اگر این را زودتر بخاطر من میآوردی بر تو بیرون نمی آمدم پس زبیر از معرکه برگشت
عایشه گفت یا ابا عبدالله ترا چه بر این داشت که برگشتی چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که
خود را در موقفی شرک می بینم و اسلام نمی بینم و من در کار خود بینایم و شک در امر خود بهم رسانیدم
پس صف را شکافت و از میان لشکر بیرون رفت و فرود آمد بر گروهی از بنی تمیم در وادی السباع
پس او را ضیافت کردند و عمرو بن جرموز مجاشعی از عقب او روانه شد و او در خواب بود
سر او را برید و برای آنحضرت آورد چشم جایزه داشت آنحضرت فرمود که از رسول خدا
شنیده ام که فرمود بشر بقاتل ابن صفیه بالنار ابن جرموز خود را از غصه کشت و بروایتی در
خوارج نهروان داخل شد و در آنجا بجهنم رفت و ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید
که لشکر شکست خورد باز بقتل زبیر اقدام نمود نه آنکه در کشتن زبیر گمان ثوابی داشته باشد
و بروایتی چون سر زبیر را آورد آنحضرت فرمود که کی بنوکه گفت زبیر را الجنی را آن ملعون
گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود تا گردن او را زدند و زبیر با قاتلش بجهنم رفتند پناه
بر تخ بخاری احوالات زبیر را از ابن عبد البر تا اینجا گفته و بعد از آن گفته که مروان بغلامش
گفت بخدا که هیچکس بکشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود پس غلام اسیر خود ساخت تیر زهرآلود
بطلحه انداخت و تیر بطلحه بر خورده بیهوش شد چون بهوش آمد دید که خون از او روانست و کارش
سخت شده بغلامش گفت مرا بجائی برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا رسانم گفت سبحان الله
خون هیچ قرشی را ضایع تر از خون خود گمان نمیبرم مگر این تیر است که از جانب الله بمن رسیده است
و بروایتی تیری بر مقتل او آمد بر زبیر ملحق شد معلوم نبود که آن تیر از که بود مرویست که روزی در حضور
زبیر منحو است که حجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جمله عشره مبشره هستم و اینهمه از اهل بهشتند
حضرت امیر از او پرسید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و نه کس را شمرد و آنحضرت را نام نبرد
حضرت فرمود تو ده گفتی و نه شمردی بار دیگر شمرد و حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود باو
که من داخلم گفت بلی فرمود تو گواهی دهی که من از آنهایم گفت بلی فرمود که گواهی میدهی که من

از اهل بهشتم گفت بلی آنحضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من از پیغمبر خدا شنیدم که تو از
اهل دوزخی و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل گفته بود که ابوبکره نام گفته در آن روز
دیدم جمع کثیر دور هودج عایشه را گرفته بودند و او زن رسول الله در خاطرم تردد بهم رسید
چون یادم آمد که روزی در خدمت رسول الله مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکم است آنحضرت
فرمود لن یفلح الله قوما ولوا امرهم امرأة یعنی هرگز فلاح و رستگاری مباد جماعتی را که زنی متولی
امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و این کلمه نفع عجب بهم رسانید و جهاد دیگر با
قاسطین است که لشکر معاویه اند و اهل سنت او را در این جنگ مثاب میدانند و میگویند
معاویه درین جنگ مجتهد بود حافظ ابونعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجب تر آنکه مسلمانان
او را مجتهد میدانند این مقاتله نه از روی اجتهاد بود بلکه از روی عناد بود و این
جنگ در صفین که موضعی است در میان کوفه و شام واقع شد بسبب آنکه امیر المؤمنین ع او را
از امارت شام عزل نمود و او قبول نکرد و گفت مرا پسر عم عثمان والی شام کرده اند و عثمان
خلیفه مقتول بظلم است و بعد از او امیر المؤمنین و خلیفه منم در امامت او یک روایت هشتصد
هزار کس و بروایتی چهارصد هزار کس و کمتر هم گفته اند که لشکر از بلاد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد
و پیراهن خون آلود عثمان را بهمه جا میگردانید و بهانه طلب خون او میکرد الغرض لشکر را آورد تا صفین
و در آنجا لشکر افزود و آورد و بعد از رسل و رسایل بین جانبین هفتاد و دو صف بسته و لشکر آن
حضرت پنجاه و سه هزار کس بروایتی نود هزار کس بودند اکثر ایشان چهارده ساله و کمتر همراه بود
چون پای مبارک بر رکاب گذاشت برگشت و رو بلشکر کرده خطاب بمردگان و زندگان
کرده فرمود که کجا رفتند آنانی که میگفتند پسر ابوطالب شجاع نیست والله که من از همه فرزندان
آدم شجاع ترم اگر پدران ایشان را می کشتم ایشان بهم نرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت را خواند
و این جنگ در شب واقع شد و آن شب را لیلة الهریر میگفتند بدین سبب که هریر جمع هره است
و هره گربه را گویند و سگ نیز گاهی استعمال میکنند که از کثرت لشکر شقاوت اثر صدا و غلغله های
آسمانها و زمینها را گرفته بود و درین جنگ مالک اشتر میر جیش بود و یعنی سپهسالار و هاشم بن عتبه

ابن ابی وقاص علمدار بود و او را مرقال میگفتند برای آنکه بسیار تند و تلخ بود در کارزار و در این حرب
نمود که با اویس القرنی زره پوشید و با لشکر معاویه حرب نمود و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین
نیز زره پوشید و با لشکر معاویه حرب عظیم نمود اما در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر در کمر
میان نه بست و در پشت سر آنحضرت نماز نکرد و متردد بود که آیا حق با امیر المؤمنین است
یا با آن طایفه حنفیه چون عمار یاسر شهید شد دانست که با آنحضرت است زیرا که از حضرت رسول
شنیده بود که مکرر میفرمود بعمار ویح یا عمار تقتلک الفئة الباغیة پس خزیمه آنقدر جنگ کرد
تا شهید شد احوالات عمار یاسر نود و چهار سال داشت یا دو روز یاد که زره پوشید بمیدان
رفت و قریب سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد تا آخر بضرب ابو عاریه مری از اسب در افتاد
و سر او را ابن جون سکسکی برید و برداشت و با ابو عاریه نزاع میکرد او میگفت من کشتم او میگفت
من عمرو بن عاص گفت این دو نفر مخاصمه میکنند بر سر آتش این سخن بمعاویه رسید بعمرو بن عاص
اعتراض کرد و گفت چه میکنی جماعتی که جان خود را فدای ما میکنند در جنگ میگوئی هر دو بجهنم میروند
عمرو بن عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش از این جنگ به بیست سال مرده بودم
و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار جامی از شیر خواهد بود در دنیا و همچنین
شد در معرکه جامی شیر خورد تا بدرجه شهادت رسید و احمد بن بیهقی از صحیح بخاری
نقل میکند که عبدالله پسر عمرو بن عاص به پدرش گفت که کشتند عمار را و بتحقیق که رسول
خدا فرموده بود که عمار را میکشند فئه باغیه عمرو عاص بمعاویه گفت آیا میشنوی که عبدالله
چه میگوید او گفت همراه هر کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را و اهل
شام نیز چنین گفتند این سخن بعلی ع رسید پس فرمود از این قرار رسول خدا قاتل حمزه است
که حمزه با او آمده بود و این سخن را نسبت بابن عباس میدهند که او پیغام چنین فرستاد
و احمد بن حنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر معویه سیصد و
بیست و سه هزار کس کشته شدند و عدد کمتر از این هم گفته اند و در این جنگ از امرای آنحضرت
مالک اشتر و خزیمه و عمار و اویس القرنی و هاشم مرقال بشرف شهادت مشرف شدند

گویند که چون مالک را آنحضرت دفن کرد در آنحالت که گریه میکرد شنیدم فرمود از سبب سه چیز بود
که منکر و نکیر از مالک سؤال کردند از خدا و رسول گفت چون با امام رسید لکنتی از لحد کشید و با ایشان حجت آورد
که حجت بر من میکند امام من که بالای سر من ایستاده خداوند عالمیان ملکی دیگر فرستادند منکر نکیر
که برگردید که مالک حجت خود را تمام کرد و این قول نزد فقیر ضعیف است و اما آنچه از اخبار دیگر ظاهر
میشود آنحضرت مالک را بپادشاهی مصر فرستاد و در آنجا فوت شد و الله یعلم غزای دیگر چون
آنحضرت از ماجرای صفین فارغ شد و مقدمات حکمین واقع شد چنین که شنیدی دوازده هزار کس
از لشکر آنحضرت در عابدترین و فاضلترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت بودند از دین بدر رفتند
مانند تیری که از کمان بجهد و آنحضرت را موجه و علانیه ناسزا گفتند که تو کافر شدی و حرب
کردن با تو بر ما واجب است و چرا اسم خود را از امارت مؤمنان اخراج کردی در نوشتن کاغذ
و از لشکر آنحضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را اخراب کردند و جمع کثیر را
کشتند حضرت با چهار هزار کس بسر ایشان رفتند و عبدالله عباس را نزد ایشان فرستاد
و حرف زد ایشان گفتند علی باید تا با او سخن گوئیم پس ابن عباس برگشت و آنحضرت بمعرکه آمد
و عبدالله بن کوا که سردار ایشان بود بمعرکه آمد و از آنحضرت امان گرفت و ده نفر از رفیقان
او نیز آمدند حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید و سبب دلگیری شما چیست عبدالله نقل
کرد جنگ کردن معویه را و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن ابو موسی اشعری
در حکم آنحضرت فرمود که یا ابن کوا من نبودم و شما نگفتم که اهل شام با شما مکر میکنند میباید عبدالله
عباس برود و شما گفتید نه ابو موسی برود در اینجا من تقصیری ندارم گناه شما را باشد ابن کوا
گفت راست گفتی یا امیرالمؤمنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع میشود و باقی
لشکر متفرق شدند و عبدالله وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی را معروف بذی الثدیه بزرگ شدند
و آمدند با لشکر در نهروان نزول کردند و نهروان موضعیست حوالی بغداد و بعضی گرمانشاهان گفته اند
و در آنجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه کرد و هشت هزار کس از ایشان برگشتند و گفتند التوبه
التوبه یا امیرالمؤمنین و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه چهار هزار کس ماندند

کم و زیاد و بحرب ایستادند و عبدالله وهب و حرقوص گفتند ما در این حرب که با تو میکنیم میخواهیم
که وجه الله در روز قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی این را تلاوت فرمود
قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس
آتش حرب بلند شد و از چهار هزار لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج نه کس
بدر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج هیجده هزار کس بودند و این حرب را قتال مارقین گویند
و از آن نه نفر دو نفر گریختند بسیستان رفتند و در آنجا وطن کردند و در آنجا نسل ایشان
بسیار شد باباضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو نفر گریختند و به بلاد جزیره رفتند
در موضع سن و دو نفر گریختند و به بلاد عمان رفتند و نسل ایشان بسیار شد و قلاع و
شهرها ساختند مثل مسکد و جلفار و نزده و بهله و هنوز بقیه خوارج در آنجا هستند و قوت بسیار
دارند و یکنفر دیگر گریخت و بتلمون رفت دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کس نکرد تا از دنیا
رحلت فرمود ذکر مذاهب خوارج ایشان هفده فرقه شده اند حروریه و ازارقه و اباضیه
و نجدات و غسانیه و یونسیه و ثمانیه و مرثیه و عیلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و عونیه
و ضحاکیه و بنی ثعلبیه و ابتریه و اصل ایشان پنج فرقه بودند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه
و اباضیه همه اینها گویند امامت بشوری بود و مختار رعیت است و سب آنحضرت امیر
المؤمنین و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میکنند و دوستان دیگر را دوست میدارند که عبارت
از شیخین باشد و مدح میکنند ابن ملجم مرادی را و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان
مشرکند و اصحاب صغایر فاسقند و همچنین گویند که اصحاب کبایر نیز مشرکند و مباح
بودن خون ایشان را از یقین و اباضیه گویند که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال
و سلاح هرچه در حرب حاضر کرده باشند همه حلال است و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان
و گویند در مخالف ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان و گواهی مخالف خود را تا
اهل و هرکه برخلاف ایشان باشد با کودکان خود در جهنم اند و گویند که مسلمانی در دار الکفر
باشد اگر اسلام ایشان ظاهر باشد کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان

مباح بود و در جهاد ایشان توقف کرد و هرگاه توقف کنند کافر شوند و گویند کودکان
مشرکان با پدران در جهنم باشند ابداً و گویند قتل زانی حاضر البلد واجب است و رجم نباید کرد
و گویند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است لازم در دزدی نبود و گویند
نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع واجب است و قضای نماز حیض را واجب دانند
و تنباکو و قهوه را حرام میدانند و زنای عزب و عزبه را جایز میدانند والیوم اخذ زکوة را روا
میدانند و این مذهب ازارقه است آنچه گفتیم و ازارقه اصحاب نافع بن ازرق الحنفی باشند
و با عبدالله بن عباس بسیار مناظره کرد و از شجاعان خوارج است و آمد به بصره و از انجا ر
و با مهلب حرب کرد و مهلب او را از بصره بیرون کرده با هواز رفت و از آنجا بیرونش
کردند بفارس شد و از فارس بکرمان صفرانیه از خوارج گویند اولاد مشرک را با
پدران در جهنم باشند اما بیرون آیند و گویند از مخالفین دار کفر است هر که در آنجا اقامت
کند کافر بود و من الناس من یعجبک [illegible] آخر در شان دشمن علی میدانند و گویند اولاد
مسلمانان و کافران و مشرکان را ولایت هست به برائت از ایشان تا وقت که بالغ باشند
و ایشانرا باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشانرا لازم بود و گویند تارک نماز کافر است
از جهل و از علم کافر است و گویند حلال است وطی غلام که در دار الحرب اسیر کنی با وطی در
دبر یهود و مجوس و نصاری عجارده گویند امامت از زن درست است و چون قیام با تیغ زن
نمود و مردان اقتدا بنواند کرد و هرگاه از زن تواند با مخالف خود حرب کردن واجب است
زکوة نزد او بردن و گویند غزاله بنت شبانه امام بود نجدات از اولاد نجد بن عامر بن عبدالله
الحنفی اند و از رؤسای خوارج است و در مکه امامت کرد و در مقابل عبدالله زبیر طلب امامت کرد
نجده و نافع بن ازرق بعبدالله گرویدند و در آخر برگشتند و با یکدیگر خلافه کردند نجده بتهامه
رفت و نافع ببصره و سبب خلاف آن بود که نافع گفت تقیه نشاید کرد و از جهاد توقف نتوان
کرد که کفر بود نجده گفت تقیه روا بود نجدات گویند معرفت خدا و رسول خدا و خون و مال
مسلمانان را حلال میدانند و نجوم و غصب و اقرار کردن بدانچه حق تعالی فرستاده است واجب

دیگر آنچه گفتیم که از شرع متلقی شد دانستن آن واجب نیست و گویند هر چه و هر که باجتهاد خود
چیزی حلال کند و حرام بود روا است و هر که بگوید این مجتهد مخطی است مستوجب عقاب باشد
و با گوید که جایز بود مجتهد را عذاب کنند کافر بود زعفرانیه از عجارده خارجند و گویند میان شرک
و ایمان یک خصلت است آن معرفت است هر که معرفت خدا و دیگر چیزها از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد
و از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل بود و مرتکب شدن بعبادات بدون معرفت کافر بود اما
نه کافری که معذب بود یزیدیه از خوارج گویند خدا رسولی از عجم مبعوث کند و از آسمان کتابی بوی فرستد
که هر چه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منسوخ کرد و گویند هر که گواهی دهد از اهل کتاب بنبوت
حضرت رسالت هر چند که مسلمان نشود بهشت او را واجب شود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق
در توحید الا خبر با بشارت که قائم مقام خبر باشد اگر چه او را وقوف در شریعت نباشد و قومی گویند
خدا را روا بود فرستادن رسولان اگر چه ایشان را معجزه نباشد و قومی گویند هر که چیزی بوی
رسد که بر که حرام است قبله کردانیدن واجب است باید که قبول کند و اعتقاد نماید و قومی گویند خدا
واجب نیست رفتن بنماز جمعه بلکه جماعت و حج کردن و هیچ بهانه طاعت الا عین طاعات که معرفت
حق است و گویند اگر کسی به بیت المقدس نماز کند درست است زیرا که آن قبله است و جمهور ایشان گویند
جمله عالم فانی شود زیرا که عالم را از بهر خلق آفرید چون خلق عالم نماند همه عالم نماند و عود آن
محال است صحاکیه و واقفیه گویند روا بود که مسلمان کنیز بکافر دهد چون در دار تقیه باشد
نکاح زن مسلمان با کافر درست بود و بر عکس هم بنی شهله گویند دار دو است دار ایمان و دار کفر
و دار ایمان گویند از خوارج است و گویند هر کس کبیره از وی صادر شود پیش از آنکه امور را بر والی برند
که حد زنند کافر نگوئیم او را و بعد از حد کافر گوئیم و گویند که چون امام کافر شود رعیت درگناه
نیز شده بکند و کافر شوند و هر شرابی که اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود و ترک
نماز کند یا خدا یا یکی از انبیا را دشنام دهد در آن مستی کافر نشود و بر او هیچ ننویسند جنیه از
خوارج جزیره اند دختر مسلمان را بکافری دهند و بگیرند و عوفه از ایشان گویند که مسکری که ترک نماز
با آن یا از ارتکاب کبائر کفر بود و شمراخیه گویند خون صوفیه در ستر حرام است و در آشکار حلال و خون

مخالف ایشان را در دار تقیه حلال دانند و خیر و شر گویند همه برضای الهی است و هر زن که عقاد
ایشان نکاح او را حرام دانند و بسیار ابن سلمه رئیس خوارج گویند که خدای تعالی تخلق ناید در اعضا
جوارح و رشدیه از خوارج میگویند که آن زرع که از آب آسمان خورد در آن ده یک زکوة است
که واجب و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و مسح
بر ایشان واجب نبود تتمة المذاهب عمر شریف و مقدس حضرت آنچه مشهور است شصت و سه
سال است و شهادت با سعادتش در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت واقع شد
بضرب عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمعاونت وردان بن مجالد و شبث بن بجره و اشعث بن قیس
کندی و قطامه بنت اخضر و بعضی شصت و پنجسال عمر آنحضرت را نقل کرده اند در مکه بیست و سه
سال ماند و ده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع
کرد بجهاد و بیرون نوزده ساله شد شجاعان عرب را کشت و مدت دو سال و چهار ماه قبل از آن
حضرت ابوبکر خلافت کرد و یازده سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب فرحة الغری از
حضرت صادق شصت و پنجسال عمر آنحضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث
شد آنحضرت دوازده ساله بود و سیزده سال در مکه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات
حضرت رسالت سی سال در حیات بود و مزار کثیر الانوارش در ظهر کوفه در تل غری واقع شد
که الحال موسوم است بنجف اشرف اما سنیان ترکستان خاصه بلخ و بخارا قائل هستند
که آنحضرت ساکن است آنجا و در ترکستان مزاری قرار داده اند بسیار بازینت و بزرگی و
خادمان بسیار و میگویند آنحضرت در آنجا مدفون است و شتر جنازه آنحضرت را باینجا آورده
و جمعا و بزیارت آنحضرت ندارند و اکثر عامه میگویند که هنوز جنازه آنحضرت بر شتر بار است
و در بیابان کوفه میگردد و غالیان میگویند که آنحضرت نمرده است و آن که عبد الرحمن بن ملجم
او را کشت شیطانی بود که بصورت آنحضرت برآمد وقایع بعد از شهادت آنحضرت چون
آنجناب بریاض قدس ارتحال نمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم گسیخت
و اساس صلاح و تقوی و خداشناسی از پای در افتاده شیعیان و مؤمنان خوار و ضعیف

شدند

شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم و عداوت نسبت با اهل بیت رسالت صلعم بلند شد و
خلایق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت به بیابان تیه و گمراهی و غوایت
در آمدند و جمهور امت و عامه ناس و خلایق از خاص و عام و وضیع و شریف و اکابر و اصاغر
و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از عرب و عجم رو بدرگاه معویه نهادند و تقرب
باو جستند و آل زیاد و مروان و پسر ابوسفیان را بامامت و پیشوائی برداشتند و بنی امیه را
خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را اختیار کردند و ابوسفیان را جد مؤمنان خواندند
و هند زوجه او را جده مؤمنان و معاویه را خالوی مؤمنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان
خواندند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت ایشان را با طاعت
خدا و رسول برابر دانستند و بدوستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند و خلایق همه بمعاویه
گرویدند و او را پرستیدند و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و علیه بهرسایند و بیاغی
پادشاه شد مرتدان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در مدح خلفاء ثلثه وضع نمایند و
ستایش کنند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بر زبانها جاری سازند
پس بعد از آن امر نمود که امیر المؤمنین و اهل بیت او را لعنت کنند و افترا ببندند و دشنام
دهند و تهمت بر ایشان ببندند لاجرم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را قبول کردند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و وجوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب
شمشیر آبدار و خروار درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد کردانیدند و بر روس منابر
و مساجد و منارها و ابوابها او را و اقتدار را هر صبح و شام و سحر سب و شتم آنحضرت و اهل بیت
او کنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را اظهار کند و عداوت
نسبت باهل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام و وظیفه و جایزه و عطاها
باو بدهند و هر کس هجوی در اهل بیت یا مدحی در بنی امیه بگوید دهن او را پر از زر کنند و هر حدیثی و حدیثی
هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا باین فعال زشت قیام نمودند و تقرب بدرگاه خدایان خود
جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض و تشیع مؤمنان را قریب بهفصد هزار کس در ولایات عرب

وعجم و ترک و دیلم کشتند و بسیار خلق جلاء وطن نموده در بدر افتادند و خلقی زیاده از حساب و شمار
از زنان و اطفال و ضعفا پامال سم ستوران لشکر او گشتند و بسیار خانها و قریها و ولایتها را خراب
کردند و بر آتش زدند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر اسم علی را کسی خواستی بر زبان آورد بعد از
آنکه با شخصی ده سال آشنا و دوست بوده او را بمیدان ستنه بخانه او می آمدند و در زیر زمین
میرفتند و او را قسمهای مغلظه میدادند و قرآن در میان مینهادند که سر او را فاش نکند و سر در گوش
او میگذاشتند و نام مبارک آنحضرت را میبردند و علی بن ابی العباس ببینید که حال مردمان در آن
زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار کم پنجاه ماه در میان مردم ماند و مشهور است
که در زمان بنی امیه مردم خوارزم که از گنج و آن ولایت باشد و اهل ری هر روز هر یک از بیع و
ولایت هزار دینار بعمال خود داده لعن نکردند و اهل اصفهان و سبزوار و خراسان هزار ماه
تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز ناسزا گفتن مردمان را منع کرد از تبری
امیر المؤمنین از سر منبرها و فدک را بحضرت امام محمد باقر رد کرد و تا او در حیات بود آنحضرت و
و سایر اقارب و سادات علوی معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خراج و اموال خود را بسادات
میداد و هر ساله مبلغهای خطیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان شیعیان
مشهور است بلکه در ولایت هند و روم و اوزبک شهرت عظیم دارد که در قهوه خانها و سایر مجالس
میخوانند در زمان بنی امیه ملا حسین و ملا علی نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از داستانها از کتب
سیر و تواریخ وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون
این افسانها را شنیدند رغبت کردند و قدری از ذکر و فکر و تبرا از اهل بیت افتادند و بنی امیه
دولت را از آل محمد عم غصب کردند و دست بدست بزرگان و خلق را بضلالت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند اول در وقتی که غصب خلافت از امام بحق کردند
دویم در ایام معویه که خلایق او را پرستیدند برای نخود طلائی که در طعام میکرد سیم وقتی که حمله بیت
کردند و قتل امام حسین را اختیار نمودند و باعث این شد که بنی امیه خلافت را از میان بردند
و این است که هنوز میرود ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند متقلد امور حکومت شد چند کلمه از احوال

آنرا بیان میکند که متفق علیه است در میان امت گویند او اول کسی بود که سر حجر بن عدی و سایر
مسلمانان را بر سر نیزه کرد و اول کسی بود که سب و شتم امیر المؤمنین را حلال دانست و اول کسی
بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد و اول کسی بود که لشکر بر سر مسلمانان فرستاد و قتل
ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیه را با صد و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاة را با چهل
هزار کس باطراف عالم تعیین کرد تا هر کس که شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعی صفا و مروه
را سواره کرد و اول کسی بود که میل بخوردن گل کرد و آنرا حلال دانست و اول کسی بود که
بتها را دیگر کتابت نوشت و اول کسی بود که تشبه با کاسره و فرعون نمود و بیساول و قهرمانان
بار داشت و اول کسی بود که بت فروختن و بت فروشی را تجارت نام نهاد و میفرمود تا
بتان میساختند و بهند و سایر بلاد میبردند و میفروختند و در عوض متاعها می آوردند و اول
کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد و مقصوره قرار داد و اول
کسی بود که خواجه سرایان باز داشت و اول کسی بود که ریش تراشید و شارب را گذاشت
بنحوی که الآن رومیان تراشش میزنند و گویند تکلتو گذاشتن را او احداث نموده و بعضی
گویند تکلتو را رستم گذاشته و ریش و شاخی که داشت عبارت از آن است و آنچه در
این زمان طایفه جلیله قزلباش میگذارند اگر بوضع تراشیدن را بچینند یکی غدغه است و
قولی که رستم تکلتو را گذاشته معتبر است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراش تمام
ریش را او وضع کرده و اول کسی بود که دفتر را وضع کرده و قاعده مفرده و من ذلک را قرار
داد و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهة تن و عظم شکم و اول کسی بود که استلحاق
بیگانه بخود نمود و زیاد ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کند و از اساس اول
بزرگتر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جمل را در عوض ناقه داد
و اول کسی بود که مثل سمرة بن جندب را و ابو هریره و انس و براء بن عازب و زید بن ارقم و عائشه
و غیرهم که احادیث در مذمت امیر المؤمنین و مدح خودش وضع کنند مشهور است که روزی معویه
نزد ابو هریره یعنی پدر گربه که حدیثی وضع کن از برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند ابو هریره بوی

بالا رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی مؤمنان است از این جهت
که گذشت. ابوهریره ملکی در طایف با مردی شراکت سبزی کشته بود و ببازار منی آورده بود
که بفروشد بازار کساد بود و کسی نمیخرید ابوهریره حیله ساخت و گفت رسول خدا در وقتی که فتح مکه
معظمه نمود این سبزی را تعریف کرد و گفت هر کس بخرد یا بخورد این سبزی را در او شفا
و برکت است مردم که این را شنیدند آن سبز بها را بقیمت اعلی خریدند و درم و دینار زیاده از حساب
وشمار دادند و ابوهریره رسد بشریک خود نداد و همه را. امستعرف شد این خبر بمعویه رسید پیغام
باو فرستاد که خدا ابنی تراب خاک بمالد ای ملحد دروغ گو رسول خدا کجا و کی تعریف این سبزی را
کرده گفت دو است جواب فرستاد روزی که میگفت معویه خالوی مؤمنان است و بعضی
گویند برنج بود بهر تقدیر معویه اول کسی بود که انحراف بآیات قرآن نمود و آیه که در مذمت
ابن ملجم مرادی نازل شده بود بتغییر داد و آیه مذمت را در شان آنحضرت و آیه مدح را در شان
آن ملعون قرار داد و روایت کرده است ستید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبدالحمید بن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معویه صدهزار درهم فرستاد از برای سمرة بن جندب که
آیه که در مذمت ابن ملجم نازل شده در شان حضرت امیر بگوید و بعضی مفسرین گفته اند که این
آیه در باب مذمت معویه نازل شده ومن الناس من یعجبک فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الأرض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل
والله لا یحب الفساد و این آیه را در شان ابن ملجم بگوید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله والله رؤف بالعباد سمره قبول نکرد معویه دویست هزار درهم فرستاد سمره قبول نکرد
سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهارصد هزار درهم فرستاد قبول کرد و آیات را چنین
نقل کرد و صاحب کشاف و زمخشری در ربیع الأبرار معاویه را بچهار پدر نسبت داده که هر چهار
ادعا میکنند که از ماست و پدران او عمر بن مسافر و عمارة بن الولید و ابوسفیان و صباح
بن معز و مادرش گفته شعر ابوک ابوسفیان لاشک قد بدت لنا فیک منه بینات الشمائل
و چون هر چهار ادعا میکردند بابوسفیان ملحق ساخت و گفته است صاحب کشاف که اگر

حرامزاده

حرامزاده نبود لعنت بر امیرالمومنین نمیکرد و اول کسی بود که اسلام را غارت کرد و معویه چون از زنا
بهم رسیده بود بظاهر زنا کرد با ذات العلایه زوجه زیاد زیرا که زیاد او را طلاق داده بود هنوز در عده
بود که معویه بنکاح خود در آورد و به پدرش صخر بن حرب نوشت که چرا مسلمان شدی و دست از زنان
برداشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام معویه پنجاه پیش از وفات حضرت رسالت
بود و در اول مؤلف قلوب بود و در آخر حضرت رسالت خون او را هدر کرد و از ترس آمد
مسلمان شد عبدالله عمر روایت کرده که روزی در خدمت حضرت رسالت بودم فرمود یطلع
علیکم رجل یموت علی غیر سنتی یعنی مردی پیدا شود که بمیرد بغیر طریقه سنت من ناگاه معویه پیدا شد
در روزی که آنحضرت وعظ میگفت معویه برخواست و دست پسرش یزید را در دست داشت
و بیرون رفت پیغمبر فرمود لعن الله القاید والمقود ای یوم یکون لهذه الامة من معویه یعنی خدا لعنت
کند معویه و پسرش را روزی که در این امت معویه والی شود و ایضا از طرق عامه مرویست که حضرت
رسالت فرمود بمعویه که اذا رایتم معویه علی منبری فاقتلوه یعنی هر وقت به بینید معویه را که بر منبر
من رفته است پس بکشید او را و او از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او
منفردا بر امه نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند و در سنه شصت هجری شراب
در شکم و بت در گردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را حضرت رسالت چنین فرموده بود
که بر غیر ملت من خواهد مرد و مراد این بود تصدیق نمودن معویه بحقیقت حضرت امیرالمومنین ع ابن
مردویه در مناقب از عبدالله بن عبدالله کندی روایت میکند که معویه حج کرد و آمد بمدینه
و اصحاب حضرت رسالت بر دور او حلقه زدند و ابن عباس و عبدالله عمر نیز حاضر بودند پس
معویه دست برران عبدالله عباس زد و گفت آیا احق و اولی نیستم بامر خلافت از پسر عم تو ابن
عباس گفت چرا گفت از برای آنکه عم مرا عثمان بناحق کشتند و میراث امامت بمن رسید عبدالله
عباس گفت نه عمر هم خلیفه مقتول بظلم است اگر چنین است پسر عمر از تو اولی است در خلافت برای آنکه
پدر این پیش از پسر عم تو کشته شده است از ابن عباس دلگیر شد رو کرد بسعد بن ابی وقاص گفت ای
سعد تو نیز آنکسی که نشناسی حق ما را از باطل با ما باشی نه بر ما و چرا ابوتراب را دشنام نمیدهی سعد

گفت سه چیز با وی هست که از رسول خدا شنیده ام که هرگز او را لعن نکنم و دشنام ندهم که آن سه چیز
بهتر است از شتران سرخ موی زاغ چشم نزد من یکی آنکه روز خیبر رایت را بدست او داد بعد از
آنکه همه گریزان بودیم دویم آنکه در بارهٔ او فرمود که تو بمنزلهٔ هرونی نزد من از موسی مع حال آنکه بعد
من پیغمبر نخواهد شد و آن روزی بود که خلیفه کرد او را بر اهل و عیال خود آنانی که در مدینه بودند سیم آنکه
گفت علی با حق است هر جا میگردد و حق با علی است هر جا که علی میگردد در بدرستی که من دیدم ظلمت و تاریکی را که فرو گرفت
روی مرا چون شنیده بودم از آنحضرت که فرمود بعلی تو بر حقی و حق با تست چون دیدم که حق برطرف
شد لابد ساکت شدم معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه برخواست و مردم برخواستند
و آمدند و داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا معویه بسخن کرد و گفت یا ام المؤمنین بدرستیکه دروغگویان بسیار
شدند بر رسول خدا بعد از او همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد میگوید حدیثی و کمانش این است که شنیده
و میگوید که رسول خدا بعلی گفت که تو با حقی و حق با تست ام سلمه گفت راست میگوید در خانه من
این را گفت پس معویه بسعد گفت امروز ملامت میکنم خود را که تو نبودی آنروز من پیشتر و اگر این
را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا اینکه میمردم و دست از خلافت بر میداشتم
خدا رحمت کند او را انتهی و چون معویه از دنیا رفت از بعد او یزید به سال کمتر حکومت کرد و بعد
از او معویه ابن یزید بقولی چهل روز بعد از او مروان حکم در سن شصت و یک سالگی بحکومت نشست و
ده ماه سلطنت کرد بعد از او عبد الملک بن مروان بیست و یکسال حکومت کرد و بعد از او ولید بن
عبد الملک نه سال و شش ماه حکومت کرد و مدتش چهل و نه سال و کسری بود در ایام او بلاد ماوراء
النهر تا غرغانه و کابل و ملتان مفتوح شد و بعد از او سلیمان بن عبد الملک دو سال و هشت ماه
حکومت کرد بعد از او عمر بن عبد العزیز دو سال و پنجاه حکومت کرد مادر او ام عاصم بنت عمر خطاب
علمای شیعه بر او لعنت جایز نمیدانند و بعد از او یزید بن عبد الملک بن مروان چهار سال و کسری
حکومت کرد و بعد از او هشام بن عبد الملک بن مروان در سن چهل و نه سالگی بحکومت نشست و مدت
تسلط او نوزده سال و نه ماه و ده روز بود گویند او الغدر پرخوار و شکم پرور بود که آلات و اسبابی
شصت شتر را قلیه میکردند و او زهر مار میکرد و بعد از او یزید بن ولید بن عبد الملک یکسال و سه ماه

حکومت کرد و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان اندک روزی حکومت کرد و بعد از او
مروان بن مروان بن محمد معروف بمروان حمار پنجسال و سه ماه حکومت کرد و در سنه صد و سی سال
از هجرت نبوی حمار میگفتند از اینجهة او ملقب بحمار است و دولت بنی امیه تا باینجا بود که
سرنگون شد و بیک بول کردن مروان از اسب بزیر آمد دولت او رفت و این مثل شد
در میان عرب که ذهب الدوله ببوله از پادشاهی معویه تا انقراض دولت ایشان نود و یکسال
کم بود و استیلا و غلبهٔ ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری باشد مثالب بنی امیه
در زمان جاهلیت کافر و مشرک و بت پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند
و صخر بن حرب که ابو سفیان باشد رئیس ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت
آورد و آنحضرت را هجو کرد و عاشق بود بر هند زانیه بنت عتبة بن ولید و شب و روز در خدمت
او و باصطلاح رندان دنبکی دار بود و هند هر وقت ارادهٔ جماع داشت که مردمان باو
کنند علم در بام خانه خود برپا میکرد و خلایق بخانهٔ او میآمدند و کار او را میساختند و بعضی
گویند علم همیشه در بام خانهٔ او بود و روزی مصاف کرد چهل مرد از خود راضی کرد العهدة علی
الراوی و ابو سفیان چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد همیشه خمار بود و در جاهلیت بطال
بود و هم عیار و هم غدار و عتبة بن ابی وقاص از بنی امیه بود که رباعیات رسول خدا صلعم را
در روز احد شکست و صاحب علم بود در بدر و حکم پدر مروان طرید حضرت رسالت صلعم بود
و هفتاد بیت آنحضرت را هجو کرد و آنحضرت حکم و ابو سفیان را در مواضع بسیار لعن کرده
و حضرت رسالت صلعم مروان را وزغ نام نهاد وقتی که متولد شده و عایشه او را وزغ خوانده
و همچنین حضرت رسالت صلعم معویه را در مواطن بسیار لعن کرده و در کتب عامه اکثر جا بیان
این شده و در صحاح ستة بچند نوع از ابن عمر و غیر او روایت کرده اند معویه از جملهٔ اصحاب
عقبه است و در اول حال مؤلف قلوب بود و شجرهٔ ملعونه در قرآن که خداوند عالمیان فرموده
بنی امیه اند و زیاد بنی امیه است که ولد الزنا است و پدرش معلوم نیست و او را زیاد بن ابیه
میگویند و ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد و معویه را زیاد به نسب خود ملحق ساخت و بعد از

عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معویه در مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط
دارم در نماز را زیاد کردم اگر خواهید زیاد تر کنم و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا
یستوون در باب ولید نازل شده و مسلم بن عقبه از بنی امیه بود که کعبه را خراب کرد و استار
کعبه را سوخت و بروایتی تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب که خدا او را حمالة
الحطب نام نهاد خواهر ابوسفیان است که سورهٔ تبت در شان او نازل شده و عمرو بن عاص
نیز از یاران بنی امیه است و صاحب کشاف در ربیع الابرار ذکر کرده است که نابغه مادر عمرو بن
عاص کنیزکی از عربان بود عبد الله بن جدعان بوساطت ابو بکر او را خرید دید بکاره است او را
آزاد کرد و ابو لهب امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل همه در یک طهر با او
وارد شدند و در آن میان نطفهٔ عمرو متکون شد و طلحه نیز از نامداران بنی امیه و یاوران ایشان
بود و او نیز حرام زاده است هشام بن محمد بن سایب کلبی از علمای انساب گفته که مادر طلحه از
جمله فواحش بود و بر سر طلحه میان عبد الله بن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شده صفیه
مادرش طلحه را بعبد الله ملحق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابوسفیان بخیل است
و او کریم نخواستم که به بخیلی منسوب شود و مادر یزید با غلامی از غلامان معویه در ساخت و
او هم سعید و عمر بن سعد که از انصار بنی امیه و از حزب ایشان است پسر سعد نسبت نسب او
به بنی عذره است و سعد وقاص هم وقتی که معویه گفت من سزاوار ترم از تو بخلافت گفت
اگر بنی عذره از تو این دعوی را قبول کند شیخ محمد حافظ ابو سعید اسمعیل ابن علی سمان
که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه آورده اند که هند مادر معویه با
مسافر بن عمرو در ساخت و چند سال با او زنا میکرد و او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد
و فرزندی آورد و مشابه شد مسافر از ترس فضیحت و خصومت گریخت و بحیره رفت نزد
نعمان بن منذر و هند را با بوسفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد بن ابی
وقاص در نسب او اختلال دارد و ابو المنذر هشام بن محمد السایب در کتاب مثالب گفته که
چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ماست یکی عمارة بن عبد الولید مخزومی و مسافر بن

عمرو یکی ابوسفیان و شخصی دیگر و هند از صحبت سیاهان محظوظ تر بود باعتبار قوت ایشان
و چند بار فرزند سیاه آورد و مادر هند را علمی بود در فن لواط و علم را در بام خانه میزد چه را او
زنان فواحش را از علم میشناختند و بنی امیه در اصل از قریش نبودند مشهور است که امیه غلامی
از عبد الشمس بود و او رومی بود و بسیار زیرک و دانا و عبد الشمس او را آزاد ساخت و
بفرزندی برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اند مراد از الم غلبت
الروم ایشانند که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب
و مراد بغلبه روم ایشانند و حق تعالی چون صفت شجرهٔ خبیثه مالها من قرار فرمود و لهذا ملک
ایشان قراری نداشت و بهزار ماه زیاده نرسید و عبد الله بن ادریس که صحابی رسول
خدا است که انحراف آیات قرآن نموده و خاک او را قبول نکرد و جسد او را بیرون انداخت
و مغیرة بن ابی العاص عم عثمان است که آنحضرت او را طرید نموده و عثمان از بنی امیه
است که چهل هزار مصحف را سوخت و خزانه و بیت المال را به بنی العاص قسمت نمود
و عبد الله بن مسعود در گذشت و ابوذر را از مدینه اخراج نمود و بربذه فرستاد و عمار بن
یاسر را آنقدر زد که علت فتق بهم رسانید و خراج بر صحرا و بیابانها تعیین کرد و دیوان
ظلم را بنیاد کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است که در ایام حکومت خود چه ظلمها و جبرها
که بشیعیان میکرد که هیچکس چنان ظلم یاد ندارد و او بود که در سنه هجری و میم نمارد
و فتره انجواری تمام کشت و از بنی امیه بودند که بعد از نصب منجنیق بکعبه سنگ زدند و خانه خدا را
خراب کردند و سوختند و نجاسات ریختند و زنان ایشان فاطیه بزنا و شهوت بودند
و نه جز خواهش و شهوت با زنان ایشان بود و یک جز با مردان ایشان از اخبار چنین
معلوم میشود آنجماعتی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشتند و ذریهٔ او را اسیر کردند و شهر
بشهر گردانیدند و دست امیر المؤمنین و فاطمه میبستند بدین چند کلمه احوال ایشان را بیان نمود و
از ایشان بنی عباس و ایشان با اهل بیت رسالت آنچه خواستند کردند از عداوت و قتل و غارت
و ائمه معصومین را شهید کردند و اولاد ایشان را در بدر انداختند و اکثر ایشان را کشتند و بند منصور

ذکر سلطنت بنی عباس

ملعون در وقتی که حصار بغداد را می‌کشید هشتاد هزار علوی را عوض سنگ درین دیوار حصار گذاشت
و دیوار بر آن بنا کرد و حجاج ملعون آنقدر سادات را کشت در یکروز که آسیا از خون ایشان گردانید
و سه من گندم آرد کرد و باوجودیکه منصور و هرون شیعه بودند و اقرار بامامت ائمه کردند
اما از کافر و بت‌پرست بدتر بودند بعد از مأمون خلفا سنی شدند و مذهب مالکی را اختیار
کردند والله یعلم ذکر سلطنت بنی عباس ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان از زمان
زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور دولت امیر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان
و ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه بود و اول عباسیان ابو العباس سفاح بن
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او ابو جعفر
منصور دوانقی است که دو سال سلطنت کرد و بغداد بنای اوست و وجه تسمیه بدوانقی
آنست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بغداد را آخر کرد برای اخراجات هر نفری
از رعایای بلاد خود را دانگی نقره حواله کرد و از اینجهت موسوم شد بابی الدوانیق زیرا که دوانیق
جمع دانق است و دانق دانگ را گویند و بعد از او مهدی بن منصور که او را نیز هادی میگفتند
پانزده سال و چند روز حکومت کرد بعد از او موسی بن مهدی یکسال و سه ماه سلطنت کرد
و معاصر حضرت امام موسی کاظم ع بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آنحضرت
از برای دفع این ملعون خوانده و خدا او را کشت و بعد از او الامین بالله هرون حکومت او
بیست و سه سال بود و بعد از او الرشید بالله محمد بن هرون چهار سال و هشت ماه
سلطنت کرد و بسیار حریص بود بلهو و لعب و لواطه و شراب و در او زینده لباس مردان
بر دختران میپوشانید و در بغل او میکرد که شاید ترک پسران نماید چون مست میشد فریاد میکرد
و غلامیات المأمون بالله عبدالله بن هرون الرشید بیست و پنجسال و پنجماه و یکروز سلطنت
کرد و حضرت امام رضا را ولیعهد خود گردانید و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور
و بروایتی در شیره انار داد و او را شهید کرد المعتصم بالله اسحق بن هرون الرشید شهر سر من رای
که سامره است از بناهای اوست چون بغداد تنگ بود از برای عسکر او ساخت و سامره

عسکررا

عسکر را نیز میگویند و معتصم را خلیفه مثمن گردانیدند زیرا که در سنه ثمانین ماه تولد شد در شهر
شوال و ثامن خلفای عباسیه است و ثامن اولاد عباس است و هشت فتح بدست او
ظاهر و هشت نفر از ملک زادگان عجم در خدمت او کمر بسته و هشت پسر و هشت
دختر داشت و متروکات او هشت هزار دینار طلا و هشت هزار هزار نقره بود و هشتاد هزار
اسب و هشت هزار غلام داشت و هشت هزار کنیز و هشت قصر بنا کرد و در هفته هشت دختر
بکر را خدمت میکرد و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر کرد و سلطنت
او بیست و سه سال بود و بعد از و الواثق بالله هرون بن معتصم بود پنجسال و نه ماه و سیزده
روز سلطنت کرد بعد از او المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم همان ملعون بود
که هفده مرتبه آب بکربلا بست و گاو فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آنحضرت را محو
نماید و آب از حایر پیشتر نرفت بقدرة الله و زوار حضرت سید الشهدا را انگشت
و منع زیارت مینمود و سب حضرت فاطمه و امیر المؤمنین و حسنین مینمود پسرش منتصر بعلمش
که شیعه بود متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش به بئس المصیر فرستاد و در حین کشتن متوکل
سعید حاجب خود را بر او انداخت و گفت یا امیر المؤمنین من بو... ند که نمیخواهم بدنیا
داشت در آنوقت خود را بر زیر تخت انداخت و گفت من بعد از تو زندگی میخواهم بدهم جان
بسلامت برد و حاجب را بمتوکل ملحق ساخت و عمارت جعفریه سامره از بناهای اوست و مدرسه
غریبه را در بغداد از بناهای اوست و مدت چهارده سال و نوزده روز حکومت کرد المنتصر بالله
محمد بن متوکل بیست و پنجسال داشت که بحکومت نشست و پدرش را از دشمنی امام حسین ع خلاص
کرد سلطنت وی یکسال بود و بعضی نصف سال گفته اند المستعین بالله ابو العباس محمد بن معتصم سه
سال و نه ماه سلطنت کرد المعتز بالله محمد بن جعفر متوکل سه سال و شش ماه و بیست روز سلطنت
کرد المهتدی بالله ابو عبدالله محمد بن واثق یازده ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد علی الله
احمد بن جعفر متوکل بیست و سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر در زمان او غیبت اختیار
کرد المعتضد بالله علی بن احمد بن معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المکتفی بالله

ابو العباس احمد بن موفق نه سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد بیست
و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله احمد بن جعفر معتضد شش سال و ده ماه
و ده روز سلطنت کرد المستکفی بالله ابو القسم عبد الله بن علی مکتفی یکسال و چهار ماه سلطنت کرد
المطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنجماه سلطنت کرد الطائع بالله ابو بکر عبد الکریم
بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و
یکسال و سه ماه و یازده روز سلطنت کرد در زمان او محمد بن ملکشاه سلجوقی مسجد جامع عتیق اصفهان
را بنا کرد و گنبد او را ساخت و اولاد او طغرل و غزل ارسلان تمام کردند القادر بامر الله ابو القاسم
عبد الله بن قایم نوزده سال و پنجماه سلطنت کرد المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بیست و
پنجسال و کسری سلطنت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد المستنجد بالله
عبد الله بن یوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر یکسال حکومت کرد المقتفی بالله محمد بن احمد بن مستظهر
بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یکروز سلطنت کرد الراشد بالله ابو جعفر منصور بن مسترشد
یازده سال و یکماه المستضیئ بنور الله ابو محمد بن الحسن بن یوسف المستنجد نه سال و هشت ماه الناصر
لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیئ چهل و یکسال و بیست و یکروز الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر
نه ماه و چهارده روز المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن طاهر شانزده سال و دو ماه و هفت روز
المعتصم بالله ابو عبد الله احمد بن عبد الله المستظهر شانزده سال و هشت ماه معتصم سی و پنج ولد است
از اولاد عباس سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان را خواجه نصیر الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی که
وزیر هلاکو خان از سلاطین مغول منهدم کردانید و عباسیان را همه برانداخت و علامه حلی رحمه الله
در کتاب خود حدیثی نقل کرده در انقراض دولت بنی عباس و سلطنت هلاکو خان تا رسیدن
دولت ما بفرمانروائی سلاطین صفویه بیان نموده است و سند آنرا بامیر المؤمنین متصل کردانیده
و چون او در زمان سلاطین صفویه نبوده اشاره که آنحضرت نموده که سلطنت از هلاکو خان
بدیگری رسد از عترت من علامه در این جا توقف کرده است که فرزندان حضرت کی باشند
الحدیث قال امیر المؤمنین ملک بنی عباس یسر لا عسر فیه لو اجتمع علیهم الترک والدیلم والسند والهند

الزند

الزند والطیلسان علی ان یزیلوا ملکهم لما قدروا ان یزیلوه حتی یشذ عنهم موالیهم وارباب دولتهم
ویسلط علیهم ملک یاتی علیهم من حیث الدفع ظفره الی رجل من عترتی یقول بالحق ویعمل به نکته عجب
دارم از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و اذیت
و آزار و عداوت ایشان با ائمه معصومین زیاده تر بود و بنای طوایف و ساختن مدارس و خانقاه
و صوامع و سیور غال در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه مکذوبه که معویه و سایر منافقین
علما و فضلای هر زمان را طلبیده مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند
علمای هر چهار مذهب که در زمان ایشان بهم رسیده بودند حسب الفرموده ایشان بعمل آوردند
یک چند حدیث را بیان مینماید و عالم و فاضل متامل منصف میداند که این احادیث چه نحو
احادیث موضوعه روی عن عبد الملک بن عمیر انه قال رسول الله اقتدوا باللذین من بعدی
ابا بکر و عمر و منها ما روی ان ابی الدرداء کان یمشی امام ابی بکر فقال له النبی اتمشی امام من هو خیر
منک فقال ابی الدرداء هو خیر منی فقال ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی
رجل هو افضل من ابی بکر منها قال لابی بکر و عمر هما سیدا کهول اهل الجنة ما خلا النبیین والمرسلین
ومنها قال ما ینبغی لقوم فیه ابی بکر ان یتقدم علیه غیره ومنها قال خیر امتی ابی بکر و عمر ومنها قال
لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن هو شریکی فی دینی وصاحبی الذی اوجبت
له صحبتی فی الغار وخلیفتی فی امتی ومنها و قد ذکر عنده ابو بکر قال واین مثل ابو بکر کذبنی الناس
وصدقنی وامن بی وزوجنی ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه وجاهد معی فی ساعة الخوف ومنها
من امیر المؤمنین ع قال خیر الناس بعد النبیین ابو بکر عمر ثم اعلم ومنها من عمرو العاص قلت لرسول الله
ای الناس احب الیک قال عایشه قلت من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر و قال النبی ص لو کان
بعدی نبی لعمر ومنها عن ابن عمر قال کنا نقول و رسول الله حی حاضر من افضل امت النبی فقال بعد
ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ومنها ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه ومنها ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم ومنها ما ابطا عنی جبرئیل الا ظننت بعث الی عمر ومنها قال لو بعثت الی
فیکم عمر لبعث ومنها ان بین ملکا یسدده و یوفقه ومنها اذا انشا عمر لشد النبی ص شعرا اذ دخل عمر

فاشار النبی صلعم الی الشاعر عن السکت فلما خرج عمر فقال عد فعاد فدخل عمر فاشار النبی الیه بالسکوت
مرة ثانیه فلما خرج عمر قال الشاعر لرسول الله من هذا الرجل فقال عمر بن الخطاب و هو رجل لا یحب
الباطل ومنها قال رزنت باتهی ترجحت ووزن عمر فرجح ثم رجح ومنها ان السکینة تنطق علی لسان
عمر ان الله ضرب بالحق علی لسان عمر و قلبه ومنها قال لو انزل من السماء فانجاه الا عمر ومنها قال
سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله یتجلی للخلایق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة ومنها انه
قال حدثنی جبرئیل ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح ومنها قال الامیر المؤمنین
من فضلنی علی ابو بکر و عمر جلدته حدی المفتری ومنها ان اول ما یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب
وله شعاع کشعاع الشمس ومنها قال لما عرج بی السماء الدنیا ما مررت بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله ابا بکر زوجة ابنته قال من سب ابا بکر و عمر قتل ومن سب عثمان و علی
جلد منها وفی الصحیحین روی سعد بن ابی وقاص قال استاذن بعض عمر رسول الله و عنده نسا من
قریش بکلمات عالیه اصواتهن فلما استاذن یبتدرن بالحجاب فدخل رسول الله یضحک فقال
اضحک الله سنک یا رسول الله قال عجبت من هولاء اللواتی کن عندی فلما سمع صوتک ابتدرن
بالحجاب قال عمر انت احق ان یهبن قال ای عدات انفسهن اتهبننی ولا یهبن رسول الله قلن نعم
انت اغلظ و افظ فقال رسول الله والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک
فجا غیر فجک ومنها روی ابن اثیر فی جامع الاصول من الصحیح الترمذی قال خرج رسول الله
فی بعض مغازیه فلما انصرف جائت جوریه سوداء فقالت انی کنت نذرت ان ردک الله
سالما ان اضرب بین یدیک الدف و اتغنی فقال لها ان کنت نذرت فاضربی والا فلا فقالت
نذرت فجعلت تضرب و زاد و زرین و تقول طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر
علینا ثم الفقها فدخل ابو بکر وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی تضرب ثم دخل علی و هی اضرب ثم
دخل عمر القت الدف تحت الیتها و قعدت علیه فقال رسول الله ان الشیطان لیخاف منک
یا عمر انی کنت جالسا وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف
وجلست علیها ومنها من الصحیح الترمذی عن عایشه قالت کان رسول الله جالسا فسمعنا لغطا

اوصوت

او صوت صبیان فقام رسول الله فاذا حبشة تزفن والصبیان حولها فقال یا عایشه تعالی فانظر
فوضعت یحیی علی منکب رسول الله فجعلت تنظر الیها ما بین المنکب الی راسه فقال لی اما شبعت
قالت فجعلت اقول لا انظر منزلتی عنده اذا طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت
فقال رسول الله انی لانظر الی شیاطین الجن و الانس قد فروا من عمر قالت فرجعت
تم الموضوعات المذکوره عن احادیثهما **باب چهارم در احوال خیر آل حضرت امام**
حسن مجتبی کنیت آنحضرت ابو القاسم و ابو محمد مشهور تر است و القاب آنحضرت سید و سبط
و امین و حجت و بر و تقی و اثیر و قایم و زاهد و زکی و مجتبی و زاهد است و نام مبارک او حسن است
و در توریة نوفر و در توریة لغت جبلی شبر که معرب از شبر است و در کتاب زند هر بلعبه
تر کوم العذارا و در انجیل هابین و در کتاب زند بک رای و در کتاب بانکل بهتر و در
کتاب انکلیون زینت و در صحیفه آسمانی راید و در روایت دیگر مهدی و در کتاب یونانی
فرسیموس و نقش نگین آنحضرت العزة لله و بروایت دیگر الحمد لله ولادت آنحضرت
در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر روز شنبه پانزدهم همین ماه و ابن قعده
و بعد از هجرت بدو سال یا سه سال احوال آنحضرت که در مدت حیات بر آشنا و بیگانه ظاهر است
بیست حج پیاده کرده و در اکثر سفرهای مبارکش آبله و ورم میکرد و دو مرتبه ضیاع و عقار خود را
از مواشی و نقد و جنس موهبات نمود با قارب و عشایر خود و فقرا و بیوه زنان با آنکه تعلیمی که
در یاد داشت ثانی را داد و ثانی را نگاه داشت و همیشه قایم اللیل و اکثر ایام صایم النهار بود
و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت با معویه
کرد معلوم است که قریب به پنجاه هزار کس را بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و در روز جمل شتر
عایشه را پی کرد و شکست بر لشکر عایشه و طلحه انداخت و از تواضع و فروتنی آنحضرت آن بود
که روزی رسید در مکانی که جماعتی از فقرا و درویشان که اکثر ایشان معلول و صاحب جذام
و برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند یا ابن رسول الله گدایان هستند چند نوایم نان خشک پاره
گرد کرده ایم چه شود بضیافت ما بیائی و با ما موافقت کنی در خوردن آن طعام امام و آن نخاله

باب چهارم در احوال حضرت امام حسن مجتبی ع

از شتر فرود آمد و در کنار سباط ایشان نشست و مدد خوردن با ایشان خورانید و همه را مخلع گردانید
و از درهم و دینار ایشانرا غنی و بی نیاز ساخت و در صفات و هر کمال که با امیر المؤمنین ع بود با اسرار
رسول خدا و انبیا و علوم الهی با منصب امامت همه با وی بود خلافت آنحضرت شش ماه بود
و بعضی گویند نه ماه و اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر بن الخطاب در اکثر جنگ که لشکر می
فرستاد و شکست میخوردند در حرب یزدجرد ابن شهریار و تسخیر صفهان التماس نمود بحضرت
امیر المؤمنین ع حضرت امام حسن ع را همراه لشکر سعد ابی وقاص کرده بود و سپه سالار است از
آنجهه است که علما صفهان را معشوق العوت میدانند و آنحضرت تا ربع شهریار آمده تشریف
برده است و در حین مراجعت بقم آمده است و از قم بسمت اردستان بقریه کهنک از قرار
آن ولایت تشریف برده است و از آنجا بسمت قهپایه و ولایتیست از نایین صفهان نزول اجلال فرمود
و در صفهان مبنی است در خارج شهر قریب بزاینده رود مشهور بلبان الارض چون آنحضرت
تشریف آورد از زمین بفرمان الهی با آنحضرت سخن بگفت که یا ابن رسول الله در صفهان سحره
یهود بسیارند عوذه بخوانید و داخل شهر شوید و در صفهان در مسجد جامع کبیر نماز گذارده و در قریه
برزان صفهان نماز شام گذارده اند و در کتاب صفهان نوشته است که اول مسجدی که در صفهان
بنا کردند مسجد شعیای ع پیغمبر بود در حوالی قد امامزاده اسمعیل و الحال ابو العباس معتی او را بنا
کرده و بعد از آن الب ارسلان او را تعمیر کرد و در این مسجد نماز گذارده نه مسجد کبیر در همه اقوال
و صحت و نوقعی هست احوالات آنحضرت بعد از شهادت شاه ولایت پناه چون بسریر
خلافت متمکن گردید اهل کوفه و شام آنچه خواستند با او عداوت کردند و فاجران است خاندان
عصمت و ولایت را با دلیغا دادند و دلخوانه و سراپرده او را در قصر ابیض مداین بغارت بردند
آنکه با این راضی نشدند آنرا بروانداختند و ردا از گردن مبارکش برداشتند و گلیم از زیر پایش
کشیدند و خنجر بر ران مبارکش زدند و مکرر او را زهر دادند و از کمی اعوان و قلت انصار و نفاق
در سال چهل و یکم هجرت با معویه صلح کرد و دست از سلطنت برداشت و آمد بمدینه مشرفه و در آنجا
ساکن شد و ابو الفرج صفهانی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هشت سال

از مرحله زندگانی طی کرد شهادت آنحضرت در اواخر ماه صفر واقع شد و بعضی گفته اند هفتم
آنماه و بعضی دوشنبه بیست و هشتم در سال چهل و نهم هجرت گفته اند بعضی گویند عمر شریف
آنحضرت در آنوقت چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی چهل و نه گفته اند و رحلت آن
حضرت را در سال پنجاه گفته اند و در پنجاه و یکم نیز گفته اند از هجرت عدد اولاد امجاد آنحضرت
سیصد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امیر و اعیان عرب دختران خود را برای شرف
با آنحضرت تزویج میکردند آنحضرت باین سبب اینهمه زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین ع میفرمودند
که دیگر زن بحسن مدهید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انساب تصریح
کرده است که عدد اولاد آنحضرت پانزده نفر بودند حسن مثنی و عمرو حسین و عبد الله و اسمعیل
و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد از زید و حسن
بهم رسیدند و باقی اولاد فرزندان نداشتند یکدختر داشت ام الحسن و ابن خشاب از علمای
انساب میگوید که آنحضرت پانزده پسر داشت و یکدختر نامهای ایشان عبد الله و قاسم
و حسن و زید و عمرو و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده
ماجده امام محمد باقر بود و شیخ مفید ره گفته است که زید بن الحسن و دو خواهر و ام الحسن و ام
الحسین مادر ایشان ام بشر دختر ابی مسعود عقبة بن عمرو بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن حسن مادر او خوله
بنت منظور فزاریه است و عمرو و برادران او قاسم و عبد الله مادر ایشان ام اسحق بنت طلحة بن
عبید الله تیمی است و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران آنحضرت از مادرهای متفرقند
و بروایتی شیخ ام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه داخل اولاد او نیند و در کتاب [illegible]
و حافظ عبد العزیز الاخضر الجنابذی میگوید که اولاد کرام ذکور امام حسن ع هشت و زید و
محمد و عمر و عبد الله و ابو بکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله و طلحه و دختر او [illegible] و ام
الحسن و ام الخیر و ام عبد الله و میگوید تکرار در اسامی و این اسامی گمان اینست که از زیادتی نساخ
باشد قاتل آنحضرت زوجه آنحضرت جعده بنت اشعث بن قیس و او در مدینه مشهوره باسم او
بفرموده معویه و وساطت مروان بن حکم الماس سوده با آنحضرت داد و در از کثیر الانوار شش

در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس قرار یافت سلام الله علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه
فاطمة الزهراء و اخیه الحسین الشهید بکربلا **باب پنجم** در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا
و امام السعداء ابی عبد الله الحسین ع کنیت آنحضرت ابو علی است و ابو عبد الله مشهور است و القاب
آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و نور و سعید و رشید و شهید و مظلوم
است و نام مبارک او حسین است بنام پسر حضرت هرون و در توریة قبل دا است و در کتاب
زبور هیشا ها و بلغۀ عبری شبیر است که معرب از شبیر است و در انجیل فرنگان هوشنگ و در
هندوان اعظم نارا و در کتاب براهمه لندکش و در کتاب ندنجنت و در کتاب انکلیون فراز
و در کتاب باتکل مسعود و در کتاب زمزم از تصنیفات زردشت حبیب و در صحیفه آسمانی
آمر و بروایت دیگر ناصر و در کتاب اقلیدس افتخار و در کتاب طرقم سعادت یار امام
قاتل آنحضرت در توریة در سفر محمد نشت با اولاد پیغمبر آخر الزمان که نازل شده مشهور بمعنی
یزید است و مشهور است شمر حرامزاده است و بن زاد ابن زیاد و بروایت دیگر بدبخت از قریش
که در پیشانی او اثر جراحت و در کتاب لاحا و سایر کتب فرنگان مسطور است که حق تعالی برگزید
بنی اسرائیل را از میان خلایق و شرف داد بر همه مردمان و ایشانرا ساکن گردانید در زمین
مقدس خلیل و ناصرت از بسکه ایشان فساد در زمین کردند و پیغمبرانرا کشتند و تهمت زدند انواع
ناصری و مادر او مریم خدا ایشانرا ذلیل گردانید و ارض مقدسه را بر ایشان حرام کرد ابد
و بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و از میان عرب قریش را و ایشان بدبختی ازل
و ابد را اختیار کردند تا فرزند پیغمبر خود حسین را کشتند و بدبختی ایشان زایل نمیشود تا روز قیامت
و در کتاب نزول نوشته است که خوار شدند و خواری ایشان برطرف نمیشود و آن کسانی که
حسین فرزند مؤید بزرگ خورد که از فرزندان و زنان بزرگست میکشند یزدان لباس لعنت
بر ایشان پوشانید که هرگز کهنه نخواهد شد و ایشانرا خلاصی از دوزخ نخواهد شد و در جاماسب
نامه نوشته است که آنچه بنی اسرائیل با یحیی پیغمبر کردند امت محمد عربی ابطحی با فرزندان او خواهند کرد
و بدبخت فرزندان او را در زمین ماریه با نواع عذاب بکشند و عیال او را باسیری میبرند و مال

در احوال حضرت سید الشهدا

او را خصه کنند خدا بخت النصر دیگر را بر اینقوم بگمارد تا دمار از ایشان برآورد و امان از ایشان
قبول نکند و کشندگان ایشانرا به بدترین پاداش بسزا رساند مؤلف گوید که بخت النصر در اینجا
مختار است زیرا که در سایر کتب گبران معلوم میشود که از قوم ایشان یزدان شخصی را بگمارد بر ایشان
که ذره رحم در دل او نباشد و چون بخت النصر باشد در سطوت و انتقام از ایشان بخشد ولادت
آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز سه شنبه گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر
که بقاسم بن علا همدانی نوشته پنجشنبه سیم ماه واقع شد و در آخر ماه ربیع الاول سال سیم هجرت نیز
گفته اند و این قول متروکست و نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره و بروایت دیگر الحمد لله
و بروایت دیگر عدت للقاء الله بوده و دوست و دشمن اتفاق دارند بفضیلت و بزرگواری آن
حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیا و ادب و ورع و سخاوت و
عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آنحضرت آنچه در کربلا کرده در حالت تشنگی
کرده کسی نکرده ده هزار و هشتصد نفر و بروایت دیگر از مسعودی هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار
البوار رساند غیرت آنحضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان
با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل قبله جهاد کردند و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت
دیگر از اعثم بن کوفی و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی جامع حکایت خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی صد و
بیست و دو هزار پیاده بودند و در این قول توقف بسیار میرود باعتبار صحت خبر اما چنین گفته اند
و انواع ایشان نرسیده و پروا نکرده و تن را بخواری داد و گردن را باطاعت پسر مرجانۀ لعین ننهاد
تا بدرجۀ شهادت سرافراز شد عدد اصحاب و اسامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علما نود و
از هفتاد و دو نفر ذکر کرده اند اما آنچه مشهور است اینست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از
برادران و عم زادگان و هفت نفر از غلامان بود و نیز وای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش که هفتاد
و چهار باشند بیان اسامی بترتیب حرب اول حر بود و پسرش بعد از آن زهیر بن حسان
اسدی و عروه غلام حر و عبد الله بن عمرو کلبی و بریر بن حصین همدانی و وهب بن عبد الله
مذحجی و شریح ابن عبد الله هلالی و حریر آزاد کرده ابو ذر غفاری و عابر بن عابس و حجاج بن مسروق

مؤذن امام وحارث بن سریع و مالک بن عبدالله ومسلم بن عوسجه رحمة الله وپسر او هلال رافع بجلی و
عبدالرحمن عبدالله ازنی ویحیی بن سلیم مازنی وعبدالرحمن بن عروه غفاری ومالک بن انس کاهلی وزیاد
ابن مهاجر کندی وهلال بن حجاج ونافع بن هلال بن مالک وعمرو بن مطاع جعفی وقیس بن عتبه و
حبیب بن مظاهر رحمه الله وهاشم بن عتبه ابی وقاص ومعقل غلام امام زین العابدین وحنظلة بن سعد
عجلی شامی ویزید بن زیاد شعثی وزهیر بن قیس البجلی وسعید بن عبدالله حنفی وجناده بن حارث وعمرو بن
قرظه وابوثمامه صیداوی وعطیة بن دعاد ومحمد بن انس وفیروزان غلام عبدالله بن امام حسن وشوذب
غلام عابس وعبدالله بن عروه غفاری وزیاد شعثا وسیف بن حارث وابوعمرو نهشلی اقارب برادران
آنحضرت فضل بن علی وعبدالله بن مسلم بن عقیل ومحمد بن مسلم بن عقیل وجعفر وعبدالرحمن بن عقیل ومحمد بن
عقیل وعبدالله بن عقیل ومحمد بن عبدالله بن جعفر طیار وعون بن جعفر طیار وعبدالله بن حسن ع و
اسعد بن ابی دجانه وقاسم بن حسن وابوبکر وعمر وعثمان وجعفر وعباس وعلی اکبر سلام الله علیهم اجمعین عدد
شهدا واهل بیت در آن معرکه خلاف اکثر بیست وهشت نفر گفته اند هشت نفر از اولاد عقیل بن
ابیطالب اول مسلم در کوفه شهید شد وجعفر بن عقیل با عبدالله برادرش ومحمد وعبدالله پسران مسلم
وجعفر بن محمد بن عقیل ومحمد پسر ابی سعد بن عقیل وبعضی عون ومحمد پسران عقیل را زیاد کرده اند وسه
نفر از فرزندان جعفر طیار رند ونه نفر از فرزندان امیرالمؤمنین ع را نقل کرده اند حضرت سید
الشهدا وعباس وپسر او محمد وعمر وعثمان وجعفر وابراهیم وعبدالله اصغر ودر ابوبکر خلافی کرده اند وبجای او
فضل را نقل کرده اند وچهار نفر از فرزندان امام حسن ابوبکر وقاسم وعبدالله وبشر وبجای بشر
عمر نیز گفته اند واز فرزندان امام حسین ع آنچه مشهور است علی اکبر وعبدالله که در کنار پدر شهید شد
ومردم او را علی اصغر میخوانند وبعضی ابراهیم ومحمد وحمزه وعلی دیگر وجعفر وعمر وزید گفته اند ابو
الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گفته که آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان
ابوطالب بیست ودو نفرند وابن نما از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هفده نفر از فرزندان
فاطمه بنت اسد در آن صحرا شهید شدند واز زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از فرزندان امام
حسین ع علی وعبدالله مذکور است واز فرزندان امیرالمؤمنین ع عبدالله وعباس وجعفر وعثمان ع عون

ومحمد واز فرزندان امام حسن ع ابوبکر وعبدالله وقاسم واز فرزندان عبدالله جعفر عون ومحمد واز
فرزندان عقیل جعفر وعبدالرحمن واز فرزندان مسلم عبدالله وابوعبدالله ومحمد بن سعید بن
عقیل وایشان هیجده نفر میشوند وشصت وچهار نفر از شهدای دیگر واین زیارت باسم مذکور شده اند
ومسلم در روضة الشهدا مذکور است ابراهیم ومحمد که حارث بن عروه کوفی در کنار فرات شهید
کرد بنحوی که شنیده احادیث آن بنظر نرسید وظاهر اصلی نداشته باشد اما در کتب مخالفان
است وحکایت دامادی قاسم نیز ظاهر نمیشود ودر کربلا روز حرب سال داشته ونابالغ بوده است
کارزار کرد تا شهید شد اما در طرح مخالفین حکایت دامادی قاسم هست آن معصوم کربلای
پربلا بحد کلمه حصار مینماید کفره فجره اهل قبله یعنی شامیان وکوفیان ومشرکان عرب در
آن روز که آنحضرت را محاصره نمودند هزار وهفتصد زخم بروی زدند وهمه در پیش روی آنحضرت
بود وجراحات نمایان او هفتاد ودو زخم بود دو زخم نیزه سی وسه زخم بود دو زخم شمشیر
سی ونه وتتمه زخم تیر وسنگ بود چون کار آنحضرت تنگ کردند از آن کافران ده نفر
عازم قتل او شدند محمد واسحق پسران اشعث بطریق دیگر قیس واشعث بودند ومحمد اصل
نیست بلکه در کربلا بدعای آنحضرت در همان روز بعذاب الهی واصل شد ودیگر شبث بن
ربعی وخولی بن یزید اصبحی وسنان بن انس وابوالحتوف وحرمله بن کاهل اسدی وذی
الجوشن شمر لعین وابوالاشرس والی خراسان وحکیم بن طفیل ابوالحتوف ملعون تیری
بر پیشانی آنحضرت زده ابوایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد وزرعة بن شریک
ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد وحصین بن نمیر سکونی تیری بر دهان معجز بیان آنحضرت
زد وحرمله بن کاهل اسدی شمشیری بر بازوی آنحضرت زد واورا بر زمین انداخت و
شرحبیل بن ذی الکلاع اسب بر بدن مبارک آنحضرت دوانید وابن اشعث وعبدالله بن
شداد جشمی وصایب بن مالک اشعری وبشر بن سوط همدانی وعبدالله بن اسید سلمی جهنی
ویحیی بن کعب وعروة بن قیس احمصی وقره برادرش ویزید بن رکاب وقشم با پیادگان بر
بازان کردند بلکه چهار هزار بتر بر بدن مبارک او دوانیدند لعنة الله علیهم وچون آنحضرت را

اند حسند سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حرامزاده کرد آنچه کرد و بدوازده ضربه سر
آنحضرت را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت و بایعت علی قتله
اللهم العنهم جمیعا کا فرانی که اسباب آنحضرت را غارت کردند مالک بن بشیر کندی بود که کلاه
آنحضرت را برداشت و عبد الله اسدجنی شمشیر امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را
و جمیل بن مالک محاربی نیزهٔ امام را برداشت و فراد بن هاسک و عمرو بن خالد سپر امام را
برداشت و با هم منازعه کردند بحر بن عوس ملعون عمامهٔ آنحضرت را برداشت و عبد الرحمن
بن ابی یحیی شال امام را برداشت و عبد الله بن قیس خولانی ردای آنحضرت را برداشت و عمر بن
منیع صیداوی انگشتر او را برداشت و زاهد بن رفاد و بجدل بن سلیم موزهای امام را برداشت
و قیس بن سعید لجام اسب امام را برداشت و قیس بن اشعث رکاب امام را برید و برداشت
ملاعینی که سنگ بر بدن مطهر آنحضرت زدند اسحق بن حولیط بود و اخنس بن و حکیم و عامر پسران
طفیل و بکر بن عامر و بکر بن وایل و عمر بن منیع صیداوی بود و سالم بن حسینه و مشعذاد و ناغم
پسران مره عبدی و هانی بن ثبیت قاتل علی اصغر و سعد بن حجر الاحجار و نوفل بن ازرق
و طعیمة بن عدی و طلحة بن ارقم و اسید بن مالک و یزید نهشلی و دربد مولای پسر سعد علیهم
اللعنة والعذاب شهادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال شصت و
یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آنوقت پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب سیاهی در
محاسن مبارک آنحضرت بود و چون آن ملاعینان رفتند اهل غاضریه آمدند و بر آنحضرت
و جسدهای مکرم و بدنهای مطهر نماز کردند و جسد سید الشهدا را در آنمکان شریف که الحال
هست دفن کردند و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را در پائین پای آنحضرت و سایر شهدا را در پائین
پای او در یک موضع دفن کردند و بحسب ظاهر چنین بود اما باعجاز حضرت امام زین العابدین ع
آمد و جسد مطهر آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کردند و اهل غاضریه گفتند که چون رفتیم که
ایشان را دفن کنیم قبرهای ایشان را کنده و ساخته دیدیم و مرغان سفید نزد ایشان را دفن
که پرواز میکردند و در سر مبارک آنحضرت خلافست آنچه مشهور است این است که سید

الساجدین

الساجدین آورد و به بدن شریف پدر بزرگوارش ملحق ساخت و در روایتی در شام دفن
کردند الحال آنموضع مشهور است بمشهد الرأس و زیارت میکنند و بقولی آنکه آن ملعون سر را به
خانه خود هند بنت ابی عبد الله عامر که سابقا زوجهٔ آنحضرت بود و بغضب کرد و در شب با پیدا
شد و حضرت جبرئیل برد و این قول بسیار قویست و رفتن اهل بیت بشام و برگشتن و
آمدن بکوفه چهل روز مشهور است و بقولی ششماه آنچه فقیر اعتقاد دارد شاید که از چهل
روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت بکوفه و شام و ماندن در شام و سایر منازل
و برگشتن میشود و الله یعلم عدد لشکر کفار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از تواریخ صد و
بیست و دو هزار سواره و پیاده بودند که باین حرب مامور شدند و متعاقب هم می آمدند
اگر چه در صحت این خبر ضعفی دارد و لیکن بیان کردن اولی است عدد لشکر کفار شقاوت
اثر هشتاد هزار سواره و چهل هزار بودند از پیاده از ملازمان دار الاماره بیست و دو
هزار سواره بودند و پیاده و امیر ایشان شمر ذی الجوشن و قیم و شبث و نفیع بن رکاب و پسر او
اشعث و ابو الاشرس و ضحاک بن قیس و سعد بن عبد الله بن ابی عمیر و راهب و قیس بن حبیب
بن حجاز صاحب رایت ضلالت معویه و قیس بن فاکهة بن نوفل و اسد بن مغیرة بن عاص
و سعید بن هرطاه و تماشاییان و معادیان ایشان و توشه برداران بحکمین هشت هزار
سواره میرسیدند در بیابان دهات و محلات و استادان و صناف با ایشان بودند
اکثر اهل حرفه مثل نجار و آهنگر و کفش دوز و نعل بند و خباز بودند و کدخدایان محلات
کوفه از شاکریه و کندیه و خزیمه و مسجد بنی زهره و سوق اللیل و سوق الساعة و سوق البرائین
چون اشعث موصلی طباخ و شریق خباز و طرماح بن یزید صیرفی و یزید بن درهم خرنبی و ابن عوجه
و حنظلة بن زید و قیس بن جرهم و ابو الحنس سردار مکاریان همراه بود و سی و سه هزار نفر از
مردم بوادی و قبایل اعراب بودند از عباده و ربیعه و حمیر و کنده و بطون و مذحج و یربوع
و خزاعه و سنبط و کلب و ارندابن و بصره هشت هزار کس بودند و سرکرده ایشان زید بن فخم
و اسعد بن جریح و حمیر بن قیس و علوان بن دران و داود بن شاب و بشیر بن سعدان و حماد بن

عثمان ونمیر بن فهد وابن ابی آب خور واز مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان ربیع بن
سودان بن حرث وقیس بن زعر وصخر بن طیم واز خوارج دو هزار کس بودند و سردار ایشان
عثمان بن ثابت وحمل بن نافع بن ازرق وحکم بن ابی ورقه وزیاد بن حرقوص بجلی بود وده
هزار کس از موصل وتکریت ورباط بودند وعمر بن سعد ولد الزنا امیر جیش بود یعنی سپه سالار
وحفص پسرش وزیر بود و سردار ساقه لشکر ابو الحنوف بود و سردار مقدمه لشکر ابو الاشرس
بود وجویریة بن حریه جاسوس بود وابو ایوب غنوی سرکرده ایشان از جماعت بیلداران
بود وشمر لعین نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار سوار ویزید بن کاب سرکرده دو هزار
پیاده بود وشبث بن ربعی سرکرده چهار هزار سوار بود وقیس سرکرده دو هزار پیاده بود وزید
غلام عمر ملعون سردار کل پیادگان بود واسحق بن اشعث ضابط غنیمت بود وعروة بن قیس
احمصی سردار دو هزار پیاده بود وحمدان بن مالک سردار دو هزار کس بود وعامر بن
طفیل سردار دو هزار پیاده بود وسنان لشکرنویس بود وابو خلیق شاعر مشرف دار
الحرب بود وزیاد بن قادر وشبل بن یزید چاوش بودند وخولی بن یزید علمدار بود وحرملة بن
کاهل علمدار پیادگان بود ومنقذ بن مره عبدی ویزید بن ورقا قاصد فتح بودند وحجر بن
الاحجار ورافع بن مالک نگهبانان آب فرات بودند وابن جوشب ملعون سردار تیراندازان
بود وعمرو بن یتیع صیداوی سردار سنگ اندازان بود ومحمد بن اشعث امیر الامراء لشکر بود
وقیس برادرش سردار دو هزار سوار لعن الله علیهم عدد اولاد امجاد آنحضرت شیخ مفید ره
گوید که عدد اولاد امام حسین ع وزنان او باین ترتیب است علی اکبر که کنیت او ابو محمد است
مادر او اسلامه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار است آخرین ملوک عجم وعلی بن الحسین الاوسط
که او سید العابدین است وعلی اصغر شهید مادر او شهربانو است وبعضی گویند که علی اصغر نام
او عبد الله است مادر وی لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است وجعفر بن الحسین اولاد
از او نمانده وشهید شد عبد الله مذکور در دامن پدرش به تیرهای ابن لعین که بر گوش او زد
وزینب وسکینه وعبد الله را میگویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه است

وفاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه بن عبد الله تمیمی است ومحمد بن حسین با مادرش شهید شد
وآنچه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه در واقعه کربلا در حیات نبود اما
از افواه والسنه ظاهر میشود که در حوالی طهران کوهیست شمیران نام دارد شهربانو در آنجا
مدفون است چون آنحضرت را شهید کردند بفرموده آنحضرت شهربانو بر اسب ذو الجناح سوار و
بطی الارض باین ولایت آمد ودر این کوه غیب شد ومیگویند زنی که حامله به پسر باشد در آنجا
که شهربانو آسوده است داخل نمیتواند شد اما حکایت سواری شهربانو بر ذو الجناح
بطریق مخالفان هست وآنچه مظنون فقیر است علی بن الحسین الاکبر سید الساجدین
در آن روز در کربلا بیست ودو ساله بود وآنکه شهید شد علی اوسط است وحضرت امام محمد
باقر پنجساله بود ودر کربلا حاضر بود سلام الله علی الحسین واصحابه ذکر وقایع بعد از شهادت
آنحضرت چون آن سعادت پناه ببال شهادت پرواز نمود در همان روز آفتاب کسوف
کرد باد سیاه شد باد هشت وزیدن گرفت که خلق بسیار از هیبت آن باد بترسیدند
وبمردند ودر آن روز در آسمان شفق بهم رسید وچهل روز آسمان خاک سرخ وخون بارید
ودر بیت المقدس وحوالی آن تا یکسال هر سنگ وکلوخی را که بر میداشتند در زیر او خون
تازه بود وملائکه وجنیان در آسمانهای هفت گانه وزمین بر آنحضرت گریستند ووحوش و
سباع از بیابانها رمیدند وسر از چرا باز داشتند وطیور ومرغان از آشیانها افتادند
واز آن روز چند از آدمیان شده در ویرانها جا گرفتند ودریاها بتلاطم وامواج در آمدند
وماهیان از دریاها بساحل افتادند وکوهها نالان برداشتند وبتزلزل واضطراب در آمدند و
وعرش عظیم الهی بلرزید وحاملان عرش وملائکه روحانیان ملا اعلی وکروبیان عالم بالا و
فرشتگان صافان ورضوان جنان ومالک نیران وجبرئیل امین وروح القدس وکرام الکاتبین
همه بر این ماجرا گریستند وزمین بطپیدن در آمد وحقتعالی بر این امت غضب کرد وقیام
قائم آل محمد وظهور آنحضرت را موقوف کرد به غیبت طویل ودشمنان ویزیدیان از
بنی آدم بترسیدند که چنین کاری کردند وستارها بحرکت در آمدند وارکان اسلام درهم شکست

واهل کوفه وشام بخدا ورسول کافر شدند ودریای غضب الهی بجوش آمد وجهنم بخروش آمد و
نعره زد وشیاطین از آدمیان گریزان شدند وبجهة این عمل شنیع شیطان در آن روز صد
هزار مرتبه لعنت کرد بر دشمنان خانواده نبوت وخداوند جبار وقهار مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی
وابراهیم بن مالک را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان برآورد وبه بدترین قصاص
هریک را بسزای خود رسانیدند وسیصد وهشتاد وسه هزار کس را از اعوان وانصار بنی
امیه بدار البوار رسانیده وحقتعالی پشتهای مردان ورحمهای زنان ایشان را عقیم گردانید
وبعد از آن کار روزگار دیگر زنان ایشان از آن ملاعین حامله نشدند وشیطان در
میان ایشان زنا بهم رسانید وشب وروز در بازارها وکوچها مست شدند ومردم را بخود میخواندند
واکثر با یهود ونصاری در ساختند وبسیاری از ایشان در آن سال بعلت بلاهای مبرم
ناگهان گرفتار شدند وخداوند عالم بعلت حوزه وجذام بر یزید ولد الزنا گماشت وعقربی در
شکم او بهم رسید که از حلق او بهم بیرون آمد در اندک زمانی بعذاب الهی واصل شد واو را در
مزبله انداختند وهند زن یزید دختر عبد الله بن ابی عباس والی خراسان وحوزه در فرج او
بهم رسید وبعد از یزید پلید آنچه داشت با طبیبان داد وعلاج وی نشد وعاقبت محتاج بطلب شد
و در گدائی بمرد ودر زمان ابن زیاد علیه اللعنه ناسوری بهم رسید که از بوی گند او خلایق نفرت
میکردند وهرچند دوا کردند چاق نشد وروز بروز بزرگ شد وکاوک کرد تا ابراهیم او را کشت واز
زندگی فارغ کرد وشرحبیل بن ذی الکلاع بدن او کرم شد وروز بروز پوست می انداخت وکرمها
در پی او نمایان شد وسلم ضبابی دستهای او خشک شد بنوعی که آب ونان بر دهن او میگذاشتند
وبحر بن ربیعه خروسی داشت روزی گرفت که دانه بروی دهد آن خروس منقار زد وچشم او را بکند
واز آن آزار بهاویه رفت ومالک بن هیثم کندی بعلت سهال الدم مبتلا شد تا بسقر رفت وعمر
سعد از دعای آنحضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نیز نتوانست خورد واز جو زهر مار میکرد بسبب
آزاری که بهم رسانیده بود وعاقبت مختار او را بسرای جهنم نزد رفقای او همنشین کرد وهرکس دشنام
بآنحضرت داده بود لال شد وهرکس بی ادبی ببدن آنحضرت کرده بود یا سنگ انداخته بود شل

شد وهرکس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود کور شد وجمع کثیری خناق کردند چون آب
دهان نجس خود را بر آنحضرت انداختند وزید بن ارطاة بچاه افتاد وهرکس بوهای خوش آنحضرت را
غارت کرده بود همه خون شد وبو دارنده آن بعلت جرب گرفتار شد وهرکس عطرهای آنحضرت را
بر خود مالید پیس شد وهر خانه که اموال آنحضرت داخل شده بود عاقبت مختار آنخانه را خراب
کرد وصاحبانش را بردار زد وعبد الله بن عیس خولانی بعلت جرب گرفتار شد وچون سگ نالها
میکرد تا مرد وهرکس اسب بر بدن مبارک آنحضرت دوانیده بود بسهال الدم وبول الدم بهم رسانیدند
وبعضی مبطون شدند ودر میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند ودر کربلا آب از مخالفان
آنحضرت طلبید عبد الله بن حصین الازدی ندا کرد که یا حسین یک قطره آب نخواهی چشید تا آنکه
بمیری با حکم مادرانی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوندا او را از تشنگی بکش وهرگز
او را سیراب مکن پس آن ملعون بمرض العطش مبتلا گشت وسیراب نشد تا آنکه شکم او ترکید وبجهنم رفت
وابحر بن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شد ودر زمستان خون از آن میریخت
عمارة بن الولید بعلت آتشک گرفتار شد ومرد وعمر بن یاسر مخزومی کارد بر خود زد وخود را
کشت واشعث خولانی از بام خانه بیفتاد ومرد وصخر بن زیاد دیوانه شد وخود را بچاه افکند وعبید الله
بن طلحه زمانی در مزبله افتاد ومرد وفهد بن حارث سکونی در بیت الخلا افتاد وبغیاء درد وفهد بن حارث
در اندرون خلا که افتاد مسموم شد او را بیرون آوردند وجابر بن یزید عمامه آنحضرت را در سر بست
دیوانه شد واز بام خانه در مزبله افتاد ومرد وعمرو بن مسافر از بام خانه افتاد ومرد وجمل بن مالک
محاربی قریب بهزار سوراخ در بدن او بهم رسید ومرد وطلحة بن یزید در رخت خواب سر او را
بریدند وصباح بن قرطه کرم در بدن او افتاد ومرد وجعونة بن حریة جامه آنحضرت را پوشیده
بمرض برص مبتلا شد ودر برگشتن از کربلا بر مقتل پسر ابو الحتوق آمده ومرد وبحر بن عمر جامه
آنحضرت را پوشید زمین گیر شد ودر نجاست خود میغلطید تا مرد ومرد دیگر غلام عمر بخش با صلاح سنان
دو کس آمده کارد بر شکم او زد کشته شد وشخصی از بنی دارم در کربلا تیری بحنک آنحضرت زد
وحضرت آن خون را بگرفت وبجانب آسمان افشاند بمرض مبتلا شد بگرما وسرما شد واز شکمش آتش

شعله می کشید و نعش از سر تا میلرزید در کشتش بخاری روشن کردند و در پیش رو باد میزدند و
یخ بر شکم می بست تا آنکه در شام رفت و با معاویه ملاقات کرد و مرد در عقرابی از آنحضرت غارت
کرده بود چون کاه را فرو می نهاد که پاره کند آتش از آن شعله میکشید و چون آن را پاره
آتش در پای مکاری او مشتعل بود و چون در دیگ افکند از آن دیگ بیرون می آمد چون جوال
بکوفتند آن جوال بخر بود و در کربلا اسود بن زید داری ناسزا با آنحضرت گفت از آسمان تیر
شهاب بر زد و در پای او آمد و کور شد یعقوب بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم
و بلائی گرفتار شدم این رکعت که در آن وقت بود چراغ کشید آن ملعون دست دراز کرد که
اصلاح کند آتش در دستش افتاد خواست خاموش کند بر ریش نحس او افتاد و بدن او
در گرفت و خود را بآب فرو کرد آتش در روی آب ایستاد هر وقت که سر از میان آب بیرون
می آورد آتش او را میگرفت و او باز سر فرو میبرد تا بدین نوع از دواه آب با آتش افتاد و خیاط
نیز این گفتگو را کرد و چنین بسوخت و زید بن خولی اصبحی در خانه وی آتش افتاد و بسوخت با
آنچه داشت و شخصی تماشای سرها آمد و گفت خدا خوب مکافات اینها را داد و از آسمان
سنگی بر دهان او آمد بجهنم شد و چون سرهای کفار از مختار بمدینه مشرفه نزد امام زین
العابدین ع فرستاد ناگاه ماری پیدا شد و در میان سرهای کافران میگردید تا سر ابن
زیاد را پیدا کرد و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین میگرد
و عبد الله عروه خثعمی را بعلت خوره مبتلا کرد و طبیب آمد که دهن او را باز کند چانه
او دو فک او جدا شد و شریق بن زیاد عجمی از کربلا برگشت با کسی حرف نزد و چیزی نخورد
و بر و خوابید چون روز سیم بجهنم رفت بحرین هردن دیوانه شد و سر بصحرا نهاد و در کنار
آب خوابید شیری او را طعمه خود ساخت عمرو بن صبیح صیداوی پیس در بدن او بهم رسید
و در چشمهای او افتاد و از آنجا جوشید و بیرون آمد و در اندک زمانی او را کشت و سلامه
بن قلامه با زنش خوابیده از خواب جست سوزن بحسر آن کرد او را در رفت و سوراخ
کرد و خون رفت تا مرد و سعد بن حر لیث ... زد و خود را کشت و عبد الله

رباح

رباح قاضی گوید از نابینائی سؤال کردم از علت کوریش و گفت من با نه نفر رفیق بودم در
کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول صلعم در صحرائی نشسته است غمگین و محزون و جامهها
از دستهای خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش آنحضرت افکنده
ملکی آن کشتگان نزد آنحضرت برده بود و ملکی در بالای سر او ایستاده و شمشیری از آتش بدست
داشت و آن نه نفر رفیق مرا قتل رسانیدند آن شمشیر را که بر آن نه نفر میزد آتش در ایشان افتاد و
میسوختند و باز زنده میشدند چون آنحالت را دیدم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک یا
رسول الله جواب سلام را نداد ساعتی سر بزیر انداختم فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی
و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری
نینداختم حضرت فرمود راست گفتی ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر اینها را زیاد
کردی نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت گذاشته بود فرمود
این خون فرزند من حسین است و از آن خون دو میل در چشم من کشید چون بیدار شدم
نابینا بودم غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد و بشهادت امام حسین
بیرون آمد سنگی از آسمان بسر او آمد و بجهنم رفت مسلم گچکار گوید از عقب ابن زیاد داخل
قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم آتشی در روی مشتعل شد و مضطرب گردید و در و ...
من کرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری مگو و این حکایت در روزی بود که سرها را
آورده بودند غلامی از آن ملعون در آن روز خنده میکرد و خوشحالی مینمود و دیواری بر سر او
فرود آمد بجهنم رفت غلامی دیگر باز میخندید و عزیزی در عدول کرد و دیگر او را گرفتند غلام در
بچاه افتاد و مرد شخصی دو دست او را بریده بودند و در دمی او ستاده بود و بسیار گریه
بود و میگفت خدایا بیامرز مرا امید ندارم که بیامرزی مرا از سبب نومیدی پرسیدند گفت من
جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود در کربلا خواستم که بند زیر جامه آنحضرت را
بربایم چون همت کلی داشت و هیچیک از علیهای آنحضرت را بدنیا بودم و بند را دو پیچ بستم
خواب دیدم که رسول خدا با امام حسین است و آنحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت میکرد

حضرت دستهای او را برید و چون بیدار شدم دستهای من قطع شده بود و روی من سیاه بود و بروایت
دیگر هر دو چشم او کور بود و ابتلا کوری در استار کعبه چسبیده بود و میگفت خدایا بیامرز مرا و حال
میدانم که نمی آمرزی مرا چون بیرون آمد سنگی بر سر او آمد و بجهنم رفت و در کربلا قریب
بسیصد نفر در آرزوی ذخیره ایشان قصور کردند و مردند و هر کس گذارش بکجا افتاد و خنده
دردی گرفت که علاج نداشت و هر کس که بعنوان اسیر آمد چون برگشت در اندک زمانی
روده و آلات احشای او از اندرونش بیرون آمد و مرد و بعضی بنجاء مردند و هر کس ایشان
اسیر زیاد کرده بود با سلحه یا آذوقه نان و پسران و دختران ایشان در اندک روزی
بزنا و لواط گرفتار شدند بنحوی که اکثر ایشان گم شدند و بعضی در نزد زانیان و فاسقان ماندند
و علانیه زنا میکردند و ترک خانهای خود کردند و هر کس در کربلا شراب خورده بعلت اسهال
الدم گرفتار و مبتلا شد و جگرش از حلق او بدر آمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود
مفلوج شد و بعضی زمین گیر شدند و در نجاست خود میغلطیدند تا بجهنم واصل شدند و اگر سنگ
اندازان دستهای ایشان شل شد و هر کس ناسزا گفته بود حوزه بردهان او افتاد و هر کس
آنحضرت را هجو کرده بود لال شد و بشر بن سوط همدانی خاری بپای او رفت و کاوک
کرد تا مرد و چهارده نفر از جمال ابن زیاد در راه همان روز شتر لگد زد و کشت و سیف بن
زیان اسب سر او را بدهن گرفت و کند و هانی بن ثبیت در برگشتن از کربلا خون از
حلق او آمد تا مرد و اکثر تکه باتان آب فرات تب کردند و فریاد عطش و تشنگی میزدند
و شکمهای ایشان باد کرد و بمردند ملعونی آب دهان بر آنحضرت انداخته بود بار عفن شد و
افتاد و جگرش از حلق بر آمد بخاری با لشکر همراه بود تیشه بپای خود زد و پای خود را قطع کرد
و بخاری اصلاح خیمه مثنی بن حصین سکونی میکرد و ستون خیمه بسر او خورد و بمرد و صد آدمی
نیز همراه بود و نصف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر تیراندازان کور شدند و
بجدل بن سلیم از اسب افتاد و مرد و بیست و سه کس دیگر در کناسه کوفه از اسب افتادند و مردند و
حرقس بن سعد را مار زد و مرد و مرار بن حکیم را نیز مار زد و مرد در حیانه و عامر نهشلی از عقب طفلی

بجدل

در احوال سید ساجدین

میدوید که او را بگیرد بچاه افتاد و مرد و حفص بن یزید کندی زنش یار بی وفا شد و در آنجا بزنا بود
و در همان شب و در همانشب که از کربلا برگشت او را به بدترین احوال کشت مؤلف گوید که از
آن ملاعین قریب بچهار هزار کس بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند

باب ششم

در احوال خیر مآل حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است و غیر
مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت ندارد و غالبا او را باسم یا بصفت یاد میکنند
و القاب آنحضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عباد و ذو الثفنات و زین العابدین
و در کشف الغمه مسطور است که وجه شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شبی آن
حضرت در محراب خود بتهجد مشغول بود شیطان بصورت اژدهائی بر او ظاهر شد که
از عبادتش باز دارد دید پروائی نکرد آمد و انگشت پای مبارکش را بدندان گرفت
و الم بامام بآنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد خایب و خاسر شد و چون
آنحضرت از نماز فارغ شد دانست که او شیطان است فرمود که اخسأ یا ملعون و شیطان را
از خود راند پس آوازی بر آمد که گوینده میگفت انت زین العابدین تا سه بار این لفظ را
شنیدند و کسر اندیه و در احادیث بسیار وارد است که روز قیامت منادی ندا کند از جانب
حق تعالی آنحضرت را که کجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفه آسمانی
فارط است و بروایتی بکر خاشع الله است و در توریه عادلیت و در انجیل عابد و در کتاب
زند خوشنود زاده و در کتاب هندوان حراکه و در کتاب باشکل عالی و در کتاب یونانیان
امین و در کتاب گلوهین سید القوم و در صحف هرمس الفن یعنی اصلح و در کتاب خنکال آنزف
و نقش نگین آنحضرت الحمد لله العلی بود و بروایت امام محمد باقر العزة لله بود و بروایت
حضرت امام رضا خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و بروایت زید فرزند آنحضرت حسبی الله
لکل غم بوده و بروایت دیگر ما توفیقی الا بالله پدر بزرگوارش حضرت امام حسین بود
مادرش شهربانو بنت یزدجرد شهریار و آنحضرت شاهزاده عرب و عجم بود و در بعضی تواریخ
مسطور است که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است و این قول ضعیف است و در کتاب

داد نکب هرمز حکیم میگوید که دولت عجم تمام شد به یزدجرد و دختر او شاه زنان به بندگی
عربان درآمد و او را اسیر کردند اما شرف دو جهان باو دارد در حالتی که بلا لا یعنی امیر
المؤمنین ع او را به پسر خود داد و دولت مرده فارسیان باو زنده شود و از فرزندان
او بهرام خواهد بود یعنی مهدی ع که ظهور کند و دولت عجم باز گردد همچنانکه در اول دنیا
دولت با ایشان بود لیکن این امام خلایق باشد و فرشتگان باو بند و بفرمان او
و در همه جا گردند و همه مجوس اتفاق دارند که حضرت مهدی ع از جانب مادرش منتهی
بشود بشهربانو ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه بقولی روز پنجشنبه پانزدهم
شهر جمادی الثانی و بعضی هم نهم شهر شعبان گفته اند و بعضی روز یکشنبه پنجم ماه مبارک شعبان
در سال سی و هفتم هجرت و بعضی گفته اند سی و هشتم پنج شنبه روز پنجم شهر شعبان گفته پس از
شهادت امیر المؤمنین ع بدو سال و بعضی گویند با امیر المؤمنین ع دو سال بود و با امام حسن ع
دو سال و بعد از آنجناب با پدر بزرگوارش ده سال بود و امامت آنحضرت سی و چهار سال
بود و در این مدت از وضوی ظهر نماز صبح را ادا میکرد که شب بیدار بود هر وقت که طعام
نزد آنحضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر آورده چندان میگریست که آب دیدهای
آنجناب طعام را مخلوط بآب میگردانید یکی از آزاد کردهای آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم
یا ابن رسول الله میترسم که خود را هلاک کنی و گناه کار شوی حضرت فرمود که انما اشکوا بثی
و حزنی الی الله و اعلم ما لا تعلمون یعنی شکایت میکنم درد و اندوه خود را بخدا و من میدانم
آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر
آنکه گریه در گلوی من میگیرد و گریه کنندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت
آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند
و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان مدتهای مدید گریست و حضرت یعقوب
و یوسف مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی از ترس جهنم میگریست
و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای امت چندان گریست که اهل مدینه تنگ آمدند

و آنحضرت را

و آنحضرت را ذوی الثفنات بجهة این میگفتند که پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهایش از کثرت سجده
و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود و گاه بود که پوست پیشانی او که بسیار بلند بود
پینه میکرد بمقراض میبریدند سخاوت آنحضرت مشهور است که چون حضرت باقر ع او را
غسل میداد پشت مبارک او مثل پای شتر پینه کرده بود از بسکه در شبها آرد و گندم و زر
و جامه بدوش بر داشته بود بخانه فقیران و اهل مدینه میبرد و شبی که آنحضرت را دفن میکردند اکثر
اهل مدینه و بقولی هفتصد نفر و بقولی چهار هزار نفر تمام خواستند که ما محتاج ایشان بودیم زاآن
حضرت می آورده و در آن شب دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام می آوردند و حلم او
بمرتبه بود که خادمی کاسه آش گرمی بر سر آنحضرت ریخت و او را در معرض عتاب و مؤاخذه
در نیاورده و آزاد ساخت و علوم الهی و میراث انبیا و منصب جلیل القدر امامت با وی بود
عدد اولاد آنحضرت یازده فرزند داشت و محمد مکنی بابی جعفر و هو باقر علوم الاولین و الآخرین
و الانبیاء و المرسلین مادر او ام عبد الله بنت حسن بن علی ع و زید صاحب خروج و برادر ایشان
ام ولد است اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه جمله منافق بودند و دعوی تشیع میکردند و با
حضرت امیر المؤمنین ع و حسین آن ماجراها کردند که شنیده اید و این ملاعین دشمن بنی امیه نیز
بودند هر چند خواستند که ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیسی نداشتند آخر تلبیس کردند و پیش
یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بمعروف واجب است و این ظلم که بنی
امیه کرده اند و ما را از خلق بر آورده اند و این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر
خروج نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب رؤسای خود خوردند و غرض ایشان آن بود که
بقیه اهل بیت رسالت را برطرف کنند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت
کرد و زید از برادران دیگر افقه و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر انتقام جدش بود که از
دشمنان بکشد و از آنجهة بعضی را توهم آن شده که او امامت را دعوی میکند و این ظن از آن
جمع غلط بود چه مرتبه برادر خود را میدانست که مستحق خلافت حقیقی امام محمد باقر است روزی
خبر آوردند هشام بن عبد الملک که زید میآید اکنون اهل مجلس تو را اکنون تا پهلوی هم نشینند

چون زید پایه جای خود را نه بیند چون زید آمد آنرا دید و گفت از خدا بپرهیز که هیچ چیز از
تقوی بهتر نیست هشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدانی و آرزوی آن داری و آن
بتو نمیرسد که مادر تو کنیز بود زید گفت اسمعیل پیغمبر خدا بود و مادرش کنیز بود و مرتبهٔ نبوت از
مرتبهٔ خلافت بزرگتر است و کسیکه جدش رسول الله و پدرش علی بن ابیطالب است کنیز بودن
مادر او باو نقصانی نمیرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس شهر او نباشد
او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از تیزی شمشیر بترسد ذلیلش باید گرد چون بکوفه
رسید جمع کثیری بر او بیعت کردند و در حبیب السیر مسطور است که عدد اهل بیعت بچهل هزار کس
رسیده بودند و از زید بن علی مرویست که گفت من اراد الجهاد فالی ومن اراد العلم فالی ابن اخی
جعفر هر که ارادهٔ قتال دارد نزد من بیاید و هر کس علم میخواهد نزد پسر برادرم جعفر رود و
زیدیه از آنجهة میگویند که امام باید بشمشیر خروج کند چون حضرت صادق بخانه نشست و خروج نکرد
امام نیست و حضرت صادق ع فرمود که رحم الله عمی زید لو ظفر لوفی یعنی خدا رحم کند بر عم من زید
که اگر بر دشمن ظفر می یافت حق ما بحق دار میرسانید و چون خبر کشته شدن زید بحضرت رسید
بسیار گریست ابوخالد واسطی روایت نموده که آنحضرت مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده که آنرا
بعیال اطفال آنجمع دهم که ثبات قدم ورزیدند و با زید کشته شدند من آن مبلغ را رده رسانیدم
و در سبب جدا شدن از زید وجوه مختلفه مذکور است صاحب حبیب السیر گفته که ظن شیعیان کوفه
آن بود که خروج زید باجازهٔ امام جعفر است بر او جمع شدند و چون دیدند و شنیدند که امام
او را از خروج منع نموده از او برگردیدند زید فرمود رفضونا یعنی ترک ما کردند آنجمع دوا
که اشتند و آنها که با زید بودند آنقصان عهد را رفضه نام نهادند و بعضی گفته اند که چون
آنقوم با او بیعت کردند روزی باو گفتند که ما از رفض کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت
تو نمودیم زید گفت بروید که شما رفضه اید تمام رفضه شدند و نام شیعهٔ او زیدیه و در بعضی از کتب
مذکور است که سایلی از او پرسید در حق ب دوع چه میگوئی او در جواب ساکت شد و چون در
وقت جنگ تیر بر پیشانی مبارکش زدند گفت این سایل عن ب دوع فها انا فی هذا المقام و اهل

سنت

سنت کلام زید را چنین فهمیده اند یعنی کجا است آنکه میپرسید ما بد اندمن ب دوع را دوست
میداشتم کار من اینجا رسید که شیعه ترک من کردند و رفض من نمودند و شیعه میگوید که کلام زید
همان اشاده است یعنی اوّل و بروایت دیگر آنکه حضرت صادق مکرر باو گفته بود که مبادا خود را
کسی که میدانم کاری بمیناز بی و ترا هلاک کنند و بخانهٔ کوفه بر داری کشند و کوفیان با تو یاری
نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از ما نیست تا آنکه قائم ما ظهور کند و از اولاد عباس است
صاحب رایهای صفر یعنی زرد و اشاره بمنصور دوانقی نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم
پسران عبدالله بن الحسن پسران مروان زید را انکه کشته شد و او را امر این داشتند پس بیست
هزار کس از آن مردان سواره و پیاده بادی قسم خوردند و چون زید خروج کرد و با لشکر در مسجد
جامع کوفه رسید جمله زید را بگذاشتند و گریختند مگر قلیلی یکی از آنجمع پرسید که چرا نقض عهد
کردید گفتند امام جعفر امام است و او اذن نداد بزید این را می شنید قوم را مخاطب ساخته
گفت یا قوم رفضتمونی حکایت سایل درباب ب دوع در اینجا واقع یکی از اکابر گفته که حسین بن
علی را در سقیفهٔ بنی ساعده شهید کردند که روزی که ب دوع راضی کردند زید این کنایه را که کشته
شدن من نیز از آثار مرتبهٔ آن رخ است بهر تقدیر زید در اوّل ماه صفر سنه اثنی و عشرین و مائة
خروج کرد و بعضی از شیعیان که عدد ایشان به پانصد میرسد با مخالفان که در غایت
کثرت بودند پای ثبات فشرده با شصت و هفت نفر شربت شهادت چشیده و موالیان در
خفیه دفنش نمودند و بعد از چند روز سبعی بسیار از قبرش خبر یافتند و جسدش را از خاک بدر
آوردند و سر مبارکش را نزد هشام فرستادند و جثه اش بر دار کردند و چون برهنه بود از غیب
و منزلتی که داشت در درگاه الهی عنکبوت آمده در طرفة العین تارها در پیش و پس او
تنید تا عورتش از نظر مردم مستور گردید و حضرت صادق ع در هنگامیکه او مصلوب بود
در کناسه دعا فیت او را سوختند و خاکسترش را بباد دادند و بعد از و یحیی بن زید در ایام
حکومت ولید بن یزید بجانب خراسان رفته با هفتصد نفر خروج کرد و بغز شهادت سرافراز
شد و او نیز بجملهٔ فضل و علم و سخاوت و شجاعت اتصاف داشت و بعد از یحیی محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن امام حسن ع را با امامت بر داشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از ایشان
محمد نام که صاحب جان طالقان بود رسید و او را در ایام معتصم عباسی اسیر کرده در حبس وفات
یافت و دیگر کسی از زیدیه خروج نکرد الا در یمن و سایر فرق زیدیه امامت را مخصوص
فرزندان فاطمه میدانند بشرط آنکه فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف
کند و شرفای مکه زیدیه اند و در اصول اشاعره اند و در فروع بعضی شافعی و بعضی حنفی اند
خواه از اولاد حسین خواه از حسن باشد و بعضی از ایشان ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی
از ایشان عثمان را طرح میکنند و او را خلیفه نمیدانند و بعضی سب ثلثه میکنند و ایشان این
چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز میگویند و ابو الجارود زیاد بن منذر رئیس
ایشان است و از اصحاب حضرت باقر و از رواة حدیث است و در نزد آنحضرت خبر میخواند
و احادیث می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد
و کور هم بود و حضرت باقر ع او را سرحوب خواندی و سرحوب نام شیطان است و مسکن او
در دریاست و ابو الجارود و اصحابش میگویند رسول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه
بتسمیه و این نص خفی بود نه جلی یعنی روشن نبود بعد رسول امام علی بود و کافر بودند خلق
که دیگری را نصب کردند و قومی از ایشان گویند رسول خدا چنانچه بر علی نص کرد بر امام حسن و امام حسین
نص کرد و فضیل رسان و ابو خالد واسطی گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از
حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم مشترک میان ایشان و کیانست
عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علمشان زیاده از اولاد علی باشد و گویند امامت
بنص از علی بحسن رسید و از و بنص بحسین ع و او هر که از اولاد ایشان بسیف خروج کند امام است
و خلفای ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه اند و ایشان را سلیمانیه نیز گویند و ایشان نیز اعتقاد دارند
که امامت شوری بود و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند منعقد شود امامت مفضول بر فاضل
درست بود و شیخین با امامت مخطی بودند و گویند عثمان کافر شد به بدعتهای خود و چون حال روی
شیخین را تبرا میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در اصول معتزله اند تبریه از زیدیه اند

وایشان

و ایشان را صالحیه نیز خوانند و از اتباع کثیر بن الابتر اند گویند علی بعد از رسول خدا افضل
خلق بود و امامت حق وی بود اما او چون ترک کرد امامت بر شیخین درست شد و صحابه
مخطی بودند که او را گذاشتند و تولای شیخین دارند و عثمان را دوست ندارند اما بد هم نمیگویند
و گویند اموات را رجعت بود پیش از قیامت و در اصول معتزله اند و در فروع با ابو حنیفه
متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد و استغفر و الله جمیع ائمه را ناقص
گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب ندانند و عصمت را
شرط ندانند در امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند انتهی دیگر از فرزندان
آنحضرت عبدالله است متولی صدقات رسول بود و او مرد فقیه فاضل محدث و صاحب
تقوی و ورع بود و عمر که نام برده شد متولی صدقات امیر المومنین ع بود با سخاوت
و ورع و عظیم الشان بود و از سخنان اوست المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا و باید که
مردمان حق خویشی و قرابت ما را برسول الله رعایت نمایند و مرتبه و مقام که ما را است
از برای ما نکنند که حق تعالی ما را بآنجا نمیگرد و بفضل و رحمت خود ما را میخواند و حسین بن
علی مرد خدا ترس گوشه گیر و متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشف الغمه از و روایت
کرده اند که گفت ابراهیم بن هشام مخزومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را
در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیر المومنین را از هر چه که بخود دشمن لایق بود
از سب و شتم یاد میکرد روزی در اثنای آنکه بشغل خود مشغول بود من بمنبر رسول صلعم
و بخدای تعالی نالیدم از آنکه تاب شنیدن آنچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم منبر رسول
الله شکافته شد و مرد سفید پوش نورانی برآمده گفت یا ابا عبدالله میشنوی که این سگ
چه میگوید گفتم بلی میشنوم و از او در رنجم گفت چشم بگشا و قدرت الهی را ببین چون نگاه
کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده بلند شد و چنان نقش بر زمین بست که فریاد از
آنها بر خواست و با هزار سالها برابر شد و من شکر الهی را بجا آورده شادمانه بخانه رفتم
و حسن بن علی فاضل جلیل القدر بود در کتاب خود نصوص بسند صحیح نقل شده که گفت در

در حضور من مردی از پدرم پرسید که عدد ائمه و اوصیا چند است و فرمود که دوازده است و دست مبارک بر دوشش برادرم نهاد و گفت سبعة من صلب هذا کف هفت نفر از پشت این بدید خواهد آمد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان امّ ولد است فاطمه و علیه و امّ کلثوم مادر ایشان نیز امّ ولد است و علی که کوچکترین فرزندان حضرت است و خدیجه مادر او امّ ولد است وفات آنحضرت در هجدهم ماه محرم سال نود و چهارم هجری واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نود و پنج گفته اند و کفعمی بیست و دوم محرم این سال گفته که بدار البقا رحلت کرده بزهر ولید بن عبد الملک و ابن بابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی نیز هشام بن عبد الملک گفته اند و عمر شریفش را پنجاه و هفت و هشت و نه گفته اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع نزد عم بزرگوارش عباس بن عبد المطلب قرار یافت

باب هشتم

در احوال خیر مآل حضرت باقر کنیت آنحضرت ابو جعفر است و القاب شاکر و باقر و هادی و نام او محمد است و نام مبارک آنحضرت در صحیفه آسمانی شاهر است و بروایت دیگر قانت لله و ساجد لله و بروایتی دیگر شاکر و در توریة الغفور و در انجیل فرکان باکر بکاف عجمی و در کتاب زند ایزدوان و در انجیل ارامنه در در و در کتاب هندوان ساخب و در کتاب انگلیون وارث و در کتاب کندرال بلاذ و در کتاب قومرزه نما و در کتاب برلیمو میو عادل و در کتاب ماکل نور الله و در کتاب بلیناس العالم بسر الله و در کتاب ترقم افضل رنگ روی مبارکش گندم گون قامت شریفش معتدل و بسیار مرطوب بنحویکه در حرکت کردن دست بدوش غلامان میانداخت و راوی مدحت شاعرش کمیت و دربانش جابر جعفی بود و معاصرینش از بنی امیه عمر بن عبد العزیز و ولید و زید و ابراهیم و نقش نگین آنحضرت بروایت حمیری لا تذرنی فردا و بروایتی دیگر العزة لله و بروایت دیگر العزة لله جمیعا بود و ثعلبی که از مفسرین عظیم الشان عامه است نقش نگین آنحضرت را گفته است ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذو المنن و بالحسین و الحسن و در کتب عیسویان حبش و زنگ مذکور است

که خلیفه پنجم از فرزندان تو یک دریای علم است و علمهای نهانی پیغمبران و احوالات پیغمبران و حوادث آینده و دور از خدا باو سپرده است مسیح و مادر او وصیت کرده اند که هر گاه زمان او را دریابید سلام مرا باو برسانید و بگوئید گوارا باد بر تو دریاهای آب حیات علم و آگهی از گذشته و آینده بتو داده اند و آنچه خواهید از غوامض مشکلات از او بپرسید و در همان کتاب مسطور است که کتابی از پادریان و رهبانان شام بما رسیده است که از امام پنجم مسلمانان سرکین راهب بن عبد یشوع بن نا قوذ بن فاهث سی هزار مسئله از او پرسیده از مشکلات مسائل توریة و انجیل و صحف و همه را جواب شافی شنیده است و گفته است که تصفیه این مسائل را کسی نمیداند بغیر پیغمبران یا اوصیای ایشان بحق مسیح و حواریین قسم که چنین است ولادت با سعادت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب و بعضی گویند روز دو شنبه ماه صفر سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود که از دو علوی بهم رسیده و متفق علیه خاصه و عامه است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از آخرین صحابه بخدمت آنحضرت رسید و سلام و پیغام حضرت رسالت پناه را بآنحضرت رسانید و اهل سنت بر این اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جابر بخدمت فرزندم محمد خواهی رسید سلام مرا باو برسان پدر بزرگوارش حضرت سید الساجدین است و مادرش فاطمه مکنی بامّ عبد الله بنت امام حسن است معجزات و خوارق عادات او بسیار است از آنجمله علوم و کمالات با امیر المؤمنین و پدران بزرگوارش بود و همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت و علمای اهل سنت و سایر ملل و نحل و تصدیق بزرگواری او نموده اند و در اکثر کتب مخالفین فضیلت و بزرگواری آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولاد او سه پسر داشت و یک دختر پسر حضرت امام جعفر و عبد الله و ابراهیم و دختر امّ سلمه ثعلبی در تفسیر خود گوید که اولاد امجادش هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر مادر ایشان امّ فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبد الله مادر ایشان امّ حکیم بنت سعد بن مغیره ثقفیه است و علی و زینب و امّ سلمه مادر ایشان امّ ولد است وفات آنحضرت و سبب آن

در احادیث معتبره مذکور است که زید بن حسن بن علی بن ابیطالب با او خلاف و میراث رسول خدا
با او نزاع و مجادله میکرد و میگفت فرزند حسن اولیست و بزرگتر است از اولاد امام حسین و زید
گریبان آنحضرت را گرفت و کارد بر او کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کارد همراه برداشت
و حضرت را بخانه قاضی برد برای میراث داد خواهی و خلاف بعد از آنکه زید داوری کرد
با آنحضرت جواب شافی شنید از قاضی رفت بشام نزد هشام بن عبد الملک مروان و دروغ
چند و تهمت بسیار بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت کرد و
بر سر اسباب میراث رسول الله و قدری زر فرستاد بوالی مدینه که این زر را بآنحضرت بده
و میراث حضرت رسالت را از او بگیر و بفرست والی زر را برای آنحضرت فرستاد و اسباب
چند شبیه بمیراث رسول را تعیین نموده بوالی داده والی برای هشام فرستاد زید که خبرها را
دیده بنیاد شیطنت کرد و بهشام گفت که اینها میراث رسول خدا نیست هشام بوالی نوشت
که زرها را ستدی و اینها را فرستادی که نه آن بود که من میخواستم والی گفت که آنچه
دیده ام فرستادم باز زید فتنه انگیزی کرد و آن ملعون تدبیری کرده و زید را زینی داد و زهر
در آن تعبیه کرد برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت سوار شد و زهر در بدن مبارکش نفوذ
کرد و بسبب آن زهر از این جهان بیرون شد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد
و مخبط گردید و هذیان میگفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل شد و وقوع این شهادت
در روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجة الحرام سال صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه
و هفت سال بود در بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است اهل سنت هم تربت
مبارک او قسم میخورند و چون آنحضرت مرطوب بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و آنحضرت را
دفن کردند **باب هشتم** در احوال خیر مآل حضرت امام المغارب والمشارق و نجی الحق
جعفر بن محمد الصادق آنحضرت میانه بالا افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی و موهای او
سیاه بود و مجعد و بر خد رویش خال سیاهی بود شاعرش سید حمیری بود دربانش مفضل
بن عمر کنیت آنحضرت ابو عبد الله است و القاب صابر و فاضل و صادق و طاهر و نام

مبارک

مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه آسمانی صافی است و بروایت دیگر صادق و بروایت
دیگر ناطق عن الله و بروایت دیگر نفاع و در توریة شموعا و در انجیل همه فرق نصاری صادق
و در کتاب زند و پازند استم و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب بانکل راهبر حق
و در کتاب دانیال حق گو و در کتاب زبور طاهر است و در کتاب والیس برهان و در کتاب
ارژی سفر عالم و در کتاب مادقین راستگو و در کتاب سفنا پیغمبر بحر الحقائق و نقش نگین آن
حضرت بروایت امام رضا ع الله ولیی و عصمتی من النار و بروایت دیگر رب عصمنی من
خلقه بود و معاصرش از عباسیان ابو جعفر منصور دوانقی بود و مفاخر علیه آنش صاحب
فصول مهمه که از اکابر مخالفین است گفته است لا تکاد تفوت عند الحساب تحریر انواعها
فهم الضابط والحاسب یعنی خواننده و نویسنده از عهده شمار و تعداد آن بر نمی آید و در زمان
آن حیران میشوند ولادت با سعادتش بموافق مشهور در روز جمعه و بعضی دوشنبه هفدهم
ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شده
و بعضی هشتاد دوم و هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد
باقر ع و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه
منسوب بآنحضرت است و اختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت در زمان آنحضرت
و اندک زمانی بعد از او بهم رسید و در ایام منصور دوانقی خلیفه دوم از عباسیان نعمان
بن ثابت زوطائی کابلی که از بنی تیم بود ملقب بابی حنیفه که سنیان او را امام اعظم میدانند
از تلامذه آنحضرت بود و آب وضوی آنحضرت را داشت و بهر بیماری که میداد شفا می
یافت و منصور او را فریفته کرد بمال و جاه و اعتبار و آن بدبخت بعداوت با آنحضرت
ادعای قیاس و رای و اجتهاد و استحسان عقلی نموده فتاوی بسیار آن بدبخت در دین داد
که خلق بسیاری را پیرو خود کرده و مذهب اهل سنت را بسط عظیمی داده از اصول و فروع
و خودش زیدی مذهب بود و پنهان فتوی میداد که او خروج کند و وصیت بنصرت زید
و او را امام میدانست و میگفت باید مال نزد او بردن و پنهان فتوی میداد که او خروج کند

و واجبست خروج بر این دزد متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی دوانقی
وامثال آن از بنی امیه و مشهورست که نقل میش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که برادرم
خروج کند بجنگ با محمد وابراهیم پسران عبد الله ابن الحسن و بر منصور خروج نمودند و برادرم کشته
شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن
از بنی امیه و بنی عباس میگفت اگر اینها مسجدی بسازند و مرا امر کنند که آجر آنرا بشمارم هرآینه
نشمارم زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را بجهة این
سخنان از نظر عنایت انداخت و در زندان محبوس ماند تا از دنیا رفت و همین باعث عتاب
او شد بعقیل بجان تو ای علی قوشچی و بعلم آخوند سعد اقسم که کشاف در تفسیر آیه کریمه لاینال عهدی
الظالمین گفته اند که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
داشته کسی که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردودست
واطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنمازی نتوانند کرد و از ابن عیینه منقولست
که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام
کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کند ظلم بر ناصب بر
میگردد و بیضاوی در تفسیرش از انصاف سعی داشته و ذکر کرده است که هرکه بکوشی ظالم
باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید
معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز باید معصوم باشند پیش از
امامت و بحث کرده اند که دلالت یکی است هرچه در نبوت اثبت در امامت همان است
پس بگواهی سه عادل با عتقاد شما زمخشری و بیضاوی و ابن عیینه و ابوحنیفه شاهد اصل
که مفتی دین شماست ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما مستحق
خلافت نباشند و اهلیت ندارند پس در روز قیامت چه جواب خواهید داد اما چند
کلمه از فتاوی ابوحنیفه را بیان مینماید اول آنکه وطی محارم مثل مادر و خواهر و دختر و غیر اینها را
جایز میداند در حین ضرورت هرگاه حایلی از حریر بذکر بپیچد و این مذهب مانی نقاش

وستوبان است

وستوبان است و مغصوب را مباح کرده و رد آنرا جایز نمیداند هرگاه از حالی گشته باشد
مثل آنکه شخصی گندم دزدید و آرد کرد یا شراب دزدید و سرکه کرد یا جامه دزدید و رنگ
کرد و القاب لاطی را موجب حد نمیداند و شر و خیر را از جانب خدا میداند و رضای او
در آن است و این طریقه مجوس است و بهلول او را در این عجایب ساخته گویند روزی ابوحنیفه
گفت که اگر امام جعفر صادق این سه چیز را اعتقاد نداشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میگوید
خیر از جانب خدا است و شر از افعال بنده و من میگویم بنده را اختیاری نیست خیر
و شر از خداست دویم آنکه میگوید شیطان در قیامت در آتش است و من میگویم آتش او را
نمیسوزاند چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود که او مخلوق از آتش است سیم آنکه میگوید خدا
در دنیا و آخرت نتوان دید و من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید
اگر در دنیا نه بینند در آخرت به بینند بهلول حاضر بود این را شنیده کلوخی برداشت و بر سر او زد
گفت هر سه مسئلات باطل شد و گریخت ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد خلیفه بهلول را
احضار کرد گفت چرا سنگ بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت تو زدی بهلول
گفت من نزدم خدا زد باز گفت تو زدی بهلول گفت تو میگوئی شر از جانب خداست
و بنده را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متاذی نمیشود
پس تو از خاکی و این کلوخ که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا متاذی کرد و میگوئی
خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما
تو میگوئی که درد میکند کو دردی که موجود است هرگاه درد را نتوان دید خدا را هم نتوان دید
و دیگر گفته پوست سگ از دباغت پاک میشود و بسم الله در نماز گفتن حرام است و این
مذهب قلماق و ارس و گرجیان است و دیگر گفته استنجا با آب جایز نیست و بر سرگین سگ
سجده کردن جایز است در نماز و این طریقه یهودان است و دیگر گفته منکب و تنوره حلال
است و این از سنتهای براهمه هندوان است و دیگر گفته بجای حمد و سوره دو برگ
سبز میتوان گفت و عمدا اگر باد در اندر نماز رها کند نماز باطل نمیشود و این کیش نسطوریون

مسیحیان است دیگر گفته اگر زیر انگشت در بغل او بخوابی و بعد از آن لسفر روی چون بعد از
مدتی مرحمت نمائی آن زن چندین فرزند بهم رساند همه فرزندان تواند زیرا که ملائکه تعالی ابنت
نشت برا آورده در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و این مذهب ملحدان و دهریان است
دیگر گفته هر که دلو عصائی دارد و پیاده تواند رفتن و اجابالحج است این مذهب قلندرانست
دیگر علم خدا را باعث علت بیدانند و او را قادر بالذات نمیدانند و این مذهب فلاسفه
یونانست دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این برای زردشت و گبران است و از این قبیل
مسائل بسیار گفته شافعی گفته است که شراب بحرارت آتش حلال میشود و منی را گفته
پاکست و گفته یزید ملعون بهشت و گفته چون قطرات بول از زمین برخیزد و بر ریش و جامه
بچکد استحاله است و پاک است و این مذهب عیسویان است دیگر گفته وطی غلام زر خرید
حلال است زیرا که بمنزله ملک میشود و این مذهب لوطیان است و جایز دانسته که
اگر کسی دختری از زنا داشته باشد و بخواهد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره وطی
ایشان را حلال دانست هرگاه ایشان را اسیر کنند یا بخرند زیرا که بمنزله ملک یمین میشود و این
مذهب زنادقه و مجوس است و مالکی گفته صید بری حتی مار و موش و سوسمار همه حلال است و این
مذهب فرنگان است و حنبلی خوبتر گفته و درست در عالم بالا رده حنبلی گفتا خدا جسم
است و جان می نشیند بر فراز آسمان صورت امرد پسر باشد خدا نو کوم جا
بود کفشش بپا هر شب جمعه ز چرخ چارمین پس فرود آید نشیند بر زمین بر خری باشد
سوار آنشهریار لیک شها گاه بر اشتر سوار ایضا ایت شافعی گفته که شطرنج مباح است
مدام کج نبازید که جز راست نفرموده امام بوحنیفه به از آن گفته در باب شراب
که ز جوشیده بخور تا بود بر تو حرام حنبلی گفت که گر زانکه بغم در مانی بستیه بنگ
تناول کن و سر خوش بخرام گر کنی پیروی مفتی چارم مالک او زبهر تو کند جایز بر وطی
غلام بنگ و می میخور و آن میکن و میباز قمار که مسلمانی ازین چار امام است تمام
پس خلایق از مشرق و مغرب عالم رو بدرگاه دوانقی و باقی ملوک آل بنی عباس نهادند و

بر سر

بر سر فقهای اربعه نهادند و کار بجائی رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یک مسئله
میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی باو میدادند و هر کس از حضرت صادق ع اگر شیعه
بود و سؤال میکرد یک اشرفی میگرفتند و خلاصه بفتاوی این چهار هر کس که قریب
بهفتاد هزار مسئله میرسید حق دانستند و امراء و سلاطین خلفا از آنچه تحریص نمودند بر رفتن
نزد فقهای اربعه و از برای صحت نسخ شیخین دلایل چند بهم رسانیدند و خلفای عوام الناس
را راغب بشیخین نمودند و از قیاس و رای و اجتهاد کو استدلال چند نمودند بر حقیقت
آنچه خلفای ثلثه و اصحاب سقیفه بنی ساعده کردند و همچنان گفتند حق کرده است آنچه معویه
با امیرالمؤمنین ع واقع ساخته در صفین و غیر مواضع از لعن کردن و جنگ کردن و غارت
کردن شیعیان و هزار کم پنجاه ماه تا نشر اکفش امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و
زدن بر حضرت فاطمه و نسبت بزنا دادن آنحضرت را و حلال دانستن کشتن امام حسین ع
و امام حسن را بزهر الماس و اذیت رسانیدن و بردن اموال او را بغارت و اسیر کردن
زنان و فرزندان او را و شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت او را میمون و مبارک
گرفتن و عید کردن و خضاب کردن و سازها زدن و بدیدن یکدیگر رفتن و حق دانستن
آنچه اهل ظلم با اهل بیت نبوت کردن و حلال دانستن و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن
کعبه و استار آنرا و خراب کردن و نجاسات ریختن در حرم و قتل عام در مدینه نمودن
در روز و مسلم بن عقبه مسجد آنحضرت را کندن و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر
دادن حجرالاسود را از مکان خود و حق دانستن آنچه کردند از اسمعیلیه و بنی امیه و ابن
زبیر و بنی عباس و زیدیه و هر کس گفت من امیرالمؤمنینم حق دانستن و همه فاجران بنی امیه
و سلاطین ایشان را مؤمن و عادل دانستن و هر فرقه از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج
و غلاه و مشبهه و مجسمه و ناسخیه از اهل بهشت دانستن و شیعیان اهل بیت رسالت را
کافر و رافضی خواندن و واجب القتل دانستن این چه حالتست که پیشه کرده اند خدا حکم کند
و بنی عباس از حضرت صادق ع تا امام حسن عسکری ع شهید کردند عدا و لا دا امجاد آنحضرت

ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسن بن علی بن ابی طالب بود
و دیگر عبد الله صغیر که او را از شیر باز کرده بودند آزاد کرده آنحضرت مربی او بوده
آن ملعون خنجری بر شکم آن طفل زد و او را بکشت و حضرت با قوم تقیه بر آن طفل نماز کرد و این
قول از زراره مرویست دیگر حضرت با جلال بواسی است و اسحق و محمد مادر ایشان ام
ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقند اما اسمعیل فرزند بزرگتر آنحضرت است و
کنیت بود بابو محمد و ملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست داشت و او را بپوسید
پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل هم میبوسید و او را بردم عرض میکرد که او مرده است از
برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد ان
لا اله الا الله و هر شب دو رکعت نماز هدیه برای وی میکرد و در رکعت اول انا انزلناه یکمرتبه
و در رکعت اول نیز انا اعطینا یکمرتبه و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه
آنحضرت محبت بسیار باو داشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب
جمال بود و اسمعیلیه دو طایفه شدند طایفه امامت باسمعیل ختم کردند و طایفه دیگر بامامت
محمد قایلند باطنیه گویند و حمدان قرامطه رئیس ایشان است او گوید که امام هفت است
علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور و باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در
آخر الزمان باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد الله بن میمون قداح واضع این مذهب است
و ملازم حضرت صادق ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی و چون دوانقی حضرت صادق ع
را زهر داد مرزبان بن عبد الله میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت و چون محمد بن
اسمعیل بمصر رفت وفات یافت او را کنیزی بود حامله آن کنیز را بجست و کنیز خود را
بجای او نشاندند و چون کنیزک پسری بزائید او را از ندقه با موحث و گفت این پسر محمد بن
اسمعیل است چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و خلق
بسیار بضلالت افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند
و اولاد او در عالم پراکنده شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و راغب

و قایم و فاتح و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی خلفای عباسیه بر ایشان دست
یافتند و مکرر لشکر فرستادند و شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد ملازمت او کرد و اما
از اولاد اسمعیل و حسن نیز این مذهب را اختیار کردند و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد
و عقب اسمعیل از او دو پسر بود محمد و علی و از اسمعیل ثانی است و جعفر شاعر و علی بن محمد
اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در آن ولایت منقرض
شد اما در ایران سادات سادات انکوان از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد
من اعمال سند و بعضی از دکن و جماعتی از سندیان که در اصفهان عطارند و پیله ور و بعضی
ایشان را امام میدانند و خمس مال را سال بسال از حیدرآباد و سایر بلاد ایران بانکوان نزد
ایشان میبرند مذهب اسمعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و چندین فرقه شدند قرامطه
و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صباحیه و باطنیه گویند که هر چیز را از احادیث و قرآن ظاهری
و باطنی هست ظاهر بمنزله پوست و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل سازند که باطنه فیه الرحمة
و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه جاهل
و نه متکلم و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمیع صفات معانی او را چنین کنند بدین طریقه که
یاد کردیم گویند عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را از او فرا گرفته باشد و او
علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی
مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردم را بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و گویند
هیچ تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارتست از آنکه مولی خود را خواهند
و یاد کنند و زکوة آن بود که هر چه از معونت عیال زیاده باشد بدرویشان رسانند و روزه
عبارتست از آنکه صمت اختیار کنی و حرف نزنی و اذان و اقامت نماز آن بود که خلق را
بطاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان گویند که روزه اشاره است با آنکه هر چه مقتدا گوید
خاموشی و علیه مقتدا البطلی و هر چه او کند از خواص و زندقه آنرا حق دانی و گویند حج
عبارتست از قصد کردن امام خود و هر که را قدرت آن باشد در رفتن لازم است که برود

و گویند محرمات عبارتست از قومی که ایشانرا دشمن باید داشت و از ایشان بیزار باید بود و لعنت
بر ایشان باید کرد و گویند فرایض و طاعات عبارت از قومی بود که ولا و دوستی ایشان
واجب بود و گویند خدا آنچه در قران گفت اذ قال الانسان اکفر دشمن علی را میخواهد و
گویند خدا یکی از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد ایشان پیش از بعثت و ظهور اسلام
و نام وی شروی بن داود است و او بهتر از انبیا بود و گویند وضو عبارت است از پاس
دین که ایشان نهاده اند و نماز عبارت بود از ناطق فصیحی که حرف زند و گویند آنچه
گفت خدا که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی صلوة ناطقی را میخواهد که خلق را نهی
کند او برای آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی لفظ ظاهر فعل صورت نبندد و گویند قیامت و حشر و نشر
و سؤال برزخ و بهشت و دوزخ نیست و گویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد و بریزد
و دیگر سبز نشود و گویند صفات باری تعالی و معرفتش معلم صادق حاصل شود و چون عقل
کفایت باشد در معرفت امام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند اما بعد از فوت اسمعیل
عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر قدر و منزلت نداشت برابر
اسمعیل و بخلاف آنحضرت در اکثر چیزها میل داشت و پاهای بزرگ داشت و او را افطح میگفتند
و فطحیه از شیعه منسوب باو بودند و در ایام حیات آنحضرت محشور میشدند با طایفه حشویه و میل
میکرد بمذهب مرجئه و دعوی امامت میکرد بعد از آنحضرت و حجت بر این گرفت که من پسر
بزرگترم و جماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند و اسحق بن جعفر ملقب بود بمؤتمن از
اهل فضل و صلاح بود و بامامت برادرش امام موسی کاظم قایل بود و از پدرش چندین نص
بر امامت برادرش روایت نموده و محمد بن جعفر ملقب بود بمأمون که او را از غایت حسن
و جمال محمد دیباج میگفتند سخی و شجاع بود و در مدت عمر یکروز صائم بود و یکروز افطار میکرد و
میگویند رای زیدیه داشت در خروج کردن بشمشیر و بر مأمون خروج کرد و بسیاری از زیدیه
و جارودیه بر وی گرد آمدند و مأمون عیسی جلودی را با لشکری بجنگ او فرستاد و بعد از کشش
و کوشش بسیار گرفتار شد و چون بنظر مأمونش بردند از او عفو نمود و احسان و محبت بسیار

خدا جاحت ع

باو نموده و او با مأمون تکبر میکرد و درشتی مینمود و مأمون از او گذرانید و بدین او رفت تا آنکه
در خراسان برحمت حق رفت و علی بن جعفر که او را علی عریضی میگویند و نسب او بعریض است و
ثقه و عظیم الشان است و از کودکی از پدر مانده و از برادر خود موسی بن جعفر علم آموخته بود
و متابعت برادر خود مینمود و احادیث بسیار از علمای شیعه از او نقل شده و کتاب او از اصول
اربعماه است عقب آنحضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم و علی عریضی و محمد مأمون و اسمعیل
و اسحق مؤتمن و این اسحق در صورت و هیأت با حضرت رسالت مشابهت تمام داشت و
نشر حدیث میکرد و او را سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد او منقرض نشده اند و
بسیارند محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین و اولاد او منقرض شده اند و قسم قاسم
و بنو الشبیه از اولاد او یند و بنی الطباره بمصر و بنو العروس و بنو الجوازه هم از اولاد قاسم اند
و علی عریضی اولاد او را عریضیون گویند و عقب او از چهار پسر است محمد و احمد و حسن و [illegible] ناووسیه
طایفه اند از واقفیه و تا بامام جعفر قایلند و بامامت باقی ائمه قایل نمیشوند و وجه تسمیه ناووسیه
آنست که ایشان اتباع مردی اند که او را ناووس میگویند و بعضی میگویند نام قریه ایست که
ناووس انجا و چیزی نیز استعمال کنند و ناووسی بعضی بالوهیت آنحضرت قایلند و بعضی
گویند آنحضرت نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود و ظاهر گرداند حق را و او قایم آل محمد است و جای
دوزخی است از ناووسی گوید که امیر المؤمنین مرد و زمین از برای او شکافته شد که برگردد که پر از
عدل و داد کند وفات آنحضرت سال صد و چهل و هشت هجری مشهور است در ماه شوال و گفته
و بعضی گویند دوشنبه پانزدهم رجب در مدینه مشرفه و عمر شریف آنحضرت شصت و هشت
سال بوده است و بعضی شصت گفته اند در کشف الغمه شصت و یکسال گفته اند با جد خود علی
بن الحسین بیست و یکسال و چند روز بود و در روایت دیگر پانزده سال بود با پدر بزرگوار خود نوزده
سال بود و بعد از آنحضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق
در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود شصت و پنج سال داشت و ایام امامت آنحضرت
بعد از پدر سی و چهار سال بود و بقیه ملک هشام بن عبد الملک و ولید بن یزید بن عبد الملک و ملک

ابراهیم بن لبید و ملک مردان جمار پس ابومسلم مروزی در خراسان خروج کرد و در سال صد و سی و دو
عبدالله سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه ایام خلافت او بود و بعد از و منصور
دوانقی بیست و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دهم پادشاهی و در بیست و یکم سال
دوم خلافت آن ملعون بانگور زهرآلود آنحضرت را شهید کرده با بابای کرام خود ملحق گردید و از
همه ائمه عمر شریف آنحضرت درازتر بود و مدفن شریف او در بقیع است **باب نهم**
در احوال خیر مآل حضرت کاظم کنیت آنحضرت ابوالحسن است و ابوابراهیم مشهور است و غیر
مشهور ابوابراهیم ابوعلی است و عبد صالح بلقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره آن
حضرت کاظم است و صالح و صابر و امین و نام مبارکش موسی است و موسی در لغت عبرانی آب
و مرکب است از دو حرف مو بمعنی آب است و سا بمعنی درخت و در توریة اسم او مود است و در صحیفه
ثمانی واثق بالله و محب فی الله است و بروایت دیگر محصی المحبین و المبغضین و قامع الفتن
و بروایت دیگر امین و در کتاب ذو هر موسی و در انجیل همه نصاری کاظم و در کتاب ندین سانح
ششبانان و در کتاب جاماسب نامه شالسته و در کتاب انگلیون ملک و در کتاب بانجیل صدیق
و در کتاب لا انبیا ماجد و در کتاب یونانیان ناصح پدر آنحضرت صادق آل محمد است و مادرش
حمیده بربریه و نقش نگین آنحضرت در ابوا قریه است در حوالی مدینه مشرفه و اقعشد در روز یکشنبه
هفدهم شهر صفر و بعضی در بیست و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت هجری و بعضی
بیست و نه گفته اند اولاد امجادش جنابدی از علمای انساب میگوید که عدد اولاد آنحضرت
این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبیدالله و عمر و
احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبدالرحمن و حمزه و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر میگوید
ابی بکر و محمد میگوید در نسخه دیگر دیدم دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبدالله و رقیه صغری
و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری و محموده و امامه و میمونه و فاطمه و رقیه و کلثم و عایشه و زینب دوازده
پسر و هیجده دختر نوشته میگویند مادر آنحضرت حمیده آلیه است نه بربریه است و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم از قبل مامون ملعون

مدتی حکومت یمن کرد و فا در ابن موسی در ایشان جدا بند و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن و مادر
ایشان ام ولد بود و احمد بن اسحق هزار بنده آزاد کرد و محمد کثیر الصوم و الصلوة بود و خواب شبها
کمتر میکرد و اکثر اوقات بنماز و تضرع بود و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و عبدالله و اسحق
و عبیدالله و زید در بصره خروج کرد و دعوی خلافت کرد و خانه بسیار از عباسیان و امویان را
سوخت و غارت کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثم و ام جعفر
و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثم و بروایت
دیگر آنحضرت را شصت فرزند بود و سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و فرزندان وی بعضی
عقب دارند و بعضی عقب ندارند و اما آنچه عقب آنحضرت از سیزده پسر است عباس و هرون
و اسحق و اسمعیل و حسن و عبدالرحمن و عبیدالله و حمزه و امام علی الرضا و ابراهیم و مرتضی و محمد و
عابد و جعفر امام جعفر را جواری گویند و اولاد او را جواریان و شجریون نیز خوانند و عقب جعفر
از دو پسر موسی و حسن است اما محمد عقب او و از ابراهیم محال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده
محمد جابری و احمد لفظری و علی اما ابراهیم صغیر ملقب است بمرتضی عقب او از دو پسر است
موسی و جعفر و اما حمزة بن موسی را ابوالقاسم کفشدی و در بلاد عجم عقب او بسیار است
و عقب او از قاسم و حمزه صغیر است و عبیدالله را عقب از سه پسر است ابوجعفر و ابراهیم و
ابوالفایز که در شیراز عضدالدوله دیلمی از نسل اوست و عبدالله بن موسی را عقب از
محمد است و موسی بن عبدالله و امام حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت عقب او
معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پسر بوده و اولاد علی قرمی در صینی که مامون در
مرو بود و اسحق ملوس پسر اوست و هرون بن موسی را گویند عقب نماند و ابن طباطبا
آورده که عقب او هرون است و عباس بن موسی عقب او در نهایت قلت است و عقب او
از قاسم بوده سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی بن اسمعیل بن جعفر و
بعضی گویند برادرش محمد که برادرزاده آنحضرت است و حسان باو نموده بود در روزی هرون
الرشید از یحیی بن خالد برمکی وزیر خود پرسید که آیا میشناسی از آل ابیطالب کسی را که طلب امام

وبعضی از احوالات موسی بن جعفر را بپرسم آن ملعون گفت علی بن اسمعیل است واو رسانیدن او
پس هارون خلیفه نامه باو نوشت واورا طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد اورا طلبید وفرمود
که اراده کجا داری گفت بغداد حضرت فرمود که چرا میروی گفت پریشان شده‌ام و
قرض بسیار دارم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا
یتیم نگردانی باز گفت مرا وصیتی کن باز حضرت این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت
سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد او برخواست و زر را گرفت و رفت
حضرت بخادمان خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم
خواهد ساخت گفتند یا ابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو
احسان مینمائید واین مال جزیل را باو می بخشید حضرت فرمود بلی زیرا که پدران من روایت
کرده اند از رسول خدا که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع
احسان خود را از او نکند حقتعالی قطع رحم خود از او میکند و او را بعقوبت گرفتار میکند
چون علی بن اسمعیل ببغداد رسید یحیی بن برمکی ملعون اورا بنزد هارون برد و با او توطئه کرد که
چون بمجلس هارون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید که هارون بخشم آید پس اورا بنزد هارون
برد و چون براو داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده
باشند تو در این شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او خراج
می آورند و خزانه بهم رسانیده است و سر نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار بخرد و زر را حاضر کرده
بود صاحب ده گفت این زر را نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم فی الحال آن زر را پس فرستاد
واز همان زر که او طلبید سی هزار دینار آورده باو داد پس هارون امر کرد که دویست
هزار دینار باو بدهند چون آن بدبخت بخانه برگشت درد بی بحلقش بهم رسید و در همان شب
بعذاب الهی واصل شد واز آن زرها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز اورا زحیری عارض
شد و جمیع احشای او بزیر آمده وآن زر را بهی حواله کرده بودند چون آن زر را برای
او آوردند در حالت نزع بود گفت چکنم مالی را که میگذارم و میمیرم و شرافت قاب کالعقارب را

بظهور

بظهور رسانید و این جهاز او ولایع کرده مرد و زرها را بخانه خلیفه برگردانیدند و خسران
دنیا و آخرت را برای خود مهیا کرد و در همان سال که هارون ملعون که صد و هشتاد و نه
هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود عبدالله ملقب بمامون و قاسم مؤتمن و محمد
امین بگرفتن حضرت امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و بهمه اشراف و علمای بزرگان و سالاران
نوشت در کل ممالک که بمکه حاضر شوید برای بیعت خلافت فرزندانش پس بمدینه آمد وان
حضرت در روضه جد خود بود اورا فرمود گرفتند و ببصره فرستاد و در حین گرفتاری امام
آن ملعون میگفت یا رسول الله میدانم که این کیست و رتبه او را میدانم اما حکم که ملک عقیم است
و خانه آنحضرت را کاویدند حصیری بود و شمشیری و یک جلد قرآن داشت و آنحضرت یکسال
در بصره در حبس بود عیسی بن جعفر بن منصور دوانقی برادرزاده آن ملعون بود او فرستاد
که من از این مرد که غیر نیکی دیگر چیزی نمی بینم اورا الطلب یا رها کن و الا من دست از او
بر میدارم هارون آنحضرت را طلبید به بغداد و در حبس سندی بن شاهک لعنه الله
که داروغه بود بغداد ساخت و مدت سیزده سال و بعضی سه سال گفته اند و بعد آنحضرت
را در حبس و زندان زهر دادند وفات آنحضرت در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش
گفته اند واقع شد و بروایتی دیگر صد و نود در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و لقب
خلافت منصور متعرض وی نشده بعد از آن ده سال و کسری خلافت مهدی بود آن
حضرت را آن ملعون بعراق طلبید و حبس کرد و بسبب مشاهده معجزات ترسید آنحضرت را مرخص
کرد بمدینه فرستاد و چون نوبت بهارون رسید در سال پنجم خلافت ناحق بوسوسه یحیی بن برمکی
وزیر خود آنحضرت را زهر داد و مزار کثیرالانوارش در مقابر قریش است در کنار شط بغداد
که الحال بقریه کاظمیه مشهور است و موسوم و آنچه قلندران میگویند که آنحضرت را در سر تخت
بغوای شیخ عبدالقادر گیلانی و در آب شط انداختند و چوپانی آمد و آنحضرت را بدر آورد و
دفن کرد و قبر چوپان نیز در پهلوی آنحضرت است غلط است و صحت ندارد و جهال شیعه در این باب
حبی غلو کردند و از غایت محبت بالوهیت آنحضرت قایل شدند و فرقه از شیعه با آنحضرت

در احوال حضرت امام رضا ع

قایل اند و ائمه بعد را قایل نیستند والله اعلم باب ششم در احوال خیر مآل حضرت امام
رضا ع کنیت آنحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرة
العین مؤمنین و غیظ الملحدین و سلطان الجن و الانس و سلطان خراسان و حقتعالی
او را برضا موسوم ساخته و اینکه اهل سنت میگویند مأمون آنحضرترا مخاطب برضا ساخته
اصلی ندارد و نام مبارک او علی است و در توریة منیر است و در انجیل راضی و در کتاب صفنا
بلند مرتبه و در کتاب زند یون کیا زند و در کتاب برا همه خوشنود و در کتاب اقلیمون فرزنده
و در کتاب یوبا نیان بطرایس شعیا و در کتاب فنطره متقدی و در کتاب تومر فوق و در
کتاب کندرال نیز نیک و در صحیفهٔ آسمانی الراضی بالله والداعی الی الله و بروایتی دیگر
زین المؤمنین و بروایت دیگر حسبی الله بود و بروایتی نقش نگین او ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله بود و بروایت دیگر ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله بود و بروایتی دیگر حسبی الله بود
پدر بزرگوارش موسی بن جعفر بود و مادر او ام ولد و ام البنین نام دارد و بروایت تکتم و اروی
و حمیده نیز میگویند و بروایتی خیزران مرسیه و بعضی شقرا نوبیه میدانند که اروی لقب است
رنگ آنحضرت گندم گون و قامت معتدل و شاعرش دعبل خزاعی و خادمش ابو الصلت
هروی بود و دربانش محمد بن الفرات معاصرینش امین و مأمون بودند ولادت با سعادتش
در مدینهٔ مشرفه روز پنجشنبه پانزدهم ماه ربیع الاول سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی پنجشنبه
پانزدهم ذیقعده سال صد و چهل و هشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق به پنج سال
و کلینی ولادت او را در سال صد و چهل و هشت ذکر کرده است و بعضی یازدهم ماه ذیحجه
سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذی القعدة سال مذکور گفته
است و چون مأمون آنحضرترا ولیعهد خود گردانید شیعیان بشاشت و خرمی مینمودند
آنحضرت فرمود که این امری که شما می پندارید که بمن رسیده است آخر ندارد و بمن نخواهد
رسید من در جفر دیده ام و بعضی از علمای اهل جفر میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود را با مأمون
بنام برده و زمام این است ک ی ف ا م ر ا ل ر ض ا م ع ا ل م ا م و ن و ا ستخرج لها او اثبت که

یقتله بالعنب المسموم و گویند سکهٔ ولیعهدی او این است الله ربنا و محمد نبینا و المأمون اماما
و علی الرضا هادینا و مرد ثقهٔ صالحی در مشهد مقدس نقل کرد که در ایام میرزا محسن متولی که یکی
از مردم او قیس در قلعهٔ کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود به عیار همان اشرفی متعارف
یکی از آن بنام هشام بن عبد الملک و چند عدد بنام مأمون ضرب و نقش آن زر این بود
الملک لله و الدین المأمون بالله امیر المؤمنین خلیفة الرضا امام المسلمین و شیخ بهائی علیه
الرحمه در کشکول نقل کرد که مأمون فرمانی نوشت از برای آنحضرت و آخر وفا بعهد خود نکرد
و آن این است امر الامام المأمون بالله عبد الله بن رشید بالله امیر المؤمنین هرون لحضرت
الامام الزکی علی بن موسی الرضا الملقب بهادی لدین الله و الراضی بقضائه امیر المؤمنین و سید
المسلمین وولاه بالامامة و الخلافة فی حین حیوتی و بعد موتی یا علی الرضا فاقض ما انت قاض فی اعمالی
و مالی و ممالکی و خزائنی و ضیاعی و عقاری و امائی و عبیدی معاشر ابی عباس اسمعوا و اطیعوه
و اجتنبوا من ترک العهد و نقض المیثاق فمن بدله من اولاد العباس فلعنة الله علیه و علیهم و السلام
علیک ایها الامام العادل و رحمة الله و برکاته و محمد بن اسمعیل بخاری امام سنیان معاصر آنحضرت
بود که احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد بخاری در شهر سبز است از ولایت سمرقند
و سیصد هزار محدث از برای او جمع شدند و علمای آن بلده حسد بردند در وقتیکه در منبر
بود مسئلهٔ حدوث و قدم آنرا از وی پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و قومی از فقیهان
و اشاعره قرآنرا قدیم میدانند و بخاری حادث میدانست در جواب گفت خدا تعالی صحف و
کتاب خودرا محدث کرده است علما که این را شنیدند بر او ریختند و از منبر کشیدند و خواستند
بکشند مریدان او را بدر بردند از آنجا گریخت و رفت بخارا و در آنجا نیز دوازده هزار کس
بروی جمع شدند و این حالت روی داد از آنجا آمد به نیشابور و سیصد هزار محدث بروی جمع شدند
در آن حین حضرت امام رضا ع نزول اجلال در آنجا نموده بازبر سر حدوث و قدم قرآن بر وی هجوم
حجت گرفتند و حالت سمرقند روی داد از آنجا گریخت و به بغداد آمد و در آنجا اعتبار بهم رسانید
و آنحضرت خوارق عادت و معجزهٔ بسیار بوده و هست و حال الحمد لله و المنة علی عباده ع

از غم دشمنان هیچ شب و روزی نیست که دو سه از کور و شل و زمین گیر از شیعیان خود را شفا ندهد
و فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آن است که بیان توان نمود یک طواف مرقد سلطان علی بن موسی الرضا
هفتهزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است و در کتب اهل سنت بسیار جا واقع شده است عدد اولاد
پنج پسر بود و یک دختر پسر محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عایشه و عقب آنحضرت از جواد علیه السلام
و وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجری است و بعضی چهاردهم صفر گفته اند
و بعضی آخر صفر و بعضی پنجشنبه پانزدهم ذیقعده گفته اند و کفعمی روز سه شنبه هفدهم شهر صفر گفته
و بروایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دویم هجرت گفته اند و بعضی هفتم
ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم ماه ذیقعده گفته اند و ابن بابویه از ابراهیم بن عباس
روایت کرده است که بیعت حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجرت بود و در اول
سال دویست و دویم مامون ام حبیبه دختر خود را بآنحضرت داد و در ماه رجب سال دویست و سیم
آنحضرت را بزهر شهید گردند و ابن بابویه گفته است صحیح است که وفات آنحضرت در روز
جمعه بیست و یکم ماه رمضان در سال دویست و سه هجرت و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال
بود و بسند دیگر پنجاه و دو سال و بروایت دیگر با پدر بزرگوار خود بیست و نه سال بوده و ایام
امامتش بیست و چهار سال مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان واقع شد
که الحال بمشهد مقدس معروفست و سابق برین قصبهٔ محقری بوده از پادشاهان دیالمه
و آل بویه بتعمیر مزار کثیر الانوارش نموده و لیکن بنای آبادی و وسعت این شهر الجایتو
سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول
پادشاه شیعه است از ترکمان چنگیزی که در ایران و توران و هر جائی که در زمان او بود
خطبه بنام شیعه اثنی عشری خوانده و در منبر و منارها تبرا از دشمنان نمود بعد از و پسرش
نیز سلطان ابوسعید خان شیعه بود و بعد از او آباخان پسرش نیز شیعه بود و از
زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده تا بایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بودند
که تعمیر عمارات بقعهٔ متبرکه مینموده اند خصوصا سلاطین صفاریه و دیالمه و آل سنجر و آل بویه

[illegible]

وغیره و بتجدید عمارات آنحضرت را امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نموده و الحق [illegible]
معلوم و امیر تیمور نیز شیعه بوده و الله یعلم باب یازدهم در احوال
خیر مآل حضرت جواد است کنیت آنحضرت ابو جعفر است و بعضی ابو علی نیز گفته اند
و اینقول متروکست و القاب آنحضرت جواد است و مختار و منتخب و مرتضی و قانع
و عالم و نام مبارک او محمد است و در تورات [illegible] او است و در انجیل جواد و در کتاب زند
فارسیان [illegible] و در کتاب زبور اعظم و در کتاب [illegible] و در کتب [illegible]
اسیر او در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب [illegible] و در کتاب [illegible]
و در صحیفهٔ آسمانی مرغب فی الله و الذاب عن حرم الله و بروایت دیگر منزل اهل الجنة فی درجاتهم
و بروایت دیگر فعال و نقش نگین آنحضرت نعم القادر الله بوده پدر آنحضرت علی الرضا
و مادرش ام ولد است و نام او سبیکه است و ریحانه و خیزران نیز گفته اند و مشهور است که نوبیه
است و بعضی گویند مریسیه است و از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است
حلیهٔ مبارکش سفید است و قامت معتدل شاعر و مداحش عمر بن فرات بود معاصرینش
از جابره مامون و معتصم بودند ولادت باسعادتش باتفاق در روز جمعه پانزدهم شهر
رمضان یا نوزدهم سال صد و نود و پنج هجری در مدینهٔ مشرفه واقع شد شیخ طوسی از
ابن عیاش روایت کرده دهم ماه مبارک رجب بود و مامون ام الفضل دختر خود را بعقد
آنحضرت در آورده و مامون تا در حیات بود رعایت او را کما ینبغی بجا می آورد و احترام
او را زیاده از فرزندان خود مینمود چون پدر بزرگوارش را زهر داده بود باعتقاد خود
میخواست تلافی مافات بکند و سن مبارک وی در وقت وفات والد بزرگوارش
نه ساله بود و بعضی هفت نیز گفته اند در هنگام شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان
از صغر سن در امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و بزرگان شیعه از اطراف
عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهدهٔ
معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است

که در یک مجلس با چند روز متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل از آن معدن علم و فضایل
سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بود و باین سبب
ام الفضل دختر خود را باو داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر دختر مرا بزنی قبول بکنی اگرچه
جمعی را خوش نیامد امام سر در پیش انداخت و عباسیان از حسد بردند مامون گفت جعلت فداک
انی رضیت لنفسی ان ازوجک ابنتی ام الفضل پس حضرت امام این خطبه را ادا نمود که الحمد لله اقرارا
بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله بن مامون وقد بذل لها من الصداق
مهر جدته فاطمة بنت محمد ص و هو پانصد درهم جیاد فهل زوجته یا امیر المومنین بها علی الصداق المذکور
پس مامون گفت نعم قد زوجتک یا ابا جعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق فهل قبلت النکاح امام
فرمودند قد قبلت و رضیت بعدد اولاد امجادش امام علی متوکل و موسی و فاطمه و امامه
و بروایت دیگر حکیمه است و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور بمبرقع در قم
وفات یافت و اولاد او را رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است و نسابه دینوری
گوید محمد بن ابراهیم معقب است و انساب بنی خوش آب از اوست وفات آنحضرت سال
دویست و بیست هجری واقع شد بزهر معتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون الرشید
و بقولی بزهر ام الفضل زنش در ماه ذی القعده سال مذکور و بعضی سه شنبه ماه ذی الحجه و
بعضی سه شنبه یازدهم شهر ذی القعده گفته اند عمر آنحضرت بیست و پنج سال و دو ماه و کسری بود
موافق مشهور و امامت او هفده سال و کسری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات
والد بزرگوارش هفت سال و چهار ماه و دو روز داشت و امامتش هجده سال کم بیست روز
بود و در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کرده اند که وفات آنحضرت روز سه شنبه بیست و
پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن سنان گوید عمر شریف آنحضرت در سال صد و نه هجری بود با پدر

خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد و وفات آنحضرت در روز سه شنبه ماه ذی الحجه سال
دویست و بیست و شش هجری واقع شد و بروایت دیگر در وقت وفات والده سه سال
و چند ماه و روز داشت و در کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال
و سه ماه و دوازده روز بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویست و بیست و پنج
هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و پنج روز زندگانی کرد و در بیست و
هشتم محرم یا در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد در مقابر قریش نزد جدش
در بغداد والله یعلم

باب دوازدهم در احوال حضرت امام علی النقی ع

کنیت آنحضرت ابو الحسن ثالث است و نقیه و هادی را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و القاب آنحضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری نسبت و
آنحضرت اول مشهور بمتوکل بود از و منع فرمودند و نام مبارک او علی است و در توریه
بطودا است و در انجیل کارکاه و در کتاب پانکل حق بین و در کتاب انگلیون عزیزه و در کتاب
هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا عبد الحمید و در کتاب لاینفا نجاغ و در کتاب
کلو بن عارف و در صحیفه آسمانی المکتفی بالله و الوالی الی الله و در روایت دیگر خاتم آن
ومرو جهم حور العین و بروایت دیگر مؤتمن نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه الله ربی
و هو عصمتی من خلقه بود و بروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود و والد ماجدش حضرت
جواد است و مادرش ثمانه مغربیه است و آنحضرت اسمر اللون بود و معتدل القامه شاعرش
عوفی دیلمی و دربانش عثمان بن سعید معاصرینش از خلفا واثق و معتز و مستعین و متوکل و مستنصر
ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذیحجه سال دویست و دوازده
هجرت و جمع کثیری در سال دویست و چهارده گفته اند در مصباح شیخ بیست و هفتم
ذیحجه است بروایت ابن عیاش در دوم یا پنجم در روز سه شنبه ماه رجب واقع شد و
بروایت علی بن ابراهیم روز سیزدهم شهر رجب واقع شد عدد اولاد امجادش امام حسن
عسکری بود و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز طنبور نواز و یک دختر عالیه

در احوال حضرت امام علی نقی ع

عقب آنحضرت از جعفر است و او مکنی بابی عبدالله و او را ابی کر نیز میگفتند صد و بیست فرزند
داشت و عقب او از شش فرزند است اسمعیل مشهور بحریفا و طاهر و یحیی و صوفی و هرون و
علی و ادریس اما ناصر و محمد و ابوالبقا از فرزندان ادریس است و ابوالغنایم دقاق و ابو
العلا دلاله از اولاد طاهر اند و ابوالفتح نسابه از نسل یحیی صوفی اند و اعقاب وی در مصر
و سادات صید از بلاد شام از اولاد هرون بن جعفر اند و محمد نازک اولاد او را نازک گویند
از نسل علی بن جعفر است و اعقاب او ادریس بن جعفر را قواسم نسبت بجد ایشان قاسم بن
ادریس و قاطنین مدینه و بنی نعیم و مواجد هم از قاسمند شهادت آنحضرت باتفاق در
دویست و پنجاه و چهار یا پنج واقع شد در روز دوشنبه سیم ماه رجب بود و بروایت
ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الآخر و بروایتی دیگر سیم و هم ماه مذکور و در آن
وقت سن مبارکش چهل سال بود یا چهل و یک سال و چند ماه نیز گفته اند و در هنگام وفات
والد بزرگوارش شش سال و پنج ماه تقریبا داشت و مدت امامت آنحضرت سی سال و
کسری بود از آنجمله پنج سال و نه ماه و در ایام حکومت واثق عباسی بود و چهارده سال و نه ماه
در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت پسرش منتصر و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر
برادر متوکل مستعین و تتمه در خلافت معتز بن متوکل آنحضرت را بزهر شهید کردند و بعضی نسبت
این امر را بمعتز میدهند و بمنتصر هم نسبت میدهند و در اینقول توقف دارند و مرقد مطهرش
در سامره است باب سیزدهم در احوال خیر مآل امام حسن الملقب بعسکری رنگ
و روی مبارکش گندم گون بوده چون آفتاب میدرخشید معاصرینش از عباسیان معتز
و معتمد و دربانش عثمان بن سعید بود و حاجزه شاعرش ابن رومی بود کنیت او ابو
محمد است و فقیه و رجل را برانحضرت اطلاق میکنند و گاهی مخاطب بابن رضا مینموده اند
و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک او حسن است و در
توریة نوفلیس و در کتاب زبور قبل و در انجیل داودی زنث و در کتاب یونانیان لاب
و در کتاب انگل معظم رای و در کتاب هندوان و در کتاب جوک تارا و در کتاب

انکلیون را نما و در صحیفه تمامی مؤمن بالله و مرشد الی الله و بروایت دیگر سواج اهل الجنة
و بروایت دیگر علام و در کتاب فرنگان مصفا و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه
سبحان من له مقالید السموات والارض و بروایت کفعمی ان الله شهید ولادت با
سعادت آنحضرت در مدینه واقع شد در روز جمعه هشتم ربیع الثانی و بعضی هم شهر مذکور
گفته اند و بعضی چهارم همین ماه گفته اند در سال دویست و سی و دو و نقل کرده اند شیخ
مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی نقل کرده بطریق دیگر بیست و سیم ماه ربیع الثانی
سنه ثنین و ثلاثین و مائتین بود و والد امجدش امام علی النقی است و مادرش ام ولد
نام او حدیث بود و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سلیل و ولد جلیل القدرش
حضرت صاحب الامر بود شهادتش بزهر معتمد عباسی در روز یکشنبه ماه ربیع الاول
و بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت هجری گفته اند در سامره در همانجا عقب پدر
بزرگوارش مدفون است عمر شریفش بیست و هشت سال و بعضی ذکر کرده اند باب
چهاردهم در احوال خیر مآل حضرت قائم اوصیا قائم آل محمد بدانکه جمیع طوایف
امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت از یهود و مجوس باشد با نصاری و کافران
حربی و برناصان هندوان و براهمه و جوکیان و ساسانیان و اهل ختا و صرصر و خان بالغ
و چین و حکمای یونان و فلاسفه و ذوفطانه و اهل نجوم و تاسیخ و جمهور طوایف دو
سه فرقه مذهب مسلمانان بتخصیص فاطمیه سنیان بوجود شریف امام زمان قائلند الا
قلیلی از نصاری و فرقه از فرنگان در خصوصیات آن اختلاف کرده اند که در مقام
آن بیان میشود و کنیت آنحضرت ابوالقاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است
در ایام غیبت آنحضرت را بنام مبارک یا لقب یا کنیت یاد کنند بلکه اتفاق شیعه است که او را
بلقب یاد کنند مثل صاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب الناحیه و غایب و منتظر و عزیم و حجت و
قایم و مهدی و منصور و خلف صالح و نام او را مجتمعا نخوانند بلکه سرده خوانند و نویسند در
این قول توقف است که جهة حیث و نام مبارک آنحضرت در بسیار جاها در قرآن هست

که حقتعالی به پیغمبر خطاب فرموده مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده
و در سوره بقره عینت مراد آنحضرت است و در صحف ابراهیم صاحب ... و در زبور سبز دا هم
قائم و در توریة بلغة ترکوم قیدموا و در توریة عبرانی ماشیع و در انجیل مهید آخر و در کتاب فرنگان
مسیح الزمان و در کتاب نرم زردشت سروش ایزد و در کتاب اساق که تفسیر آن زند و پا
زند است بهرام ورود است بکر بند یزدان که تفسیر آن عبدالله است و در کتاب های شتان مهدی
و در کتاب ارطس شماطیل و در کتاب هزار ماسه هندوان لند بطارا و در کتاب جاودان خورانه و در
کتاب نصاری خسرو و در کتاب ارثی پیغمبر میزان الحق و در کتاب برزین آذر فارسی تا پروز و در لغت
فرنگ الامان که ماجار میگویند فیروز و در کتاب فردوس و میان فردوس الاکبر و در صحیفه آسمانی حسینی
کلمة الحق و لسان الصدق و در کتاب کندرال صمصام الاکبر و گبران عجم کیقباد دوم و در کشکول شیخ
بهائی بهلا میگوید که فارسیان او را ایزدشناس و ایزد نشان میگویند و در کتاب پاتنجل راه نما
و در کتاب مار با قین زند و فریس و در کتاب شاکمون استاده و خداشناس و در کتاب نجتا وجه کوکما
و در کتاب بید براهمه منصور و در کتاب کندرال فرنگان خجسته و در کتاب لیوموا قائم و در کتاب شعیای
پیغمبر فرخنده و در کتاب ذوهر بقیة الله و در کتاب انگلیون برهان الله و در کتاب قطره قاطع النقش
نگین آنحضرت انا حجة الله و خاصته است حلیه مبارکش خوش شمائل و خوش رو معتدل القامه و کشیده بینی
و گشاده پیشانی و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد و دربانش محمد بن عثمان بود و معاصرش معتمد عباسی
احوالات آنحضرت از طریق براهمه هندوان بدانکه صاحب کتاب پاتنجل که از کتب اعظم کفره هند است در ایام
عالم گوید که عمر دنیا چهار طور است و آن کتاب در لغة تلنگی که از لغت هند است و هر طوری چهار کور
و هر کوری چهار دور و هر دوری چهار هزار که این سیصد و شصت و چهار هزار سال باشد چون دور تمام
شود دنیا کهنه تر شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا گردد از فرزند که پیشوای جهان که یکی
پیشوای ناموس آخر الزمان است که مراد ناموس پیغمبر باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که پیش
نام دارد و پیش نام حضرت امیر المومنین و نام صاحب الملک بزبان هندی راه نماست بحق پادشاه
شود و خلیفه رام حق باشد که در لغت ایشان بمعنی خدا است و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خود جعفر

حکم برند و او را معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برد دین پدران او را اعتبار نماید سرخرو باشد در
نزد رام و دولت او بسیار کشیده شود و او عرش از فرزندان ناموس اکبر باده باشد و آخر دنیا باو تمام
شود و از ساحل دریای محیط و سراندیب و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر اقیانوس را
مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و تا میان کابل و بتخانه او را خراب کند و جگرنات بفرمان
او بسخن آید و بخاک افتد پس او را بشکند و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و شا
کمونی که باعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولد او در
شهر کیلوس است و گوید که دولت دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان کشن بزرگوار تمام
شود و کشن بلغت ایشان نام مبارک حضرت رسالت است و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب
دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند از سودان
که زیر خط استوا است تا عرض تسعین که زیر قطب شمال است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که
مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او استاده و خداشناس است
و در کتاب ناسک که یکی از صاحب شریعتان کفره هند است و اعتقاد ناسک و اتباع او آنست
که آدمی همچو گیاه میرویند و خشک میشوند و از هم میریزند و گوید دور دنیا تمام شود بپادشاهی
که در آخر الزمان باشد که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و او فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد
و حق و راستی باو باشد و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها
و زمینها خبر دهد و در کتاب وید که براهمه آسمانی میدانند ماهی شور که نام یکی از صاحب
شریعتان کفره هند است و اتباع او گویند ماهی شور را کسی نزاید و هرگز نمیرد و زن
و فرزند دارد و در جزیره یاقوت میباشد باعتقاد ایشان و گویند وجود از سه قسمت آفتاب
و ماه و آتش او در باب خدای دنیا که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلق باشد
و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او همه کس از مومن و کافر را
بشناسد پس هر چه از خدا طلب کند و صاحب کتاب وشن که کفره هند او را پیغمبر صاحب
کتاب میدانند و مترجم آن کتاب امیر المومنین که بلغت ایشان نام آنحضرت کنکر است و نام

آن کتاب فاروق است در نزد جوک بوده است و بخدمت آنحضرت رسیده بود و آنچه درویشان
و مرتاضان را ضرور است از عبادت و زهد و ترک و تجرید و قاعدهٔ زندگانی همه در آنجاست تا خدا
شناسی بجا آورند چون در تفسیر کتاب وشن میگوید که در اواخر دنیا یکسی بکرود که خدا را دوست
دارد از بندگان خاص او باشد نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند بحکم جانی که خدا
و تباه کاران را زنده کند و در دینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران پامال کرده باشند همه را
بسوزاند و عالم را نو کند و هر بد را سزا دهد و ملک گرد دولت اوست که عبارت از چهار هزار سال
باشد و پاره از مزخرفات جوگرا نقل کرده بود از قول دانای بهمن هندوان از تجسیم باری تعالی
و در تناسخ و دوریان بمنود این اقوال را از کتب براهمه که معتقد ایشان بوده نوشته شده در براهمه
صاحبان این کتاب را پیغمبر میدانند و در کتاب ادنک میگوید که بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در
آخر الزمان و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان
و بی دیانتی ایمان و حسد حسودان برطرف شود و دنیا مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف
شود جز نام از و نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم شوند و رعیت بیرحم و بی انصاف شوند و در جرا
یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و دست قدرت الهی بدر آید و جانشین آخر همتا طا
که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را
هدایت کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غیر حق و راستی از کسی قبول
نکند والله یعلم اقوال مجوس خذلهم الله ایشان بعضی کتاب خند را باز ند را آسمانی میدانند و زند و
نبی میدانند و این زردشت پسر پورشب است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است
گویند حکیمی بود از شاگردان افلاطون حکیم چون علم بیاموخت در حدود و گیلان در کوهی منزوی
شد و آذوقه در آنجا جمع کرده و در آنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخت و زیر زمینی
ساخت و پر آذوقه کرد چون او را بدخمه گذاردند و از آنجا بدان زیر زمین شد و بریاضت مشغول
گردید و کتابی ساخت و او را زند نام نهاد و بعضی گویند که چون شنیده بود از کتب انبیای سابق و حکایت
ایشان که خداوند عالم با پیغمبری که در شجره که آتش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی است او بوسیلهٔ

ادله

آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن میگفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم بر او بسوی قوم و زند
لغت شیطان است آنچه میگفت زردشت مینوشت و چون سی سال از پادشاهی گشتاسب رفت
دعوت کرد گشتاسب علما را جمع کرد ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس بگدازند
و در سر او بریزند چنان کردند چون او داروئی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد گشتاسب
و اسفندیار و پشوتن بملت وی در آمدند اما بهمن او را گرفته در زندان کرد روزی با سپاه خود سوار
از در زندان میگذشت ناگاه چهار دست و پای اسب بهمن بشکم چسبید و اسب افتاد بهمن ترسید
و دین زردشت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی
از تلامذهٔ پرلسطین بود و بسبب آنکه دروغ و خیانتی که از وصادر شده بود او را اخراج کردند و او بر وصل
بود عاقبت به آذربایجان آمد دین مجوسی احداث کرد اما رستم بن زال و اولاد و اعوان او ایمان
نیاوردند بزردشت و فریب او را نخوردند و رستم اسلام اختیار کرده بود و قبله گنجیر و او را نزد سلیمان
برسالت فرستاد و عاقبت گنجیر و او از و کرنجت و بجانب مظفر رفت و بدعای آنحضرت در برف
کشته شد و گویند گبر و عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمیکردند و شریک حق تعالی
و برزخ میان خالق و مخلوق نمیدانستند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از
آسمان می آمد بفرمان خدا و قربانی ایشان را میسوخت و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت
قبول نبود و همچنانکه در ایام حضرت آدم و ایام موسی این قاعده بود و بعضی گویند زردشت با
بوده و نام اصل او ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده است و بعضی از شاگردان ارمیا گویند
و علم نجوم خوب میدانست و مدتی مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند صحبت داشت و از
ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم و او را استاغ نام نهاد
هیچکس آنرا نمیفهمید با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود بعضی او را پیغمبر میدانستند
معنی آن کتاب را نمیدانست و زردشت مدعی آن بود که کتاب خدا است کسی نمیفهمد و عیده اند که
پیغمبر خدا او بعد از آن آنرا تفسیری کرد و زند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر دیگر کرد مسمی به پازند و
آخر الامر ببلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت کرد و معجزهٔ او آتش بدست گرفتن بود

دیگر آنکه بیست آتشکده عظیم در ایران بنا کرد و هر یک از اینها خادمان بسیار و وظیفه قرار داد
اول آذرگشسب آتشکده بلخ است دیگر نوبهار آتشکده حوالی قزوین و نوذر آتشکده سرزمین اصفهان
و رام برزین آتشکده فارس و رخش آتشکده خراسان در خش آتشکده کرمان و خود بسوز
آتشکده آذربایجان و کتاب زند و پازند بزعم فارسیان لوحی بر زردشت نازل شده و
آنرا نوشتند و از دوازده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی گویند
در زمان نوشیروان حکم او منسوخ شده و آنچه از احادیث ظاهر میشود جاماسب پیغمبر ایشان بوده و
کتاب ایشان اصلی نداشته و نام آن کتاب کوست لیکن گبران آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را
کشتند و اینکه الحال در میان است و مجوس دارند شبه آن کتابست و بعضی گویند زردشت
بزبان سریانی نام او ابراهیم است و نام این کتاب صحف است و در روایت دیگر برزین و آذر
و زردشت پیشوایان ملت آنحضرت بودند و بعضی گویند گبران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم
منحرف کردند و بعضی همین کتاب را صحف میدانند و بعضی زند و پازند را و لیک از صحف میدانند
غرض زند و پازندی که الحال در میان است و سایر کتب گبران همه مانند معصومین و احوالات ایشان
هست و گبران گویند که نشانه کتاب است زردشت بر بیست و یک لک قرار داده و (که اصل آن)
لک اینستا اول فرنکان دیگر دند یداوپشت و از یکی جر راو وال نیوفره خورده و نشاد وخشت
وخشت و زند و پازند و کاوزه و کوشش و پوری و سیر سوره و سغدر و کسی و دی زامیاد و اسم ابراهیم را
پهلوی بچندین طریق میخوانند اول زرمان دویم زروان و زرمان بزرگ و ابراهیم و زردشت و ابراهام
و ابرهیم و ابرهیم و ابراهم و برهسیم و براهام و اسم زردشت را نیز بچندین طریق خوانده اند زرادشت
زردشت زردهوشت زرتشت زرافشت زردشت و کسی که معتقد علیه ایشان است و در آن
احوالات حضرت قائم بوده و ایراد مینماید هرچند مجوس از راه عناد منکر حقیقت آن دینند اما چون
از اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء عظام و حکماء و موبدان و دانشمندان ایشان بحقیقت
آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب کوست که جوست سیز آنست و آن کتاب
از اوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبر وارد شده است که اصل آن کتاب را

دوازده هزار پوست گاو نقش و نوشته بودند از آن کتاب چند ورق در کتاب آذر بخت نوشته
بودند بیان نمود کتاب جاودان از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب جاودان
فرهنگ که از مه آباد اولین عجم است بزعم ایشان و دساتیر مه آبادیان میگویند کتاب ارژنگ
زندقه مانی نقاش که در زمان اردشیر بابکان بوده و اصح آنست که در زمان شاپور بن اردشیر بوده
و ابن مقفع خراسان ترجمه نموده و نام شرح آن کتاب را اهل هند سه کهستنه است کتاب بلکوس
توفا حکیم رومی یک صد در احکام دین زردشت صد فصل دارد کتاب دستاتیر آباد حکمت عملی و علمی بجهات
و سایر مه آباد آذریان گویند آسمانیست کتاب آراهن و بره وقنه که نام او ماه بدیست در زمان اردشیر
بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است کتاب ولی بهاگ مزدک که در ایام قباد بوده و در اثبات
دین خود مذهب آتش پرستی بیان کرده کتاب ترجم از تصنیفات جاماسب کتاب بزم از تصنیفات
زردشت که او را اسپیتمه میگویند کتاب قسطا و قسطنطین که لغة بالوفا ساخته در دین آتش پرستی
کتاب شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکما و دانایان عجم است و در این کتب
با قوال مختلفه و لغات مشکله بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و بتصریح
باین معنی جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ الملوک که اسرار العجم نیز میگویند و از کتاب مجموعه مجوس
است بلکه او را بمنزله انبیا که صحف باشد میدانند و باصطلاح گبران جاماسب نامه میگویند و احکام
نجوم و حوادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان
برای فقیر فرستاده و نه جزو بود که بپوست نوشته بودند و اگر خطوط آن شبیه بخطوط یونانی و معقلی
و داوودی و بخط فارسی بود و نسخ آن بعضی مندرس بود و ظاهر میشد که در زمان شاپور ذو الاکتاف
نوشته بودند تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه نامی شنیده اند جاماسب
در آن کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل گاهنبارها و گاهنبارها و گاهنبار آن شش روز است
که باصطلاح ایشان یزدان عالم را آفریده و هر روز را گاه میگفتند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد
و آن خود ده روز باشد که روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا چهل روز
آفرینش آسمانها را باتمام رسانید و گاه گاهنبار دویم مدیوشم نام دارد و آن خود ده روز باشد که بادفائهم

نیز ماه قدیم است گویند که یزدان از آن روز شصت یا هفتاد روز از و بعض آن را تمام کرده و گاه گاهنبار سیم
سهیم نام دارد و آن هشتاد روزی است که بیست و یکم شهریور ماه قدیم باشد گویند از این روز تا هفتاد و
پنج روز از و بعض خاک را تمام کرد و گاهنبار چهارم ایام سرم نام دارد و آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه
قدیم است گویند که یزدان از آن روز تا سی روز از و بعض نباتات و اشجار را تمام کرد و گاه گاهنبار ششم همسپدم نام
دارد و آن آخر روز سنه است که اول روز خمسه مسترقه قدیم باشد که گویند که از آن پنج روز تا هشتاد روز حیوانات
آفرید و حیوانات شانزده و بیست و هشتاد و دو نوع صد و هفتاد چرنده و صد و ده نوع پرنده و از این روز تا
هفتاد و پنج روز از و بعض حضرت آدم کرد که بزعم ایشان کیومرث است و در آخر این فصل احوالات ایشان و طول که کو
که چندین لغو نموده و در چه زمان بهم میرسد و در دنیا چیست و در کجا باشد و بهر چه پرسه ایشان می آمده و از آن
با ایشان بچه ختم میکند تا پیغمبر یا و میگویند این پیغمبر عرب آخر باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود و وی
ستمگر سوار و قوم او بیشتر شتر سواران باشند و یابند کان چیزی خورد و بیره وش چند کان نشیند و او را
سایه نباشد و از پشت سر مثل پیش روی بیند و دین او شرف تنها باشد و کتاب او باطل کرده اند هر کتاب
آسمانی را و دولت تازیک عجم را برباد دهد و دین مجوسی را و پهلوی را برطرف کند و نار رسیده و آتشکده ها را خراب
کند و تمام شود در روزگار جمشید آدبان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و از فرزند دختران پیغمبر که جور
جهان شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن باشد در میان
تکه دو دولت و با قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جفت شود و زمین
با آب فرو شده و کوهها برطرف شود پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بنده عاصی اوست او را یکسر گرد
و در حبس کند و سمندغ و فرج و جاپل و قنفد پیشان اهرمن را یکسر دو ش ببندند که عبارت از ملائکه
است یا و فرود آید و خلایق را بر یزدان خوانند و نام مذهب برهان قاطع باشد و حق باشد و در جنت
او حاضر شوند تشتر و سروش و آسمان که عبارت از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشند و نازل شود با و بهرام
دو فرشته موکل سیارات و فرج را در ملک موکل بر زمین و بهمن موکل بر کاوان و گوسفندان و از هر ملک
موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده کرده اند خلق را از بدان و نیکان و بیگناهان
جزا دهد ان را مزد دهد و زنده شوند از خوبان و پیغمبران و بسیار جوان نیکان بدر خضر و مهر اسپند

پیغمبر

آنکه

الیاس و الیسع و [illegible] بیرار سطالیس و آصف بن برخیا وزیر جاماسب که سلیمان است و ارسطو افلاطون و سام بن
نوح و فرزندان که نوح است و شما سون [illegible] و سولان شموئیل و شاؤل و داود و الیاس و جاماسپ و پیغمبران زنده شوند
و زنده شود دعا یوبن شاخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغرب است که به جای حنظله بن
صفوان غایب شده و از بدان کیفی و دشمنان خدا و کافران را زنده کرده اند ستور بو سر اکه غزوه [illegible] است او
با برع و فرج بسوزانند که فرعون و قارون باشند و زنده کرده اند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزانند [illegible]
کرده اند سامری را که اسرائیلیان را گمراه کرد و او را بسوزانند و از چاه [illegible] بدر آورد و ضحاک علوانی را [illegible]
دیوان مظالم بخند و زنده کرده اند شماس را که دین پهلوی را برهم زند و آتش پیشه یک خالی کرد اند و [illegible]
برزخ میانه خالق و خلق است و زنده کرده اند صدوم قاضی شهر لوط را و [illegible] قاضی [illegible]
مجید نضاری را و زنده کرده اند و باغ اهرمن را که عمل اعلام را در میان قوم لوط بهم رسانید و زنده کرده
یهودان را که از اکابر فرس است و [illegible] داد و این باشد که یزدان اشخاص بسیار را دوانند و جا [illegible]
که احداث نموده اند و زنده کرده اند [illegible] را الله [illegible] و زنده کرده اند صاحب [illegible]
که او ستاره پرستی را وضع نموده و زنده کرده اند [illegible] را که او اصل و مبدء را [illegible] نور ظلمت [illegible]
جامع که بسبب امتزاج و اختلاف [illegible] زنده کرده اند [illegible] به کاف عجمی را که [illegible] وجود [illegible]
میدانند آب و آتش خاک [illegible] قدیم میدانند [illegible] پادشاهان [illegible]
حبسی زنده کنند و بخشند [illegible]
خان عثمان است که این پادشاهی که جا است میگویند بنی عباس و امویان و سلاطین چهار [illegible]
و خوبان بندگان را [illegible] باشد [illegible] زنده کنند رستم بن زال را [illegible] و باشد [illegible]
زنده کرد اند دیوان همه را بکشند و همه را [illegible] بسوزانند [illegible] دریای محیط
ریزد و همه جهان اهرمن و [illegible] و نام این پادشاه بهرام باشد از [illegible] جهان شاه زنان
که او دختر سین باشد [illegible] نام محمد است [illegible] آخر دنیا باشد [illegible]
باشد و چون خروج کند عمر او سی [illegible] باشد آنزمان که [illegible] غلبه کنند و شهرهای ایشان را
بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اگر [illegible] سلطان [illegible] کند [illegible]

دجال پلید را میکوید او کور می باشد خرسوار که دعوی خدائی کند و از گوشه که کنگ زرچین باشد و تا بیت المقدس همه را بهرام بگیرد و گشتاسب نجا هرسب را زنده کند و بدار کشد و با او خواهد بود و صاحب [عصای]
که عیسی باشد و اسکندر ابن داراب با او باشد و او را بفرنگ بفرستد و رستم را بمصر تو فرستد و سپه
بزرگی که بدان آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را بگیرد و علمای اهل ایمان [اسلام] را
در آنجا بر پا کند و عصای سرخ شبانان یهود را که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون شماره کند
کند بگشاید و انگشتر و دیهیم سلیمان او باشد و سلیمان پیغمبر بیت از اسرائیلیان جن و انس و دیوان و مرغان
و درندگان در فرمان او خواهند بود و این بهرام بهای او از فرزندان زردان بزرگ که حضرت
ابراهیم است خواهد بود و او ست ایزد گشسب یعنی خدا پرست و مالک بزرگ یعنی صاحبان خرد و
و بزرگی مثل جمشاسب و او ست کیارند یعنی پادشاه اعظم کیان یعنی بزرگ جبار و شیرویه یعنی بشکوه
مند که دیو دین یعنی شیطان از و بگیرد و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی
بهتر از همه پادشاهان و از فرزند دختر سین است و در مدت اندکه پانصد قرن باشد او و یاران [او]
امامت و پیشوائی کنند و برود تا مقدونیه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر قصا بوس
خیمه زند که آخر زمین دنیا است و همه جهان را یک دین کند و کیش گبری و دین زردشتی را و آئین ساسانی
و کیانی بماند در دنیا و پیغمبران خدا و ساسانیان و موبدان و حکیمان و یزدان و دیوان و مرغان
و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سعید روبان در خدمت او باشند و از مغرب که مرد
و داخل ظلمات گردد و جزیره انسانی را خراب کند و اسرافیل صاحب بوق نزد او آید تا بود [لا]
جاماسب نمه کتاب بزد و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اسلام بود و از ترکان و عجمان و عباسیان
و وقایع هر سال که روی دهد و تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ها از این کتاب استخراج وقایع
در بعضی از دورها که مراد فصل باشد بطریق صفحه جفر است و چون از اسرار علوم مخفیه است اظهار کردن
بقیه احوالات آینده و گذشته زبان کوتاه میکردانند مصرع اگر دم عمر فی سر مرود بر باد دین
اقوال یهودان لعنهم الله میگویند که حق است و مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان
میگویند از فرزندان اسمعیل است غلط است او از فرزندان اسحق است دلیل بر آنکه در کتابهای [گذشته]

که حضرت داود بن شا یازده پسر داشت یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس بود در اول
دنیا و برادری داشت ماشع که بلقب عربی مهدی باشد و او پادشاه شود و در آخر الزمان پیدا
میشود و مهدی همین ماشع مذکور است و حق تعالی این امارا در توریه بحضرت موسی خبر داده و بسیاری
انبیا خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند غیر توریه را خوانده است همچنین نیست که ایشان
میگویند و در سفر انبیا این اقوال در توریه نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشع از فرزندان
مؤد مؤد است یعنی محمد و او اولاد اسماعیل عم و شالونت یعنی اسمعیل و یهود بوجود حضرت
مسیح قایلند که از آسمان نزول میکند و بعضی از یهود مسیح افطامه میدانند که دجال باشد و قایلند
که ماشع قطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوی خدائی کند و بعضی یهود قطامه را خدا میدانند
مقالات نصاری که مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری و یعقوبی و بعضی لوا
فرقه چهارم گرفته اند و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتابها
نیست اما شنیده ایم از علما و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و قایل هستند که حضرت
عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و با لشگر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری
قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتکالیه قایلند و همچنین داودی [بحضرت]
حضرت عیسی قایلند نه بالوهیت و ولایت او پیغمبرها قایلند و میگویند حق است و آن پیغمبر مبعوث
شود در عرب و عجم و اسرائیلیان مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدی نیست و خواهد آمد قایلند
که انجیل آسمانی نیست بخلاف همه نصاری که انجیل را آسمانی میدانند و داودی گویند مهدی
ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشند و یا در بیابان و کوهستان و خلیفهها و آنانی
که روغن بلبان بر پیشانی میمالند برگاوها می بندند یا بعوض گاو بر خویشها می بندند که زمین را شخم
کنند و تخم بکارند و ایشان را باب عذاب میکشند و دیگر حزبیه از نصاری قبول نمیکنند الا الاسلام یا کشتن
و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر دانایان گرجی و ارمن و بلغار و حبش و زنگ و فرنگان
انگلیس و آلمان و پرتگال قایلند بوجود شریف آنحضرت و در کتاب ارمیای پیغمبر و کتاب زکیال کلونین
و کتاب سنذره مسیحیان مسطور است که چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه و ستاره از دنبه پاشند

که بعد از آن بجای او حکم براند و آن وقت ذلت مسیحیان است و بهم خوردن دین ایشان و جزیه بایشان
بدهند و خوار گردند و شهر بشهر بگریزند و از ذریه ایشان صاحب علم شود و علم بر فرق جبل با جرو زند
و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و یهود از ایشان بگردد و بر دار زنند و مسیحیان از اینجا پای گذارد و خراب کنند
و بسیار زاویها را بکشد و هیکل دالیان را خراب کنند و پادشاهان فرنگ را ذلیل کند و آفتاب برج ثابت او
باشد و دجال از کوه کرملا برآید و خر سوار که آن خر در ازو بزرگ چون کوه نور باشد و با صاحب جنگ کند
و آن زمان انسیوس که مراد مسیح باشد و بروایتی بکرا اشوع ناصری فرود آید و با تنگ ناقوس در عالم گم شود
و از بحر با در کردن مسیحیان کند القوم فکر خود کنند که چرا داده میشود و بردار کشیده میشود از دو
لشکر دم بدر یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و کردن شما و اسلام را پس اهل سنت جمهور
اهل سنت قایلند بوجود آنحضرت و میگویند مهدی این امت حق است که ظهور میکند و لیکن رافضیان
او را امام مفترض الطاعه میدانند نه چنین است و از فرزندان رسول خدا است و لیکن پادشاهی
خواهد بود که سر آمد همه پادشاهان باشد و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است اما اکثر
علمای اهل سنت و مشایخ ایشان چون ابن عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب البیان
و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و خطیب دمشق اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الفوارس
قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة
و خوارزمی در کتاب الاربعین و ظاهر قول محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات و در فصول المهمة و حافظ
ابو نعیم و ظاهر قول ثعلبی که از روسا و مفسران ایشان است تصریح نموده اند و میگویند که متولد شده
و علاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف و درویشان است و شیعه و سنیان او را از خود میدانند
آورد کرده است قول شیعه و سنی را و بخلاف اجماع طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود گفته
که جماعتی از اهل قبله که ایشان را رافضی میگویند ایمان نزد ایشان آنست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که او غایب شده در طریقه
ابدال در آمد و همچنان عمر نه باقی و قطب شده و نوزده سال قطب بود و خدا میداند که او مرده است
و در مدینه رسول الله او را دفن کردند و درویشان نوربخشی با آنکه لاف تشیع میزنند علاء الدوله را

باین

باین اعتقاد پیرو خود میدانند ... دیگر با کنشت بتکده اسلامبول که در زمان سلطان محمد فاتح
قسطنطنیه بوده و سر آمد علمای اهل سنت روم است و حاشیه بر کشاف نوشته در تفسیر آیه کریمه فنسی
آدم فلم نجد له عزما میگوید که مراد از این آیه که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را ... عزم
نداشت در اقرار کردن بوجود و ظهور آنحضرت و این آیه در باب خصوص مهدی است که میدانند حق است که از
این آیه مراد مهدی است و نجم رفضه در ترا انته لهم صاحب را امام مفترض الطاعه میدانند و در این باب غلو بسیار دارند من
میدانم و لیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلثه و معویه را زنده کند
که امرای آنحضرت باشند و از پیشیان آن چهار نفر را که مساعی جمیله در دین قطعا آورده باشند زنده میکند که تسمی
تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه باشند و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و از
شاگردان قاضی حزم او علی که پسر قایم مقام سلطان روم است که باصطلاح نایب باشند در بابی این چنین
گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد بر آنست که شیخین افضل خلق بعد رسول الله از کجا که
مهدی ایشان را زنده خواهد کرد و امیر الامرا خود خواهد گردانید پس مهدی افضل از شیخین باشد و کلام
او دال بر تشیع او میکند و مومنی از طایفه اوریابث که عسکر سلاطین رومند و به تشیع در آن بلاد
معروف هستند در بغداد بفقیر گفت که در اسلامبول در زمان ایلدرم بایزید از ملوک آل عثمان مسجدی در
که الان مشهور است با صوفیه و سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصاری روم بوده و این بتکده را
که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت او نکشیده شد و یکطرف آن را از ته دریا بالا آورده اند بلکه نصف
این مسجد در روی دریا است و در دنیا از آن عظیم‌تر مسجدی نیست و در آنجا لوحی یافتند و در آن لوح سطری
چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت بودند و در زمان ارماطس پادشاه یونان
که در زمان او کل مختوم بهم رسید و در آن لوح نامهای چهارده معصوم ثبت بود و یک سطر در آخر آن لوح
تبرا از عمر و معویه و دشمنان اهل بیت بود و در آنجا نوشته بود که مهدی آخر الزمان از ایشان مرحوم است
و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین خواهند آمد تا و همگی با او اقتدا کنند در حالتی که دنیا مملو از
ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه بر بایزید خواندند از رسوائی سب عمر و معویه او را ابدیا
انداختند و مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از غلات و خوارج و ناسخیه اهل اسلام در وجود آنحضرت

خلافی ندارند اما اسمعیلیه اسناد مهدویت را بمهدی از نژاد کان اسمعیل بن جعفر صادق میدهند
و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه و مغرب بوده و بعضی از شیعه میگویند که حضرت صادق مهدی
این امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار کیسانیه گویند امام بعد از امام حسین محمد حنفیه است
و مهدی موعود او است و او زنده است و در کوه رضوان از کوههای یمن در کهف عمیق غایب شده است
و چون دجال بیاید او خروج کند و دجال را بکشد و جهان را از عدل و داد کند و قومی گویند محمد حنفیه [illegible]
و مختار سبب و سیّد بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آخر بخدمت حضرت صادق
توبه کرد و دین او را فرا گرفت جارودیه از زیدیه گویند که محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن
ابیطالب است و او زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه گویند مهدی این است محمد بن ابو القاسم
عمر بن علی بن الحسین بود خداوند طالقان که معتصم عباسی باشد او را بگرفت و حبس کرد تا بمرد و عباسیان
این اسناد را بمهدی بن منصور دوانقی میدهند و او را هادی نیز میگفتند بطریه و سیّه از شیعه این اسناد
با ولاد حسن بن امیرالمؤمنین میدهند و بعضی از بطریه و سیّه ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی از سفیهان
شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت
و بعضی از عامه برآن رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر فوت
شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خداست که خلق بضلالت افتند تعالی الله
عن ذلک و بعضی گویند او خود غیبت اختیار کرد بدون سبب و جهتی و همین عقیده ضلالت لازم میآید شیعه
اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب کمی انصار و خوف از اعدا و از ظلم عمش جعفر کذاب و معتمد
عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهة آنکه او را بگیرند و بکشند گریزان شده
از مردمان غیبت اختیار کرد اقوال العامه فی الغیبت اگر قایل میشوند که غیبت اختیار کرده و میگویند
اگر غایب میبود در این مدت مدید حیات نیست پیدا شود و نمیباید بقدر عمر داشته باشد اگر زنده بود باید
که کسی او را ببیند جواب آنستکه شما فهمیده که بسیار کسی از نیکان و بدان در جهان زنده اند و عمرهای
طویل زیاده از چهار هزار سال و پنج هزار سال دارند پس آنحضرت اگر عمر طویل داشته باشد و زنده باشند
بعید نیست و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن بدر آورد و سبب دیر ظاهر

مهدی ع

شدن

شدن بجهت مصالح چند است که خداوند عالم میداند و بس که خودش هم میداند و از نیکان کسی
که زنده است حضرت ادریس است و در بهشت و دیگر حضرت عیسی است که او زنده است و در آسمان
چهارم است و دیگر حضرت خضر است که در دریاها پیدا شد و دیگر رجال الغیب اند که باعتقاد اهل تصوف
و غیره اکابر ایشان چهل نفرند از اقطاب که گرد جهان میگردند و هر کدام که بمیرند دیگری قطب میشود
و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردودان ابلیس است و دیگر دجال بن صاید بن صید است
و حمار او که مخلوق شده اند و زنده اند و خودش با خرش بیک روایت در جزیره از جزایر طبرستان
میباشد که آن جزیره شصت فرسخ در شصت فرسخ میباشد و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میرویاند
و آن خر میخورد و میگوید بسیر نشدم احوالات دجال خران آل بدانکه دجال ساحر است کافر از
فرزندان آدم است نه از دیو و جن و در نهایت مهارت در علم سحر و در زمان حضرت رسالت
متولد شده است از عبدالله عمر روایت است که روزی رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخواست
برفت و اصحاب در عقبش بودند تا بدهی که آنرا خوردک میگفتند و در روایتی مجمع تشریف برده بودند تا
بدر خانه رسید و در را زد و پیرزنی برآمده گفت چه میخواهی یا ابالقاسم آنحضرت فرمود یا ام
عبدالله رخصت میدهی که عبدالله را ببینم پیرزن گفت او را چه میبینی که او دیوانه است کثیف
جنیست بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله فرمود که چنین باشد
گفت پس در آئید چون داخل شدیم دیدیم که سر بقطیفه برده خود بخود حرف میزند حضرت با او فرمود
چه می بینی گفت می بینم حقی و باطلی و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو اشهد ان لا اله الا
الله و انی رسول الله ملعون گفت بلی اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تو باین امر از من
سزاوار تر نیستی و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی دیدیم که چیزی میخواند
پیرزن گفت حرف مزن و از درخت بزیر آی که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول الله شهادت
گفت و همان جواب شنیدیم روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان بود و آوازی میکرد چون آواز کلاغ
و گفتگویی که سابق گذشت رسول الله با او گفت خشنود بعد از آن فرمود ترا مهلت داده اند با رزوی
خود نخواهی رسید و آنچه مقرر شده از تو بفعل خواهد آمد و در هر سه روز آنحضرت با اصحاب خود

گفت خدا این بنده را از رحمت خود دور کند و اگر او نبود من جزای او میدادم و در روز آخر فرمود که
حقتعالی هیچ پیغمبر را بنا نفرستاده که قوم او را از دجال نترسانیده باشد ولیکن او را در این امت
ظاهر گردانیده و او بیرون خواهد آمد بر خری سوار که میان هر دو گوشش یک میل راه باشد و
بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب همراه او سیر خواهد کرد و اکثر تابعان او زنان و
اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین نخواهد رسید و اما رکن
الاعلی خواهد گفت هر گاه امر او بر کسی مشتبه شود باید که بداند خدا اعور نیست و بر خر سوار نمی شود
و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفت عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر نمایند و از
بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد میکنند و بطریق دیگر مرویست که روزی آنحضرت بدهی
که در دو فرسخی مدینه بود در رسید فرمود ولادت دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاد
و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و یهود دجال را فاطمه گویند و بروایت دیگر پدر دجال
داود نام دارد و مادرش میمونه و بروایت دیگر فاطمه و کنیت دجال ابو یوسف بود و یهود او را پیغمبر میدانند
و چون ظهور میکند او را خدا میدانند و بروایت دیگر آنحضرت چون مکان تولد او را بیان نمود
این حکایت در روز جمعه بود و چهارشنبه وقت غروب آفتاب متولد شد چون بر زمین آمد فی
الحال نشست و حرفی زد و خود را وصف میکرد و هر چه کسی بخاطر میگرفت میگفت و ساعت بساعت
بزرگ میشد و یک چشمش مانند دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و یک چشمش ممسوخ بود
یعنی هموار و باطل و بار و ریش هموار بود و ریش دراز داشت و او را دجال نام نهادند دجال یعنی
دروغگو و فریبنده بهشت و در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم بآن ده رسیدند صوت
و غوغا شنیدند از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت بایشان گفتند بدرون خانه اش رفتند
دیدند که بر پیشانیش بخط صنع یزدانی نوشته که الکافر بالله و بروایت دیگر کاف ره دال نوشته بود
از آنجا بخدمت حضرت رسالت رفته کیفیت را چنانچه دیده بودند بعرض رسانیدند روز دیگر
آن سرور با ابن مسعود و عمر بآن ده تشریف بردند و بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در زد مادر دجال
آمده شما را بدرون برد و در وقت رفتن حضرت با رفیقان تمهید نموده سوره الر او حم دخان را بخاطر

گرفته تا دجال را امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال بر تخت نشسته بادنی در دست
گرفته خود را باد میزد و لحظه بلحظه بزرگ میشد و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رسالت فرمودند
دجال شهادت ده که من رسول خدایم دجال گفت بر رسالت از من اولی نیستی تو شهادت ده که من
رسول خدایم و بروایت دیگر گفت من خدایم رسول خدا فرمود تعسا لک یا ملعون یعنی هلاک شوی
ای دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیگر او را بشهادت دعوی فرمود جوابش هذیان گفت مرتبه
سیم گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله دجال جان بیهوده اول و دویم را جواب
داد چون حضرت از اسلام او مایوس شد آنچه در خاطر گرفته بود استفسار نمود دجال باستعجال گفت
الرا و حم دخان حضرت مقدس نبوی گفت فانک لعنک الله پس عمر شمشیری بر سر دجال زد اصلا
در سر او کارگر نشد و برگشت و بر سر عمر آمد و چهار انگشت در سر او نشست و خون بر سر و روی عمر
ریخت حضرت فرمود ای عمر تو نتوانی برای قضای خدا چاره کردن بعد از آن دست مبارک
بر جراحت او گذاشته بصحت مبدل گشت چنانچه گویا هرگز جراحت نبود بعد از آنجا بیرون آمده
بمدینه عنان توجه معطوف داشت و دجال بدفعال ارغت آن معدن کمال ثقلین عدوان نبو
و عصای طغیان بر گرفته بجانب مدینه رفت و چون خلایق آن هیئت عجیب را دیدند گروه انبوه
بر او جمع گردیدند دجال بسر کوهی دوید سنگی گران بر سر راه ایشان گذاشته و در میان انبوه عمر
عنان عزیمت برتافته ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت شتافته حقیقه را عرض نمود
حضرت برگشته بر سر آن کوه شد و دست بدعا برداشته گفت خدایا شر این ظالم بدفعال را تا وقتی
که خود میدانی از امت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده دجال را بچنگال
خود گرفته بهوا برد و هر چند تضرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشده آن مرغ دجال را بجزیره
طبرستان رسانید و در جزیره انداخت و در آنجا محبوس ساخت و در کتاب صحاح المصابیح زهری
از ابن عباس ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت حضرت آمده میگفت که ما سی کس بودیم در کشتی
بتلاطم امواج شکسته بتخته پاره چسپیده بجزیره افتادیم و بروایتی دیگر کشتی ما یکماه در دریا
سرگردان شد آخر بجزیره رسیدیم در آنجا خری دیدیم آنقدر بزرگ که اگر یکی بر سرش بودی

دمش پرانیدی سرش مثل شتر و رویش مثل روی آدم و شکمش چون پشت گاو و تمام بدنش کل کل
بعید در هم گفتم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده‌ام آن خر بزبان آمد و گفت دجال
که سوار من است از من عجیب‌تر است گفتم کجاست گفت در این قصر رفتیم شخصی را دیدیم که با آن بزرگی
کسی ندیده بودیم یک چشمش ممسوخ بود بوجهی که ذرهٔ شکاف نداشت و چشم دیگرش چون ستاره
میدرخشید و در میان دو کتفش موی برآمده مثل نیزه و بر پیشانیش نوشته بود که کافر و پای
او بزنجیر بود و دست راستش بر گردن بغل بسته میان زمین و آسمان معلق ایستاده گفت
تمیم داری تو ئی گفتم بلی احوال چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیده گفتم کدام محمد گفت نبی
تهامی عربی که تولدش در مکه بود بمدینه هجرت نموده صاحب لوا و شفاعت و حوض کرامت
چون باور نمی تصدیق باو بکن و باو ایمان بیاور و این نصیحت که ترا کردم هیچکس را نکردم و بروایت
مصابیح پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان اطاعت
کردند گفت خیر ایشان در اینست بعد از آن گفت که نزدیکست که مرا اذن خروج دهند و همه زمین را
در چهل روز بگردم بعد از آن الاعمش را که نام او جساسه است طلبیده و بروایت دیگر پیش آمد و زانو
بزمین گذاشت و گفت این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور بار آن سوار گشته بتعجیل
بمدینه رسیدیم پس تمیم داری که نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت آمد و ایمان آورد و در اخبار
آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی در سال اول امر میفرماید که آسمان ثلث باران را
نگاه دارد و زمین را فرماید که زرع و گیاه کم بروید و سال دیگر آسمان و زمین هر کدام دو ثلث بر
و رحمت را قطع کنند و سال سیم یک قطره باران نبارد و یک برگ گیاه نروید و بعد از آن دجال
خروج نماید و ظاهر میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و روایتی است که هجده روز بعد
از ظهور حضرت خروج کند وقتی که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و با آواز بلند ندا کند که آوازش
بهزار فرسخ رسد و بار دیگر نعره زند که همه ابرار و اشرار بشنوند و سه روز نیم و بروایت دیگر چهل روز
بر سر آن کوه توقف کند تا اسباب ضلالتش مهیا شود و شیطان فایده و راهنما و همه کاره او باشد
و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن حمار سوار شود و مرویست که حمار دجال بدنش کل کل سرخ است

وچهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و در میان هر دو گوشش چهل میل فاصله
و در سایهٔ گوش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسخ و هر گامش یک میل
و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند و بقولی مابین گامش چهار فرسخ است و آن ملعون
عصائی از نقره بدست گیرد که طولش یک فرسخ باشد و سحر از هر موی خرش آواز و نغمه سازی
تازه در کمال خوشی برآید و یک کوه بزرگ از طرف راستش با او همه جا که رود روان شود که در نظر
باغی نماید در غایت آراستگی و نهایت پیراستگی پر از انواع نعمتها و میوه‌ها از هر جانب نهرها جاری
که ارواح بینندگان از دیدن او پرواز کنند و این را بهشت نام کند از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش
و مار و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف عذابها باشد و آنرا دوزخ نام کند و به آواز
بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شمایم و پروردگار همه شمایم هر کس اطاعت من نکند بدوزخش اندازم
غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند و جمع کثیری از خر ارزانان و نادانان بروی بگروند و همه جهان را
مسخر کند الا کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و بیت المقدس چون خواهد داخل شود ملائکه بامر الهی با حربه‌های
عذاب بر او حمله کنند چون نزدیک مکه معظمه رسد حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک مناره
در زمین مقدسه در بالای کوهی که آنرا افیق میگویند دو جامهٔ مصری پوشیده باشد و هر دو دست خود را
بر بالهای دو فرشته نهاده عرق از روی مبارکش ریزان شود و نفسش بهر کافری که رسد بمیرد و پس
پیش حضرت صاحب الامر آید و آنوقت نماز باشد که روح الله بحضرت صاحب اقتدا کند و بامر
آنسرور متوجه حرب دجال شود و با حربه که از آسمان آورده حمله کند و او بگریزد و خدای تعالی امر کند
زمین را که او را بگیرد و نگذارد که او برود آنحضرت او را بکشد و در پناه هر درختی و هر دیوار
و کوهی اصحاب آن ملعون باشند آواز بلند کند که در اینجاست بیائید و بکشید و بروایتی دیگر
آنست که حضرت مهدی رئیس اهل ضلالت را بجهنم فرستاد و بروایتی دیگر از آنحضرت منقولست
که قامت دجال بیست گز است و آبله رو و ازرق است و بر پیشش دو شاخ است و دهنش بدبو
و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد بود و بحضرت خضر برخورد
و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری و آنحضرت را شهید میکند تا سه مرتبه و حقتعالی او را زنده میکند و در

کتاب کمال الدین مذکورست که مضمونش مختصری از آن اینست که در زمان دجال رسول خدا متوجه شده و رسول
الله با جماعتی سه مرتبه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسول او بیاور پس آن ملعون بآن
رضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال این ملعون را خبر داده هرگاه خروج کند دعوی
خدائی کند کورست و بدانید خدای شما کور نیست و مجسم نیست و چون خروج کند بر خری سوار باشد
که میان دو گوشش یک فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان صحرانشینان
باشند و یهودان بضرب سنگ مسلمانان را بکشند و اول یهودان بخدائی او اقرار کنند و بطریق
مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجال زد برگشت و بر سر او نشست و بدجال ضرری نرسید حضرت
رسالت مرغی را طلب فرمود که دجال را بردارد و باصفهان بیندازد پس آن مرغ دجال را باصفهان
انداخت در دهی که او را یهودیه میگویند و از آنجا خروج کند و یک چشم او کورست و چشم دیگر در
میان پیشانیست و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود بیرون آید دجال و بر خری
سرخ سوارست که ما بین گوشهای وی هفتاد گزست و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که
قحط باشد و هر گام حمارش یک میل باشد و تابعانش جماعتی اند که طیلسانهای سبز میپوشند و
گویا طیلسان سبز کسوت یهودست حضرت صاحب در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبه رفیق
بقتل میرسانند و بروایت شافعی بر دهی که آنرا لد گویند و از مضافات فلسطین او را بقتل میرساند
و در روایتی آنکه حضرت مسیح او را در روی صخره بیت المقدس ذبح نماید علامت ظهور دجال در
کتاب خرائج از حضرت امیر المؤمنین مرویست که روزی خطبه میخواندند و بعد از فراغ فرمودند
سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة بن صوحان قد راست کرد و پرسید که یا امیر المؤمنین کی دجال
بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علمی است از اسرار مخفیات و شاید رخصت اظهار
آن نباشد اما آنرا نشانها و علامتهاست که همه متصل بهم است فوت کردن و سهل داشتن نماز و بر
طرف شدن امانت و رواج یافتن و حلال داشتن دروغ و افترا و فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمودن
و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت کردن با زنان و سفها را امور عظیم فرمودن و خون ریختن را
سهل شمردن و علم ضعیف باشد و بظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما خیانت پیشه

کنند

کنند و فقرا فسق را پیشه نمایند و بعلانیه فجور نمایند و ظاهر شود شهادت زور و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار گردد و مصحفها حلی و حلل بهم رسانند و بهتان شایع شود و دائم و طغیان رونق گیرد
و صفهای نماز در هم رفته و بهم پیوسته باشند اما دلها از هم متفرق و دور بود و نقض عهد را سهل
شمارند و خلف وعده را سهل گیرند و شریک باشند با زنان شوهران در تجارت بجهت حرص بدنیا
و آوازهای فاسقان بلند باشد و تکفل مهمات و رئیس قوم رذل ترین ایشان باشد و از فجار و فساق
میترسیده باشند و بتقیه با ایشان سلوک کنند و تصدیق دروغ کذابان باید نمود و کاذب صادق باشد
و خائن امین زنان بمردان مانند شوند و مردان بزنان تشبه جویند مردان بمردان کفایت و زنان بزنان
رغبت نمایند زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زینها کردند گواهی دهند بی آنکه از ایشان
گواهی طلبند گواهی راست را گوش نکنند و فتوی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند و عمل دنیا را
بر آخرت ترجیح دهند و خیار نمایند گرگان باشند پوست میش پوشیده دلها از مردار بدبوتر و از
صبر تلختر پس بر شماست که از آن قسم روزگار خود را از میان بکناری کشیده چون حدیث طولانی بود
بدین مطلب که ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آن کسانی که میگویند زنده است ضحاک علوانی ماردوش است
که در چاه دماوند فریدون او را حبس کرده هنوز معتقد و محبوس است گوگرد احمر از بخار دهان
آن مارست که بر دوشهای ضحاک است و آن گوگرد در قعر چاه است و کسی نتواند که از حرارت دهان
آن مار بیرون آرد و حقتعالی ضحاک را باین عذاب معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت است که شکل
شتر در چاه بابل معلق آویخته دیگر مسیحاست که ساری باشند گویند هنوز در دریا با بتها میگردد چون
سخی بود حقتعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که او را مکش بعضی از ایشان مسیح شتر ملعون
قائلند که بصورت سگی است و تشنه در دریا با بتها میگردد و بعضی این سگ را در سمت ساوه در
رودخانه لط دیده اند دیگر سیمرغ است که عنقای مغرب است و بدعای حنظلة بن صفوان غائب شد
دیگر آن شترست که باعتقاد ایشان جنازه حضرت امیر بار اوست و هنوز در دریا با بتها میگردند
دیگر بچه ناقه صالح است که گویند هنوز در میان کوههای مکه و شام میباشد و ناله میکند و قافله حاج
که بآن راه میروند سازها میزنند نقره و آواز بر میدارند که شتر ایشان صدای بچه ناقه صالح را

نشوند که اگر نشوند همه شتران بمیرند دیگر اکثر عقلا میگویند که ققنس مرغیست که هزار سال عمر میکند و چون
وقت مردنش شود هیمه بسیار جمع میکند و برروی آن می نشیند و ناله میکند و بال برهم میزند و آتش
از بال او بر هیمه می افتد و میسوزد ولادت با سعادت آنحضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان
وبعضی هشتم ماه مذکور گفته اند و در کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه رمضان واقعه
در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکری است و مادرش ملیکه
دختر یشوعای پسر زند قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب
بنرجس خاتون وبعضی گویند مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت ضعف است در حین فات
والد بزرگوارش پنجساله بود که برتبه بلند امامت سرافراز گردید احادیث ظهور آنحضرت که
از طرق عامه از صحاح سته ایشان استخراج شده که هریک از آن صحاح را اهل سنت بمنزله قرآن
میدانند بچند حدیث اکتفا میشود الاول نقل ابوهریره عن النبی صلعم انه قال لا یقوم الساعة حتی
یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه وجبل الدیلم ولو لم یبق الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یفتح
هما الثانی عن ابو هریره قال قلت لرسول الله لکل نبی وصی وسبطین فمن وصیک وسبطاک
فسکت ولم یرد علی جوابا فانصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره منی فجلت ادنو واعوذ
بالله من غضب الله ورسوله قال ان الله بعث اربعة آلاف نبی وکان لهم اربعة آلاف سبط
فوالذی نفسی بیده انا خیر الانبیاء ووصیی خیر الاوصیاء وان سبطی خیر الاسباط ثم قال الحسن
والحسین سبطای من هذه الامه وان الاسباط کانوا من ولد یعقوب وکانوا اثنی عشر رجلا فان
الائمه بعدی اثنی عشر من اهل بیتی علی اولهم واوسطهم واخرهم محمد مهدی هذه الامه من تمسک
بعدی بهم فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الثالث عن عمر بن الخطاب
قال سمعت ان رسول الله یقول الائمه بعدی اثنی عشر تسعه من صلب الحسین منها مهدی هذه الامه
من تمسک بعدی بهم استمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الرابع عن ابی هریره قال
صلی بنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علینا فقال معاشر اصحابی من احب اهل البیت حشر معنا
ومن استمسک بالاوصیاء من بعدی فقد استمسک بالعروة الوثقی فقام الیه ابوذر فقال یا رسول

الله

الله کم الائمة بعدک قال عدد نقباء بنی اسرائیل فقال کلهم من اهل بیتک فقال کلهم من اهل بیتی و
المهدی منهم الخامس عن ابی امامه قال قال رسول الله لما عرج بی الی السماء رایت مکتوبا علی
ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی بن ابیطالب ونصرته بهم بعد الحسن
والحسین ورایت علیا علیا علیا ثلث مرات ورایت محمدا محمدا وجعفرا وموسی والحسن والحجه اثنی عشر
مکتوبا بالنور فقلت من هولاء یا رب فقد قرنتهم فی ضوء بیت یا محمد الائمه بعدک والاوصیاء من
ذریتک السادس عن عایشه قالت کان لنا مشربه وکان النبی اذا جاء جبرئیل لقیه فیها فلقیه
رسول الله مرة وامرنی ان لا یصعد الیه فدخل الحسین بن علی ولم اعلم حتی غشیهما فقال جبرئیل
من هذا فقال رسول الله ابنی فاخذه النبی فاجلسه فخذه فقال جبرئیل اما انه سیقتل قال رسول
الله ومن یقتله قال امتک قال رسول الله امتی قال نعم وان شئت اخبرتک عن
الارض التی یقتل بها فاشار جبرئیل الی الطف بالعراق واخذ تربة حمراء فاراه ایاها فقال هذا من
تربة مصرعه فبکی رسول الله فقال جبرئیل لا تبک فسوف ینتقم الله منهم بقائمکم اهل البیت فقال
هو التاسع من صلب الحسین وسماه عبده علیا خاضع الله خاشع ثم یخرج من صلب علی ابنه وسماه
عبده محمدا قانتا لله ساجدا ثم یخرج من صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفرا ناطقا عن الله صادقا فی
الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده موسی واثق بالله محب فی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه
عبده علی الراضی بالله وداعی الی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد المرغب فی الله و
الذاب عن حرم الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علیا المکتفی بالله والواثق الی الله ثم
یخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن بالله مرشد الی الله ویخرج من صلبه ابنه کلمة الحق
ولسان الصدق ومظهر الحق وحجة الله علی بریته وغیبته فیظهر الله به الاسلام واهله ویخفی به
الکفرة واهله السابع من خوارزمی باسناده عن سعد بن بشر عن علی بن ابیطالب قال قال
رسول الله انا وارد کم واث یا علی الساقی والحسن الرائد والحسین الامر وعلی بن الحسین الفارط
ومحمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسی بن جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین
وعلی بن موسی زین المومنین ومحمد بن علی منزل اهل الجنه فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب شیعته

ومزوجهم الحور العين والحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي شفيعهم يوم القيامة حيث لا يؤذن
الا لمن يشاء ويرضى الثامن ما نقله ابو دردا والترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى ابي سعيد الخدري قال
سمعت رسول الله يقول المهدي مني اجلى الجبهة اقنى الانف يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما
وجورا التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب الجرح والتعديل قال اتيت
ابا سعيد الخدري فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم الا تحدثني بشيء سمعته من رسول الله في علي
وفضله قال بلى اخبرك ان رسول الله مرض مرضا نقه منها فدخلت فاطمة تعوده وانا جالس عن يمين رسول
الله فلما رأت رسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدها فقال لها رسول الله
ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع على الارض
اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصيا اما علمت
انك بكرامة الله اباك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما فضحكت واستبشرت قال رسول الله
ان يزيدها مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وال محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب ايمان بالله
ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف يا فاطمة انا اهل البيت اعطينا
ست خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الاخرين خيرنا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا
خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة ابن ابيك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك
ومنا مهدي الامة قال ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل العاشر ما اخرجه ابو داود بسنده في صحيحه يرفعه الى علي بن ابي طالب قال قال
رسول الله ع لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملأ الارض عدلا كما
ملئت ظلما وجورا الحادي عشر ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه يرفعه بسنده الى ام سلمة زوج
النبي قال سمعت رسول الله يقول المهدي من ولدي من عترة فاطمة الثاني عشر ما رواه القاضي ابو
محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح السنة اخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد
منهما بسنده في صحيحه ابو هريرة قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى يملك الا كيف انتم اذا
نزل فيكم وامامكم منكم الثالث عشر ما اخرجه ابو داود والترمذي بسنديهما في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما

بسنده الى عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله
ذلك اليوم حتى يبعث رجلا من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
ظلما وجورا الرابع عشر ومنها في رواية اخرى ان رسول الله قال يلي رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي
هذا عن ابي داود والترمذي الخامس عشر ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده الى
انس بن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسن
والحسين والمهدي السادس عشر ما نقله صاحب كتاب فصول المهمة وكشف الغمة عن ابي داود
انه قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي قال ابن
طلحة وصاحب الفصول المهمة قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في كتاب
البيان في اخبار صاحب الزمان من الدارقطني على كون المهدي حيا باقيا منذ غيبته الى الان و
لا امتناع في بقائه كبقاء عيسى بن مريم والخضر والالياس من اولياء الله وبقاء الاعور الدجال
وابليس اللعين من اعداء الله وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة واز اصحاب کبار که
احادیث مهدی را ذکر کرده اند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابو سعید الخدری و
ابو ذر غفاری و سلمان الفارسی و سمرة و جابر بن عبد الله الانصاری و انس بن مالک و ابو هریره
و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و زید بن ارقم و ابو امامه و واثلة بن اسقع و ابو ایوب انصاری
و عمار بن یاسر و حذیفة بن اسید و عمران بن الحصین و سعد بن مالک و حذیفة بن الیمان و ابو قتاده
انصاری واز زنان حضرت فاطمه و ام سلمه و عایشه اند در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو
داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول فرمود بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم و عادل باشد پس صلیب نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر از اسلام چیزی قبول نکند پس
گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما
از شما باشد و در صحیح از جابر مرویست که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود که فرود آید عیسی بن مریم پس امیر ایشان

خواهد بود گفت یا با تو نماز کنیم او گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است
و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی
جمع نموده است در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده اند بخلاف آنچه بیان نماید اول
ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی هادی از امت من خواهد بود و اگر
عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال تنعم خواهد کرد و در زمان او خلایق تنعم
نمایند که هیچ بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره
نخواهد کرد زمین هیچ علف و دانه را دویم بسند مذکور از آنحضرت منقول است که فرمود مملو خواهد
گشت زمین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از عترت من بر خواهد آمد و دنیا را پر از راستی کند
و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال سیم بسند مذکور از آنحضرت
منقول است که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت
من که مملو سازد زمین را از عدل و داد چنانچه مملو شده باشد پیش از آمدنش هفت سال چهارم
زهری از علی بن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول خدا روزی فاطمه را گفت المهدی
من ولدک پنجم علی بن هلال از پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی
که دنیا را وداع میفرمود دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته بود و میگریست پس گریست
تا آواز گریه اش بلند شد و رسول خدا سر بطرف او برداشته فرمود ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا بگریه آورده
پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعد از تو میترسم که خلق عالم ترا فراموش نمایند و با ما جور و ستم
روا دارند پس رسول خدا فرمود یا حبیبه مگر ندانستی که حقتعالی نگاه کرد نگاه کردنی
و اطلاع یافت اطلاع یافتنی که برگزید از جمیع اهل زمین پدر ترا و او را برانگیخت برسالت
و بعد از آن توجه دیگر فرمود و اختیار نمود از جمیع عالم شوهر ترا امین وحی نمود که ترا با وی عقد کنم
ای فاطمه ما از اهل بیتیم که حقتعالی بما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما هیچکس نداده است
و بعد از ما هیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم پیغمبران ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین
نام دارم و اکرم المرسلین و دوستترین جمیع مخلوقاتم پدر تو ام دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا

و دوستترین جمیع مخلوقات است نزد حقتعالی و او شوهر تست و دیگر شهید ما بهترین شهیدان است
و دوستترین همه نزد حق جل و علا و او حمزة ابن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست و
و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که آن هر دو پسران تو حسن و حسین اند که هر دو سید
و بهترین جوانان اهل بهشتند و بخدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود
مهدی آخر الزمان این امت در آن وقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته خلقان
بعضی بر بعضی مسلط شده نه هیچ بزرگی رحم نماید کوچکی را و نه کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان
نماید و در آنحال بر انگیزاند حق تعالی از این هر دو آنکسی را که قلعهای ضلالت و گمراهی را بگشاید
قفل از دلهای غفلت دارد و براه دین در آید چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده
من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عز و جل بتو از من و از همه کس رحیمتر است و مهربانتر بجهة
نزدیکی که ترا با من هست و بواسطه وقعی که ترا در دل من هست بتحقیق که تزویج نمود حقتعالی ترا
با زوج تو در حالی که حسبش عظیم تر و منصبش عزیزتر و در عشیرت رحیم تر و باحکام دانا تر و در حکم
کردن عادل تر و با نیا من از حقتعالی درخواسته ام که تو اول کسی باشی از آنان که بمن ملحق
خواهند شد از اهل بیت ششم حذیفه از عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت از آنحضرت
شنیدم که فرمود مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آنرا کرعه گویند هفتم حذیفه روایت کند که آن
حضرت فرمود بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد
همچو ستاره پرنور و درخشنده هشتم حذیفه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مهدی موعود از
فرزندان من خواهد بود که رنگ روی او رنگ مردم عرب باشد و جثه و جسم او مثل اولاد بنی اسرائیل
و بر طرف راست روی او خالی باشد که گویی ستاره ایست نورانی پر سازد روی زمین را از
عدالت بعد از آنی که از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشد بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان
و مرغان در میان زمین نهم ابو سعید از آنحضرت روایت نموده است که فرمود مهدی از ما و از اولاد
ما خواهد بود و از جمله علامتهای او بینی پسندیده است و پیشانی نورانی و هم ابو سعید از آنحضرت
روایت کرده است که فرمود مهدی موعود از ما و از اهل بیت است مردی خواهد بود از امت

من که او را ابی کشیده خوش اندام خوش کلام بوده باشد و زمین را از عدل پر خواهد ساخت بعد از
آنکه پر از جور شده باشد یازدهم ابوامامه باهلی از آنحضرت روایت نموده که میان شما و اهل
روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود و به دست مردی که از اهل هرقل باشد بفعل خواهد آمد یکی از حضار
مجلس برخواست گفت یا رسول الله امام در آنروز که خواهد بود فرمود امام خلق مهدی خواهد بود
نورانی باشد و در طرف راست او خالی سیاه دو عبای قطوانیه که آن دو هست در حوالی کوفه پوشیده
باشد و او را مشابهت بمردان بنی اسرائیل باشد گنجها را از زمین برداره و شهرهای شرک و کفر را
فتح نماید دوازدهم عبدالرحمن بن عوف از آنحضرت روایت نموده که فرمود مردی را برمیانگیزد حقتعالی
از عترت من و ذریه من از فشانهای فرق الثنایا یعنی دندانهایش گشاده و از هم جدا و اجلی الجبهه باشد
یعنی پیشانیش گشاده باشد و روی زمین را از عدل پر خواهد کرد و مال را در نزد او قدری نباشد و
هر کس بقدر استحقاق میدهد سیزدهم ابوامامه از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خطبه
میخواند در اثنا ذکر دجال فرموده گفت گناهای خود را بیرون خواهد انداخت چنانچه کوره
کثافت آهن را و آنروز را روز خلاص نام خواهد بود و از آنمیان ام شریک برخواسته گفت یا رسول
الله در آنروز عرب در کجا خواهد بود دجال ایشان چون میشود آنحضرت فرمود که اکثر ایشان
در آنروز در بیت المقدس باشند و در مدینه از ایشان کمتر خواهد بود امام خلق در آنوقت مهدیست
که او مرد صالح است از ذریه من چهاردهم ابوسعید خدری از آنحضرت روایت نموده که فرمود در
خواهد آمد مهدی از امت من برمیانگیزاند برای مردمان حقتعالی ظاهر و باطن است ایاد در زمان
او نعیش و نعم خواهد کند زایند و چارپایان آب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد
روئیدنی که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چندانکه باید و شاید و هر
در عهد او نمیماند پانزدهم ابن عمر روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی در
حالتیکه ابری در سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا کند که این مهدی خلیفه حق
تعالی است زنهار که تابع او شوید و فرمان برید او را و مخالفت او جایز ندارید شانزدهم ابن عمر
از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا

بکند

بکند که این مرد مهدیست و راه نماینده زنهار که تابع شوید او را هفدهم ابوسعید از آنحضرت روایت
نموده که فرمود بشارت میدهم بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت در وقتی که اختلاف شود
در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور
و راضی خواهند بود از و ساکنان زمین و آسمان قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بسویه کند
صاحب حقی را بحق خود رساند هجدهم ابن عمر گوید از آنحضرت شنیدم که میفرمود قیامت قائم نخواهد
گردید تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد مملو کند زمین را
از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم نوزدهم از حذیفه یمانی مرویست که آنحضرت
فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یکروز که حقتعالی البته بر خواهد انگیخت در و بنام مردی که نام او نام
من باشد و خلق او بعینه خلق من باشد و کنیت او اباعبدالله باشد بیستم از ابن عمر مرویست
که گفت رسول خدا فرمود که دنیا آخر نمیشود تا آنکه حقتعالی برانگیزد مردی از اهل بیت من که موافق
باشد اسم او باسم من و اسم پدر او باسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده
باشد از ظلم و جور بیست و یکم از ابوسعید خدری منقولست که آنحضرت فرمود باید که زمین از
ظلم و دشمنی پر شود بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند
چنانچه پر از ظلم و دشمنی شده باشد بیست و دوم زبیر عوام از آنحضرت روایت نموده که
گفت شنیدم از آنحضرت که گفت ظهور خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد
اسم او باسم من و خلق او با خلق من زمین را از عدل و راستی پر کند بیست و سیم ابوسعید از آن
حضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را اختلاف و انقطاعی بهم رسد و فتنها ظاهر شود در
آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را برطرف کند و مخالفها را باتفاق بدل کند و او را
عطاها و بخششها موافق عدل و عدالت باشد بیست و چهارم ابوسعید خدری از آنحضرت روایت
کرده که فرمود بیرون می آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حقتعالی
برکتهای خود را بجهة او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور
عمل کنند بهمین طریق هفت سال انسانی که بجهة او مقرر شده و نزول کند در بیت المقدس بیست و پنجم

ثوبان از آنحضرت روایت نموده که هرگاه دیدید که رایتهای سیاه از طرف خراسان می‌آید رو
باو کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجاست بیست و ششم ابن عباس روایت نموده که در خدمت
آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ
مبارکش متغیر شد و آب در دیده‌های مبارکش گردانید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا
ما همیشه از شما چیزی می‌بینیم که مکروه میداریم آنحضرت فرمود بدرستیکه ما از اهل بیتیم که اختیار کرده
خدا آخرت را از برای ما و برگزیده است آنرا بجهة ما بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها
و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با
ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ گیرند
تا چون خواهند که حق را به ایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو
سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شما که دریابد
القوم را بجانب ایشان بشتابید و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا بسینه فرا آنو اگرچه راهش بر روی
برف باشد بیست و هفتم حذیفه روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای این امت
از پادشاهان جبابره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان
نکنند مؤمن متقی در آنحال بزبان با ایشان خواهد ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهد
بود تا چون حقتعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را عزیز دارد و جباران را بشکند و گرفتار
کند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد شده باشد بصلاح باز آورد پس خطاب کرده فرمود ای
حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یکروز که البته حقتعالی دراز میکند آنروز را تا آنکه مالک
شود و حاکم شود بر دنیا مردی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام ظاهر
شود و کفر برطرف گردد و سبحانه و تعالی وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حقتعالی سریع الحساب
است بیست و هشتم ابو سعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود نعمتی خواهند کرد امت من در زمان
مهدی تا آنروز از اولاد آدم آنچنان نعمتی نکرده باشند آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین
در شکم خود هیچ روئیدنی نگاه ندارد بلکه همه را بیرون خواهد داد بیست و نهم انس بن مالک روایت کرده است

که

که گفت از رسول خدا شنیدم که ما از سادات اهل بهشتیم و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان معجز
بیان آورده که آن منم و برادرم علی و عم من حمزه سید الشهدا و پسر عم من جعفر طیار و دو سبط من
حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین سی ام ابو هریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم
که فرمود اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من
و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید سی و یکم ثوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در آخر
الزمان فتنه پیدا خواهد شد تا آنکه سه کس از یک پدر در سر خلافت کشته شود و بهیچکدام نرسد و بعد از آن
رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آنوقت خلیفه خدا مهدی
ظاهر شود و هرگاه بشنوید که مهدی خروج کرده بشتابید و با او بیعت نمائید که او خلیفة الله مهدیست
سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شوند که
گویا دلهای ایشان قلعهای آهن است کسی که بشنود که آن جماعت و طایفه رو آورده اند باید بشتابد و بیعت
و متابعت ایشان نماید و اگر به رفتن بزانو باشد در روی برف سی و سیم در سند خود امیر المؤمنین روایت
نموده که آنحضرت فرمود گفتم یا رسول الله آیا آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله فرمود
بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه این دین را بما عطا کرده است ختم آن نیز بما خواهد بود چنانچه
مردمان بسبب ما از شرک و کفر خلاصی یافتند ببرکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب ما حقتعالی
الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه دوری افتاده باشند بجهة فتنها و فسادها چنانچه الفت و برادری
داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهة شرک سی و چهارم عبد الله بن مسعود روایت کرده
که آنحضرت فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب که البته حقتعالی دراز خواهد کرد آنشب را تا مالک
دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را
پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند مالها را در میان مردم بسویه و برابر
خواهد گردانید حقتعالی برکت او دلهای مردم را غنی و بیم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد کرد و او
مالک زمین خواهد بود تا هفت سال یا نه سال و خیری در زندگی بعد از او نخواهد بود و نعیش و نعمتی
ملک را خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند سی و پنجم ابو هریره از آنحضرت روایت کرده است

که گفت شنیدم که قیامت قایم نمیشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه را با جبل دیلم
را فتح نماید و اگر باقی نماند الا یکروز از دنیا که البته خدای تعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شرک را جمیعا
فتح نماید و از شرک اثری در روی زمین نماند و سی و ششم عقیل بن جابر از پدرش نقل میکند که آنحضرت
فرمود زود باشد بعد از من خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جابره پس بیرون آید از اهل بیت
من مردی که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از ظلم و جور و سی و هفتم ابو
روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه او
خروج کند و عیسی از آسمان نزول کند سی و هشتم جابر از آنحضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی بن
مریم پس میگوید امیر قوم که مهدیست بعیسی که بیا با هم نماز کنیم پس عیسی میگوید بدرستیکه بعضی از شما بر بعضی امیر
و این از کرامتی است که حقتعالی باین امت کرامت کرده است سی و نهم محمد بن ابراهیم از ابو
جعفر منصور دوانقی از جدش عبد الله بن عباس نقل کرده که در خدمت آنحضرت بودم و شنیدم که فرمود ضایع نخواهد
و هلاک نخواهد شد قومی و امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط ایشان بوده باشم چهلم
سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است تمام الاحادیث
و ائمه معصومین شیعیان را امر فرموده بصبر و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور از عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک ملازمت آنحضرت زیرا که فتنهای عظیم در ظهور آنحضرت
بهم رسد و خلق بسیار از دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آنحضرت که چرا
غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت متصور است بسند معتبر منقول است که حضرت
زکی عالی الحسن عسکری (ع) نوشتند بشیخ علی بن بابویه قمی رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم پناه
میگیرم بخداوند عالم و ستایش مر خدا را که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران
است و آتش جهنم از برای ملحدان و سبیل کنندگان از حق بباطل است و نیست عداوت
و دشمنی مگر بر ستمکاران و نیست خدایی مستحق عبودیت مگر آن خدایی که سزاوار پرستش و گفتند
و بهتر آفرینندگان اما بعد بدرستی که ترا وصیت میکنم ای شیخ من و محل اعتماد من ابی الحسن علی قمی توفیق
دهد ترا خدا و برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزندی صالح و شایسته بپرهیزکاری

وترسیدن

و ترسیدن از خدا و بپای داشتن نماز و دادن زکوة واجبی بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند از کسی
که زکوة ندهد و وصیت میکنم ترا به بخشیدن گناهان و فرو خوردن خشم و غیظ و صله رحم کردن و
مواسات کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در حوایج ایشان در دشواری و آسان و حلم
نمودن نزد جهل و تفقه در امر معروف و نهی از منکر بدرستی که خدای تعالی بزرگست و تمام بعثت
پیغمبر لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن
از فواحش همه و بر تو باد بنماز شب و کسی که سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از ما
نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعه مرا تا آنکه عمل کنند و بر تو باد
بشکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس بدرستیکه پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت انتظار
کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من
که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه مملو باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع
پیروان مرا بصبر بدرستیکه زمین از خداست میراث میدهد بهر کسی که میخواهد و عاقبت از پرهیزکاران است
و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان ما و رحمت خدا و برکتهای او و بعضی وکلای آنحضرت و جماعتی که
دیده بودند بسند صحیح مرویست که امام حسن عسکری (ع) آنحضرت را بخواص شیعیان خود مینمود و از ان
حضرت مسایل میپرسیدند و آنحضرت صحیح وار جواب ایشان را میداد و مشکلات ایشان را حل میکرد
تا مدت هفتاد و سه سال آنحضرت شیعیان توقیعات میفرستاد و وکلای آنحضرت شیعیان میرسانید
و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میگویند و حال غیبت کبری آنحضرت است و وکلای ثابت الوکاله
آنحضرت چهار نفر بودند و اول ایشان عثمان بن سعید عمریست که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل
خود کرده اند و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار
از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از
من وکیل حسین بن روح نوبختی است و چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من
علی بن محمد سمری وکیل است و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه با و گفتند
که بکسی وصیت نما در جواب گفت لله امر و هو بالغه و بکسی وصیت نکرد ایشان را خبر داد

که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنهٔ سیصد و بیست و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از
سمری دعوای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانند و از اینجهة حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج کرده‌اند
که ادّعای وکالت میکرد و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج لعنه الله در میان علمای قم اظهار
وکالت حضرت صاحب الأمر مینمود تا اینکه علی بن بابویه قمی بوی آزار بسیار رسانیدند و او را از قم
اخراج نمودند و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمة از محمد بن ابی عبد الله
کوفی که جماعتی بسوی ایشان از ناحیهٔ مقدسه توقیعات بیرون می‌آمده است و بعضی وکلا بودند از جمله
از بغداد عمری بود و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و مرد اسدی و شامی و از آذربایجان
قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکلا که آنحضرت را دیدند دلایل امامت آنحضرت
بر ایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم بن ابو حلیس بود و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی
و هرون القزاز و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور الطباخ و مولای ابی الحسن و
احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفرا و صاحب صرهٔ مختومه و حاجز و شا
و از مصر ابو الأدیان و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش
و ابو الحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن النضر و محمد بن محمد و علی بن محمد
بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبد الله و از اهل ری قاسم بن موسی و
پسرش و پسر هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفا و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند و اسم ایشان را بیان نکرده و از شهر زور ابن خال
و باز میگویند از فارس مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و رقعهٔ البیضاء و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الأعجمی و شمشاطی و
از مصر صاحب المولودین و صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن الوجنا و از اهواز حصینی جمع
سیصد و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر میشوند. و از احادیث بسیار بلکه اجماعی شیعه
که جمعی از بزرگان مؤمنان که مرده‌اند در زمان آنحضرت زنده میشوند و جمعی از خاصان شیعه که زنده‌اند

بخدمت

بخدمت آنحضرت حاضر میشوند و منکر این و منکر متعه و منکر حج تمتع مع طواف نساء کافر است در مذهب
شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس و بروایتی دیگر اسمعیل صادق الوعد پسر حزقیل
این پیغمبر حاضر میشوند و بروایت متواتره بسیار همه انبیا حاضر میشوند تا آدم و چهار تن از فرزندان
حسن بن علی و چهار تن از زنگه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه
نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عزوه و سه نفر از بغداد و چهار کس از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و
هفت تن و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت از بصره و امثال آن از دیلمان
و مانند آن از گیلان و هفت نفر و دوازده تن از طالقان و مثل آن از کوهستان و شش نفر
از ناحیهٔ بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی
و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موالیه و سه نفر از موالید و سه نفر از مرو و پنج نفر
از هند و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار نفر
از نیشابور و دوازده تن از سبزوار و هشت نفر از طوس و ناحیهٔ آن و سه نفر از دامغان و چهار
نفر از کوه بابه و چهار نفر از مصر و هشت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر
از کوهش که اینجمله سیصد و سیزده تن باشند که از میان از خواب خود گم شوند و بخدمت حضرت
حاضر شوند و بروایت دیگر اینجماعت نه شوند و در خدمت آنحضرت روند سلمان فارسی و مقداد
و اسود و ابوذر و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه و ابو دجانهٔ انصاری و حذیفة بن یمانی و جابر
و سایر صحابهٔ عظام از جملهٔ سیصد و سیزده تن اند مکان آنحضرت در ایام غیبت بطریق مخالفان
و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الأمر ساکن است کرعه است و بطریق دیگر
دو شهر در مشرق و مغرب است که ماوراء الأقلیم است و نام یکی جابلسا است و نام دیگری جابلقا است
و در کتاب نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الأمر در جزیره‌ایست از جزائر
مغرب که آنرا علقمه خوانند و هر یک از اولاد ذکور آنحضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و
عبد الرحمن سلام الله علیهم در جزیره‌ای از جزائر حاکمند و نام آن جزائر انبت ناعمه و مبارکه و صاحبیه و خضرا
و بیضاویه و نودیه و مسکن آنحضرت در جزیره‌ایست که آنرا کابله میگویند و زوجهٔ آنحضرت از ذریهٔ آن

او دلبست است و دو انگشتر در دست مبارک او است یکی از حسن بن علی و نقش آن انی واثق
برحمة الله است و یکی از حضرت امام حسین است و نقش آن انا مستجیرک بالامان انجا لفتن است و شوید
این قول است آنکه شهری هست حرین نام سید صالحی شیعه از مردم آن ولایت گفت که ما در مکه بودیم
و شخصی را دیدیم که در بازار مشی میکرد دید و زری در دست داشت و میخواست که چیزی بخرد کسی آن زر را
نمیگرفت بدو گفتیم ترا چه حالت است گفت چند درهم دارم کسی از من نمیگیرد چون گرفتم گفتیم بنمای
چون نگاه کردم سکه آن این بود الله ربنا و محمد نبینا والمهدی امامنا پرسیدم تو از کجائی
گفت از بلاد مغرب در میان دریای خضر ما را پادشاهی است مهدی نام و این سکه بنام مبارک
اوست که عمر بسیار دارد من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است انگشت بلب گزید
و گفت حرف مزن اگر تو شیعه نمیدانی که کیست من از آن دراهم الله یعلم نه بود یا ده گرفتم و دراهم
شامی در عوض دادم و چون بولایت آمدم هر یک برسم تبرک از من بردند و فرنگی جدید الاسلام که
طبیب بود میگفت من در اکثر جزایر دریای اخضر سیاحت و تجارت میکردم بجوالی اکثر جزیره که
میرسیدم در میان دیده بان نظر میکردم شهری میدیدم عظیم و وسیع و همه اهل آن شهرها عربان بودند
و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم برمی آمدند و داد و ستد میکردند و گاه بود تشخص میکردم
از دور مردی را که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ موست و چون نیک ملاحظه میکردم اثر دیهی از آن
نمیدیدم و علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی قمی نقل میکند که سید علی بن قماق که جد
و پدر او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهورند حکایت کرد پیش از این بچند سال با جماعتی عجم
در دریا بر شام بودم ناگاه کشتی پیدا شد نه بطریق کشتیهای ما چون نزدیک رسیدیم مردمی که در آنجا بودند
نیز لباس و کلام ایشان بطریق دیگر بود رفتیم به پیش و احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب یکماه است
که دریا راه گم کرده اند و به آبادانی نرسیده اند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دینید چون معلوم
کردند که از اهل اسلامند خوشدل شدند اما محزون بودند تا آنکه تفحص کردند که بر طریقه اثنی عشریه یکبارگی خرم
شدند و با ما بکنار خشکی برآمدند و گمان ایشان شد که مخالف در این ولایت نمیباشند پس بیرون آمدند
و نماز ظهر را بجماعت گذاردند و دراهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه مبارک آن دراهم بنام مبارک

امام

امام مهدی بود ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود با منافق دیگر میگفت که این جماعتی که میبینی
رافضی اند اگر این دراهم را در ولایت شام بدر می آرند ایشان را ایذای بلیغ میفرمایند مردمان چون
این سخنان شنیدند بشتاب تمام روانه شدند فی الحال بکشتیهای خود سوار شدند و از همان راه که آمده بودند
مراجعت کردند و سید مشار الیه فرمود که هنوز پیش پدر و اقربای من از آن چهار سکه باقیست و در کتاب
اربعین محمد بن علی العلوی الحسینی بود بسندی که متصل است بمحمد بن یحیی الانباری روایت کرده است که
گفت در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینة الاسلام وزیر سعید عالیشان
عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمع کثیری بضیافت طلبید و بعد از آن جمعی از خواص را امر بتوقف نمود
و بصحبت مشغول شدند باران باران از آنجا مانع آمد که از آنجا حرکت توانند کرد و از هر در سخن میگفتند
و از هر باب حکایت در میان بود تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و حسب الاتفاق از اول مجلس تا
آخر در پهلوی وزیر مرد عزیز با وقار و تمکین نشسته بود که در آن مدت او را ندیده بودم و وزیر با او در کمال
ادب سلوک میکرد با او و در مقام توقیر و احترام بود و چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت جمیع قلیلی
اند شیعه و دیگران خوار و ذلیل و اهل سنت جماعت بسیارند و عزیز و صاحب عز و اعتبار و امروز عزت خوا
که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیت و قلت دلیل بطلان نیست و وزیر گفت اطال الله بقاک
اگر رخصت باشد حکایتی که از برای من واقع شده و برای العین مشاهده نموده ام معروض دارم و
الا ساکت باشم وزیر تاملی کرد و گفت بفرمائید تا منتفع شویم گفت بدانید که نشو و نمای در شهری
بود که آن شهرها در غایت عظمت عظیم است چنانکه هزار و دویست طباع و قریه دارد و در کثرت مردم
آن شهر و نواحی او را احصای نیست و همه نصرانیند و در آنجا و جزایر بسیار است و صحاری آن که منتهی بنوبه و
حبشه میشود و عدد خلقش را کسی نمیداند بغیر از خدا و همه نصاری اند و سکان حبشه و نوبه که آن سرحد بت پرستی
ندارد و همه نصرانیند بر ملت عیسی و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون عدد بهشتیان نسبت بدوزخیان
و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز ند چنانکه بر شما ظاهر است بعد از آن خواست که
بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل است بر حقیقت شیعه از سنی مشهورترست گفت قبل از این بیست و
یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه ما بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم و قایق تقدیر بموجب

درنظر

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد بارکشیده بجزیره رسانید از آنجا گذشته بشهرها
برسانیق و مدینهٔ عظیم پر اشجار و انهار رسانید و چون از ناخدا سؤال کردیم گفت والله من هم چون شما اینجا
رانده ام و نه از کسی شنیده ام چون بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزهت و آب و هوا
در کمال لطافت و مردی در نهایت پاکیزگی و نظافت پاسش پرسیدم گفتند شهریست مبارکه نام از آنجا
راه دریا ده روز راهست و از راه صحرا یکماه پای تخت سلطان آنجاست گفتم عمال و گماشتگان حاکم کجا یند که
اموال ما را ببینند عشر و خراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروخت شویم گفتند حاکم این شهر را بطلبید بنجا
خراج خود را برداشته بخانه حاکم ببرند و ما را بخانه حاکم دلالت کردند چون درآمدیم دیدیم مرد صوفی صفی
صاف ضمیر فقیر در زی صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی در دوش افکنده دوات و قلم در پیش خود نهاده کتابت
میکرد سلام کردیم جواب گفت مرحبا گفت و اعزاز و اکرام نمود صورت حال را تقریر کردیم گفت بشرف اسلام رسیده
اید یا نه گفتیم بعضی یاره مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقی اند گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان
تحقیق مذهب ایشان بشود پس پدرم جزیه خود را و مرا و سه نفر دیگر نصرانی را داد و یهودان نه نفر بودند
جزیه خود را دادند پس استکشاف در حال مسلمانان کرد چون بیان عقیدهٔ خود کردند بمعرفت ایشان بمحک
امتحان تمام عیار نیامد فرمود که شما در زمرهٔ اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمید و مال شما بر مؤمنان حلالست
که ایمان بخدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولای ما ندارید و در زمرهٔ مسلمانان نیستید
و داخل خوارجید مسلمانان که این را شنیدند مال خود را در معرض تلف دیدند سر بجیب تفکر فرو برده بعد از
تأمل بسیار استدعا نمودند که احوال ایشان را نوشته جماعت را بطاهره روانه کنند شاید فرجی آنجا رو نماید
قبول نمود و فرمود بطاهره روند و این آیه را خواند لیهلک من هلک عن بینة و ما الشان تا آنچه گذشته
شما شنوانیم گذشت و کسی آن سابق علمی بکمال او نداشت از آن شهر کس و معلم کرده روانه شدند روز چهارم
بطاهره رسیدیم عرصه دیدیم جنة عرضها السموات والارض آئینی بود در آن ادخلوها بسلام آمنین کلمه
بود دربارهٔ این چون آبش زندگانی و هوایش فرح افزا چون ایام جوانی در کنار دریا واقع شده نهر بسیار در آن
جاری گرگ و گوسفندان باهم در دشت بسیار و دد و دام و سباع و هوام او بی آزار نه از کسی رسیدی و ضرر
بکسی رسانیدی شهری عظیم در فراخی و وسعت چون جنات نعیم بازار بسیار و مسجد بیشمار مردمش بهترین خلایق

روی

رویش بین همه براستی و امانت و دیانت هم قرین اگر کسی مزرع و کیل چیزی خریدی خود متعرض او
شده حق خود بردی هیچ دروغ و لغو و غیبت در میانشان نایاب همه کارشان محض قربة و از برای
ثواب چون مؤذن بانگ نماز گفتی همه در مسجدها حاضر و بعد از فراغ بکسب و کار خود ناظر با جمع غربا فن را چنان
نعمتی از انواع عزت داده بود که تمام در حیرت بودیم جمعی ما را رهنما شدند بقصری در میان باغ پر اشجار
و انهار در آوردند جوانی را دیدیم در لباس ایشان بر مسندی نشسته و جمعی با ادب بخدمت ایستاده تا رسیدن
مؤذن بانگ نماز گفت و آن جوان که از مردم شهر بسلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع
مردم متفرق شدند و بجانب ما ملتفت شد فرمود که تازه وارد شده اید فرمودیم بلی ما را دلداری نمود
و مرحبا گفت و از نسب ما پرسید احوال گذشته را معروض داشتیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان کرده فرمود
که مسلمانان چندین فرقه اند در آن میان شخصی بود روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود
نمود فرمود که از این جماعت کدام با تو متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان بن ثابت نام دارد
که او مالکیست خوشنا و را براه نجات دلالت کند گفت ای شافعی باجماع قائلی عمل بقیاس کنی گفت بلی
یا ابن صاحب الامر چون مردمان او را بجاپان نام میبرند فرمود یا شافعی آیهٔ مباهله را خوانده و میدانی گفت بلی
فرموده خوانده که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود ترا قسم میدهم
بقرآن که مراد پروردگار از این آیه چه کسانند روزبهان خاموش شد فرمود بخدا قسم میدانیم که غیر از
اصحاب کسا اند غیر از مصطفی و مرتضی و حسن مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمهٔ زهرا دیگری نبود روزبهان
گفت نه یا ابن صاحب الامر والله این آیه نازل نشد مگر در شان ایشان و باین مخصوص نبود غیر
ایشان و بعضی از احادیث بفصاحت زبانی و طلاقت بیانی ادا کرد که حضار مجلس را دیدها گریان
و سینها بریان شد شافعی گفت عفو عفو یا ابن صاحب الامر نسب عالی را بیان فرمایید و این سرگشته
وادی ضلالت را راه هدایت نمایید فرمود من طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که در شان او نازل شده و کل شیء احصیناه فی امام مبین والله که مراد
العالمین از امام مبین حضرت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین که خلیفه بلا فصل خاتم النبیین
و هیچکس را نرسد که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود غیر از شاه ولایت و خطهٔ ایوان عدالت

و هدایت و کرامت ذریهٔ بعضها من بعض در شان هست و حقتعالی مارا باین مرتبهٔ عالی اختصاص داده پس
فرمود شافعی ما از اهل بیت رسولیم و مراد از اولوالامر مائیم روزبهان چون استماع این سخنان
از شاهزادهٔ عالیمکان نموده بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام
ونقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام و رفقای روزبهان را تمامی از کافر و مسلمان این
دولت نصیب شد پس آنسرور اهل دین فرمود که مارا بدار الضیافه بردند و بکمال اعزاز و اکرام
رعایت نمودند و تا هشت روز برخوان احسان شاهزاده مهمان بودیم و مردم بدیدن ما می
آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی مینمودند تا هشت روز بعد از هشت روز رخصت
گرفتند که مارا ضیافت نمایند شرف قبول ارزانی داشته با تجمال کسی هر روز از اهل شهر مارا
میبردند و نهایت گرمی مردمی مینمودند و اطعمهٔ لذیذه و ملابس نفیسه بما میدادند و عرض آن شهر دو ماه راه
بود و سکنهٔ شهر نمودند که از این شهر گذشته مدینه است که آنرا زاهره نام گویند و حاکم آن قاسم بن صاحب
الامر است طول و عرضش برابر اینشهر مردمش در خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغبال مانند مردم
اینشهر و چون از آنشهر بگذرد رسد بمثل آنشهر آنرا صافیه نام نهاده اند سلطان آن ابراهیم صاحب
الامر است و بعد از آن بهمه زینت دنیوی و دینی آراسته شهری است نام آن ظلوم متولی آن عبد الرحمن بن
صاحب الامر در حوالی رساتیق و ضیاع کثیره و طول و عرض آن دو ماهست و منتهی میشود بشهری که آنرا طیبه
نام دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است مسافت این چهار ماه راهست زمین بکثرت سبز و بسیار
انهار نمونه جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن خطهٔ دلکشا را دید باقی عمر از دل که فرمانفرمای
ملک ثابت حضرت بر آن نیاید القصه عرض و طول آن ملک مذکوره یکسال راه است و سکنهٔ آن
ممالک نامحدود با تمام شیعهٔ اثنی عشریه مؤمن و متقی تولی بائمهٔ معصومین ع و تبرا از مشایخ ثلثه و عدو
آل یس بخضوع و خشوع نماز گذارند و روزه دارند و زکوة و خمس اموال خود را بمصرف
رسانند و از مناهی دور باشند مدار ایشان بترویج احکام دین و پیروی رسول رب العالمین
امر بمعروف و نهی از منکر کنند و هر که مستطیع شود بزیارت بیت الحرام رود و یقین که در عدد و عده و
زیادة از کافهٔ مردمان عالمند و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد و حاکمش اولاد آنحضرت اند

چون

چون گمان آنمردم آن بود که در آنسال بقدوم بهجت لزوم حضرت آنحضرت را مسرور سازد شطار بردیم ما را آن
دولت میسر نشد و روانه دیار خود شدیم اما احسان روزبهان ماندند بامید آنکه آن دولت را دریابند
و چون آنمرد عزیز حکایت را تمام کرد و از زیر برخواسته بحجرهٔ خاص رفت و یکیک از حضار مجلس را
طلبیده از و عهد و پیمان گرفت که آن حکایت را اظهار نکنند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید
نمود که حاضران فشای آن راز نکنند و ماچون بهم میرسیدیم بر مزوایا باد آنشب و آن قصه مینمودیم تا رحلت نمودند والله اعلم
علامات ظهور صاحب الامر ع در روز دوشنبه عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر میشود و بروایت
دیگر مطلق عاشورا و در سال طاق که سه یا پنج یا نه یا هفت ظاهر میشود و علی بن عبد الله از ابی الجارود و او
از امام محمد باقر روایت نموده که گفت قائم آل محمد در اینمدت مالک کل زمین خواهد بود و سیصد و نه سال
پادشاهی خواهد کرد و در روی زمین هما قدر که اصحاب کهف مدت خواهد بود تا روزی که بیدار شوند
حقتعالی گشاده میگرداند شرق و غرب روی زمین را بجهت آواز ترس شمشیر او نخواهد ماند الا دین
محمد ص و در روایتی دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش
برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و محمد بن زید الکوفی از امام جعفر صادق ع روایت
کرده که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست یکی از ما وراء النهر معجزهٔ الیاس
از آنحضرت امام و من یتوکل علی الله فهو حسبه گفته در روی جله از اینطرف بآنطرف رود که موزه
او تر نشود و آن لعین گوید که این جادوست پس آبرا گوید که او را بگیرد و آنروز در آب زنده رود
فریاد کند که این جزای آنکه برامام زمان انکار کند دوم از صفهان از آن معجزهٔ ابراهیم خلیل خواهد
بفرماید تا آتش عظیم بر فروزند و آیهٔ فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون خوانده در
آتش رود و بسلامت برون آید آنملعون گوید این سحر است آتش را امر کند تا او را بگیرد و او میسوزد
و فریاد میکند و گوید این سزای آنکه منکر امام عصر شود سیم شخصی از اهل فارس بعصائی که در دست
امام بیند گوید معجزهٔ موسی از تو میخواهیم قائم ع والق عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصا را بیندازد
عصا اژدها شود و آن معاند گوید که این جادوست و بامر امام او را فرو برد سر و گردنش بیرون
بماند گوید این جزای آنکه معجزهٔ امام را جادو گوید چهارم مردی از آذربایجان استخوانی در دست

[illegible]

کرفته معجزه جلیسوی خواهد که اگر تو امامی این استخوان را بسخن آور بدعای او آن استخوان متکلم شود و گوید امام معصوم هزار سال شده که من بعذاب گرفتارم و بدعای تو امیدوارم از خدا درخواه تا عذاب از من بازگیرد و آنمطرود ایمان بیاورد و بر دارش کنند. هفتم وزیر سردار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه ببیند و انکار کند پنجم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود نبی نرم شد اگر در دست تو نرم گردد امام باشی و چون براو نماید بر انکار ثابت باشد عمودی گردنش اندازند تا بمیرد و در دار می گشته باشد و بگویند این جزای آنکه امام صادق را کاذب داند ششم آنکه یکی از اتراک گوید معجزه کارد بحلقش کارگر نشد و من آنرا معجزه میدانم اگر در دست تو مثل او ظاهر شود بامامت تو اقرار کنم کاردی بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او بقوت تمام هفتاد بار کارد بر گلوی پسر خود مالد و صلا بزد آنملعون کارد بر زمین زند بفرمان حقتعالی کارد خود را باو رساند حلقش را ببرد و بردار فرستند هفتم یکی از اعراب از آن معجزه حبس محمد را طلبد آنحضرت شتری را طلبد و از او شهادت بر امامت خود طلبد شتر سر بر زمین نهاده روی بر خاک مالد و گواهی بحقیت امامت او بزبان فصیح ادا نماید و چون بیند که آنملعون اقرار بامامت امام نمیکند او را در این شکر گاه بمیداوند و میگویند این جزای آنکه امام صادق را کاذب داند و شیخ محمد بن مسعود که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده از ابو لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر بعد از آنکه مدت سلطنت بنی عباس را بیان کرد فرمود که یا لبید بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول سورهای قرآنست علم بسیار است بدرستیکه حق تعالی فرستاد المر ذلک الکتاب را پس حضرت محمد مصطفی اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه حقیقت هویدا شد و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم شد در روزی که متولد شد از هزار یعنی خلق الم صد سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب خدا است و در حرفهای مقطعه است آنکه منتهی میشود در روزی که متولد شد آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس خروج امام حسین در الم الله چون تمام شد دولتش خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد منقضی شدن اینحروف نزد المص پس بعهم خروج میکند قائم ما اهل بیت نزد منقضی شدن اینحروف بالمر پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار و بنا آنچه ...

برحساب ابجد اهل مغربست که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست سعفص قرشت ثخذ ضظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و طا را هشتصد و غین را نهصد و شین را هزار میگیرند و باقی حروف با مشهور موافقند پس اول تاریخ تولد آنحضرت رسالت را بر جمیع فواتح بیرون آورده اند با آنکه مکرر ها را چند ارمی یعنی از الم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده یکبار حساب کنی و حروف مبسوطه را با زبر حساب کنی مثل اینکه الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حروف و میم را سه حرف باین نحو که الف لام میم صاد الف لام را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین یاسین حا میم عین سین قاف نون حرفهای اینها را که بشماری صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر بموافق این حدیث معتبر ششهزار و صد و سه سال گذشته بود و عدد اینحروف صد و بیست و سه است چنانکه دانستی پس فرمود که بانقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم است و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از آن الم البقره الم عمران است و آن اشاره بخروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود دیگر باب سور قرآنست المص است و آن اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خروجشان بباطل بود و بحساب ابجد مغاربه صد و سی و یک و چند تا بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق میاید و توضیح این که بنای حساب المص بحساب ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود اما آنکه قیام آل محمد نزد الر است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در الم یکی که مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود و در المص و در الر اچون همه مراد بود بیان فرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود و چون مبدا تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چند مانده انکه حقتعالی در زودی زود دیده جمیع مؤمنان را بغبار مرکب آنحضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین در احوال ائمه اثنی عشری علیهم صلوات الله الملک الاکرم اثبات امامت بدلیل عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت طریقه متکلمین نمودن و در آن چند حجت است

اوّل آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که باید
اوصیای رسول دوازده نفر باشند و اسامی نقبا این است یوشع بن نون کالوب بن یوفنا الیوسع بن
اخطوب یونس بن متی حزقیل ذو الکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر بن شرخیا داود سلیمان
دویم آنکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای آنحضرت شدند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای
حضرت رسول دوازده باشند و اسامی حواریین اینست شمعون بن حمون الصفا که نصاری اورا
پیدرو پطرس میگویند و یوحنا ابن زبدی و لوقا و متی و مرقوس که اورا ابن تلمی اندروس میگویند
برادر شمعون و یعقوب بن زبدی و یهودا ابن شمعون الخروطی و یونس و صادق و صدوف
و فیلقوس و فاق و حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حواریین اند و بعضی سلمان
فارسی رضی الله عنه را آخرین اوصیای روح الله میدانند سیم آنکه عدد اسباط حضرت اسرائیل
دوازده نفر بودند لابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشد و اسامی ایشان یوسف بن
یامین یهودا لادی روبیل شمعون ساخار یشجر و لغتالی دان نهار جال قتاب چهارم آنکه عدد
بروج آسمانها دوازده اند و آن این است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت پنجم آنکه عدد ماهها دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای آنحضرت
دوازده باشند و عدد ماهها این است محرّم و صفر و ربیع الاوّل ربیع الآخر جمادی الاوّل
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوّال ذی القعده ذی الحجّه ششم آنکه عدد سال
نزد منجمین و اهل ختا و حکما دوازده است لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند
سیچقان ئیل اود بارس توشقان لوی ئیلان یونت قوی پیچ تخاقو ایت تنکوز هفتم
آنکه اعاظم انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند آدم نوح
ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون داود سلیمان عیسی هشتم
آنکه عدد کتابهای آسمانی دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشند
سفر آدم مجموعه یوشع صحف ابراهیم توریة موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت
فاطمه دوازده صحیفه مختومه کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلواة الله علی نبینا وآله وسایر

الکسیا

نبینا وآله وسایر الانبیاء والمرسلین نهم آنکه سلاطین انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای
آنحضرت دوازده باشند آدم شیث ادریس نوح ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان کوشع
ذو القرنین و محمد دهم آنکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل نروح سطاطائیل اسماعیل مغطائیل منصور رضوان مالک دردائیل یازدهم آنکه
در دلایل نقلی که از صحاح سته عامه بعربی ایراد مینماید که حجت بر گوساله پرستان باشد که
مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر و تاویل نموده اند و نقل بالمصدر از کتب ایشان شده
و احادیث مهدی بن حکم دارد دوازدهم فی روایت مسلم من حدیث عامر ابن سعد بن ابی وقاص
قال کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله قال سمعته یوم الجمعة
رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ایضا
عنه عن عامر الشعبی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله مع ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا من مسند احمد بن
حنبل عن مسروق قال کنا مع ابی عبد الله جلوسا فی المسجد نقرئنا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود حدثکم
نبیکم کم یکونون من بعده خلیفة قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل ایضا ما رواه ابن ابی الاثیر
فی جامع الاصول فی الفصل الاول من باب الاولی من کتاب الرابع من حرف الخاء من کتاب
الخلافة من صحیح البخاری و المسلم و الترمذی و ابی داود عن جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون بعدی
اثنی عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش ایضا فی روایة لا یزال امر الناس
ماضیا ولیهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیت علی فقلت لابی ماذا قال رسول الله قال کلهم من قریش
ایضا و فی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنی
عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیة عنی فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا و فی الاخر لا یزال الاسلام
عزیزا فی اثنا عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیة فقلت لابی ثم ذکر مثله ایضا و فی روایة آخر للترمذی قال
قال النبی یقول هذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة فسمعت کلاما من النبی لم افهم فقلت
لابی ما یقول قال کلهم من قریش ایضا و فی روایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لا یزال الاسلام

عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة لم افهمه فسألت الذی یلینی فقال کلهم من قریش ایضا و فی الاخری الی ان
هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفة فقال اکثر الناس فضجوا ثم قال کلمة خفیت فقلت لابی ما قال قال کلهم من
قریش ایضا و ما ذکرته من اذعان الناس بکمالات الائمة یدل علیه مع الاشتهار و فی الالسن النقل
فی الکتب ما نقله من فضل بن روزبهان و ما ذکره ابن ابی الحدید فی مقام تعداد المفاخر الذی کان
بین بنی هاشم و بنی امیة بعد من قریش او من غیرهم ما بعده الطالبیون عشرة فی کل واحد منهم عالم زاهد
ناسک شجاع طاهر زکی فمنهم خلفاء و منهم مرشحون ابن ابن ابن هکذا الی عشرة و هم الحسن بن علی بن
محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین و هذا لم یتفق
لبیت من العرب و لا من بیوت العجم بخاری در جزو آخر صحیح و مسلم به سه سند و ابوداود در مسند
خود باسانید مختلفه این احادیث را روایت نموده و اکثری چون علاجی ندارند قائلند که
مراد ائمه اثنی عشر جماعت رافضه اند و با جمعی از فضلای ماوراء النهر و دانشمندان بخارا در این
زمان فقیر را مباحثات اتفاق داد از ایشان پرسیدم که خلفای دوازده کدامند گفتند دوازده
امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربعه را بگوئیم ایشان
خامس ندارند و اگر خلفای بنی عباس را بگوئیم ایشان اضعاف این عددند
و چون کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول خدا تواند گفت با این
ظلمها که از ایشان صادر شده تا حال الحمد لله جمعی از ایشان
مستبصر و شیعه شدند و الله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم الحمد لله الذی وفقنا علی
اتمامه و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین

۱۲۲۷